

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



تفسیر دعای

سمات



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا و مولانا ابى القاسم محمد و اهل بيته  
المعصومين المكرمين...

آزادی اجتهاد اسلامی به برکت انقلاب اسلامی و قیام بنیان گزار کبیر آن  
حضرت آیه الله العظمی امام خمینی رحمة الله علیه و شجاعت و رشادت مقام معظم  
رهبری حضرت آیه الله خامنه‌ای مد ظله العالی به دانشمندان اجازه می دهد حقایق  
اسلامی را آنچنان که هست و لازم است، در اختیار جهان علم و دانش قرار دهند تا  
دانشمندان عالم بدانند در هر علم و صنعتی اسلام دست بالا را می زند و علم بشر  
را به پایه علم‌الاهی و صنعت را به پایه اعجاز و طب و طبابت را به پایه احیای  
مردگان می‌رساند. و انسان را چنان به علم و دانش مجهز می کند که منشأ و مصدر  
علم و صنعت الاهی باشد. الاسلام یعلو و لا یعلی علیه..

محمد علی صالح غفاری



# فهرست مندرجات

۱۵.....	پیشگفتار
۲۷.....	مقدمه
۲۸.....	<b>بخش اول</b>
۲۸.....	دعای سمات ظاهر و باطن دارد
۲۸.....	معانی سمه و سمات
۲۹.....	نکاتی جالب در معانی اسم اعظم
۳۰.....	وساطت اسماء الله در سؤالات
۳۱.....	اسماء خدا اشخاص هستند نه اشیاء یا الفاظ
۳۲.....	خلقت، بدون واسطه و تربیت با واسطه می باشد
۳۴.....	بین معلم و متعلم مواجهه لازم است
۳۵.....	ائمه اطهار (ع) اسماء الله و واسطه فیض هستند
۳۷.....	<b>بخش دوم</b>
۳۷.....	سؤال و جواب در اطراف وساطت اسماء
۳۷.....	فیض رحمانیت بدون واسطه است و فیض رحیمیت با واسطه
۴۰.....	عظمت اسماء الله، یعنی ائمه اطهار (ع)
۴۱.....	گشایش درهای بسته آسمان

۴۲.....	اسماء خدا در تکوین و خلقت، و اسماء خدا در تربیت
۴۳.....	معانی وجوه خدا
۴۳.....	ائمه اطهار وجوه خدایند
۴۴.....	<b>بخش سوم</b>
۴۴.....	نقش ائمه (ع) در نظام عالم خلقت
۴۴.....	معانی آسمان در ظاهر و باطن دعا
۴۴.....	عالم به جای آسمان، و متعلم به جای زمین است
۴۵.....	چگونه وجود اولیاء الله مایه نظام عالم است
۴۶.....	معانی مشیت و اراده
۴۷.....	مشیت، اقتضای علم است
۴۷.....	اطلاق شیئی بر وجود خدا و عدم، جایز نیست
۴۹.....	اراده و مشیت به وجود خدا تعلق نمی گیرد
۴۹.....	معانی سه گانه علم و مشیت و اراده
۴۹.....	معلومات علمی خدا از لوازم علمند
۵۱.....	<b>بخش چهارم</b>
۵۱.....	مشیت به دنبال علم خدا
۵۱.....	مشیت مربوط به معلومات خارجی خدا است نه علمی
۵۱.....	مشیت و اراده
۵۲.....	سوال و جواب در اطراف مشیت
۵۵.....	معانی کلماتی که خدا با آنها زمین و آسمان را آفریده است
۵۵.....	سببیت انسان کامل به معنی "علت غائی" است
۵۷.....	سببیت انسان های کامل در نزول علم به معنی اسباب نزول
۵۷.....	ترجمه و تفسیر جملات: «و بحکمتک التی صنعت بها العجایب و .....»
۵۸.....	هدف خدا در آفرینش
۶۲.....	<b>بخش پنجم</b>
۶۲.....	حکمت آفرینش و نظام موجودات:
۶۲.....	سببیت اولیای خدا در آفرینش



- ۶۶..... سببیت اولیای خدا در قهر و غلبه و فیض گیری و فیض دهی
- ۷۰..... میادین سه گانه علوم و حرکات تکاملی انسان ها
- ۷۱..... نکاتی مربوط به نجوم و کیفیت نورافشانی آنها
- ۷۲..... افراط و تفریط و حد اعتدال در تأثیر ستارگان
- ۷۴..... معانی دوم طلوع و غروب ستارگان
- ۷۵..... آسمان دوم یعنی ماورای طبیعت، میدان فعالیت عقول و افکار
- ۷۸..... معانی رجومی ستارگان
- ۸۱..... **بخش ششم**
- ۸۱..... ارتباط سایر مندرجات این قسمت با اولیاء خدا
- ۸۲..... معانی فناء فی الله و بقاء بالله
- ۸۳..... معانی سال و ماه و تحولات وجودی انسان
- ۸۵..... معانی تسخیر به سلطان لیل و نهار
- ۸۷..... مراکز ارتباط خداوند متعال با موسی(ع)
- ۸۸..... شرحی از داستان بعثت حضرت موسی(ع)
- ۹۱..... بقعه مقدسه و وادی مقدس، حالات روانی حضرت موسی(ع)
- ۹۵..... مسافرت معراجی انسان در سایه شجره ولایت
- ۹۸..... توجیهاات و تأویلات بقعه نور
- ۹۸..... ربط کلمه مقدسین به مقام ولایت ائمه(ع)
- ۱۰۴..... **بخش هفتم**
- ۱۰۴..... دوران رسالت حضرت موسی و عجایب آن
- ۱۰۴..... دوران عزت و سروری بنی اسرائیل و دوران ذلت و بردگی آنها
- ۱۰۵..... حالات روانی بنی اسرائیل در زمان بعثت آن حضرت
- ۱۰۷..... فرعون در برابر موسی احساس ضعف می کند
- ۱۰۸..... معجزات نه گانه حضرت موسی(ع)
- ۱۱۱..... سؤال در اطراف معجزات موسی و عدم ایمان مردم
- ۱۱۴..... دریا شکافی حضرت موسی و عبور از آن
- ۱۱۶..... کیفیت قرار گرفتن آب های دریا روی هم به وسیله روح مجرد

- نیروی مجرد از جنس روح و نور، عامل ارتباط بین موجودات ..... ۱۱۹
- بخش هشتم** ..... ۱۲۱
- داستان سرگردانی قوم موسی(ع) در بیابان تیه ..... ۱۲۱
- ضعف و ناتوانی قوم موسی در اثر بردگی ..... ۱۲۱
- آب و غذای قوم موسی در بیابان ..... ۱۲۳
- خاتمه دوره سرگردانی و جنگ با عمالیق ..... ۱۲۴
- تشکیل دولت بنی اسرائیل توسط حضرت موسی(ع) ..... ۱۲۵
- تجلیات الاهی در ارتباط با پیامبران ..... ۱۲۶
- اول، جلوه خدا برای حضرت موسی در کوه طور و یا شجره مبارکه ..... ۱۲۷
- جلوه های خدا برای ابراهیم ..... ۱۲۷
- جلوه های خدا برای اسحاق در چاه های هفت گانه ..... ۱۲۹
- جلوه خدا برای یعقوب در بیت ایل ..... ۱۲۹
- بخش نهم** ..... ۱۳۱
- عهد خدا با حضرت ابراهیم(ع) ..... ۱۳۱
- وعدۀ خدا به اهل ایمان ..... ۱۳۳
- توسل به اسماء الله ..... ۱۳۴
- کسب موفقیت از راه های سه گانه ..... ۱۳۶
- معانی «آیات عزیزه» و «کلمات تامه» ..... ۱۳۸
- شناخت عظمت خدا به وسیله آن کلمات ..... ۱۴۱
- معانی رحمت های واسعه خدا ..... ۱۴۴
- فیض اقدس و مقدس خدا از طریق واسطه ها ..... ۱۴۷
- مجارى محدود و نامحدود فیض خدا ..... ۱۴۸
- بخش دهم** ..... ۱۵۰
- ائمه اطهار منابع فیض الاهی هستند ..... ۱۵۰
- ائمه(ع) مظاهر تجلی اسماء و صفات خداوند تعالی می باشند ..... ۱۵۱
- سببیت ائمه(ع) در آفرینش عالم ..... ۱۵۵
- انواری که همه چیز در برابر آن خاضع و خاشع اند ..... ۱۵۶

۱۵۶	.....	حاکمیت تشریحی و تکوینی خداوند متعال
۱۵۹	.....	سؤال و جواب در اطراف حاکمیت تشریحی خداوند متعال
۱۶۲	.....	معانی شجره طوبا و تجهیزات وجودی ائمه اطهار
۱۶۵	.....	خداوند متعال در ورای تقدیراتی مانند سرکوبی دشمنان مورد ستایش است
۱۶۶	.....	توضیح کلمه صدق و تقدیرات صدیقانه خدا
۱۶۸	.....	<b>بخش یازدهم</b>
۱۶۸	.....	غلبه خدا از مسیر کلمات
۱۷۰	.....	غلبه خدا از مسیر احتجاج و حجت
۱۷۲	.....	معانی نور وجه الله
۱۷۳	.....	تجلی در کوه طور با نور وجه بوده نه با نور ذات
۱۷۵	.....	معانی مجد الله
۱۷۶	.....	ظهور مجد و عظمت خدا در فکر موسی(ع)
۱۷۷	.....	ظهور مجد و عظمت خدا بر حضرت عیسی(ع)
۱۸۲	.....	فرق بین طلعت خدا و وجه خدا
۱۸۴	.....	معانی ربوات مقدس
۱۹۰	.....	<b>بخش دوازدهم</b>
۱۹۰	.....	ظهور برکات به وسیله انبیاء
۱۹۰	.....	معانی برکات، که همان برکت گیری انسان از انسان است



## پیشگفتار

در شرح دعای سمات و صباح گفته شد که دین مقدس اسلام فعالیت انسان ها را برای رسیدن به کمال مطلق در سه بُعد قرار داده است و در این سه بُعد، جهاد و کوشش او را به ثمر می رساند و از او یک انسان بهشتی می سازد که خدا گونه بگوید، خدا گونه کار کند و خلیفه خدا در اداره امور خود و دیگران باشد.

این سه بعد، ارکان حرکت تکاملی به حساب می آید و حرکت منهای هر یک از این سه، انسان را متوقف می کند و یا به قهقرا می کشاند، چنان که در حرکات انتقالی از مکان به مکان هم این سه بُعد برای انسان مسافر و مهاجر لازم است تا او را به مقصد برساند. این سه، عبارتند از:

یک، راه به سوی مقصد.

دو، حرکت در راه به سوی مقصد.

سه، بودجه مسافرت و یا نیروهای کمکی و تقویتی، تا بتواند به حرکت ادامه دهد و به مقصد برسد.

بدیهی است که انسان ها هنگام تولد در بیابان زندگی و کویر حیات، فاقد هر نوع سرمایه و تجهیزات قرار گرفته اند و محتاج به همه کس و همه چیز هستند. اگر ارقام نیازهای انسان را بررسی و به عدد یا مراتب تقسیم کنیم، بی نهایت زمان و مکان را برای بهره‌مندی از بینهایت لذت و نعمت، در مسیر حرکت او می بینیم. آنچه خداوند متعال آفریده یا قدرت دارد بیافریند، مورد احتیاج انسان است و فقط انسان است که از آنها بهره‌برداری می کند. موجودات دیگر به چیزی احتیاج ندارند و اگر هم از چیزی بهره‌برداری می‌کنند برای انسان خلق شده اند و در خلقت خود اصالت ندارند، خود را نمی شناسند. فرشتگان هم که انوار مجرد هستند اسباب و ابزار دست خدایند، از خود اراده و اختیار ندارند. از چیزی بهره برداری نمی کنند؛ نه بدن دارند که غذای مادی لازم

داشته، و نه دانش آموز هستند که نیاز به تغذیهٔ روحی داشته باشند. آنها نیروهای مجرد و انوار مجرد به دست قدرت خدای عزّ و جلّ هستند که به وسیلهٔ آنها کارهای طبیعت را اداره می‌کند، به جمادات و نباتات و حیوانات جان می‌دهد و آنها را تقویت می‌کند. فرشتگان در اختیار خداوند تعالی مانند نیروی برق در ماشین آلات و کارخانه‌ها، وسیلهٔ تقویت اجسام و مواد عالم هستند و خود آنها احتیاج به تقویت و تعلیم ندارند.

پس همه چیز برای انسان خلق شده و فقط انسان است که از وجود آنها استفاده می‌کند؛ هرچه در عالم است ثروت و دارائی انسان است. خداوند تعالی در قرآن می‌فرماید: سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً<sup>۱</sup> آنچه در آسمان و زمین است برای استفادهٔ شما انسان‌ها خلق شده و در اختیار شما گذاشته شده و نعمت‌های ظاهری و باطنی خود را گوارا بر شما فرو می‌ریزد. پس انسان در خلقت و ذات خود محتاج به بی‌نهایت ثروت و قدرت و علم و حکمت است و تا به این ثروت و قدرت نامتناهی نرسد به مقصد خود نرسیده است.

و اما دو بینهایت منفی در برابر این بینهایت مثبت بر سر راه حرکت او پیش می‌آید؛ یک محرومیت بی‌نهایت از آن نعمت‌ها و لذت‌ها، و یک رنج و مشقت و عذاب و مصیبت بی‌نهایت؛ که خداوند تعالی مجموعهٔ این محرومیت‌ها و عذاب‌ها را به نام آتش جهنم تعریف کرده است. هر انسانی هنگام تولد در بیابان زندگی قرار دارد که بایستی به سوی بی‌نهایت ثروت و قدرت حرکت کند و گرنه به محرومیت یا به عذاب مبتلا خواهد بود. اما نقش دعا در وصول انسان به این ارقام لذت و نعمت، و دور ماندن از محرومیت و عذاب:

همان طور که گفته شد، انسان برای سفر تکاملی خود، مثل سفرهای انتقالی سه رقم سرمایه لازم دارد و بایستی با تلاش و کوشش این سه را به دست آورد تا به مقصد برسد، که یکی از این سه، شناخت مقصد است. مقصد را خداوند تعالی به نام شهر بهشت یا شهر بابرکت معرفی کرده، که در اصطلاح عرفان و حکمت آن را مدینهٔ فاضله می‌نامند، یعنی همان شهر ولایت و حکومت رسول خدا (صلوات الله علیه و اله).

آیات قرآن و دعاهای وارده از ائمه معصوم علیهم السلام که هر دو مفسر یکدیگرند این شهر مقصد را به انسان معرفی می کنند؛ زیرا بعد از معرفی دایره ولایت و حکومت خدا و ائمه، تمامی ثروت ها و نعمت های بی نهایت خدا در آن دایره در اختیار انسان قرار داده می شود. خداوند تعالی به بندگان مومن و متقی خود چنین وعده داده و او هرگز خلف وعده نمی کند.

و اما راه مسافرت به آن شهر بابرکت، تمامی احکام و مقررات دین مقدس اسلام است که به رهبری ائمه اطهار (ع) به انسان آموخته شده است. هر حکمی از احکام خدا آدرس نعمت بزرگی از نعمت های خداست که انسان در صورت اجرای آن، قدم به قدم به خدا نزدیک و نزدیک تر می شود تا عاقبت خود را به آن شهر بابرکت و شهر نعمت و ثروت برساند. ائمه اطهار علیهم السلام با علم و عمل خود الگوی این راه اند، که همه جا صراط مستقیم به وجود مبارک علی بن ابیطالب (ع) تفسیر شده است.

سرمایه سوم، حرکت در این راه است؛ که انسان با جهاد و کوشش دینی و مذهبی خود ضمن رعایت حقوق خدا و انسان، در این راه حرکت کند. چنان که گفته شد، هریک رقم از ارقام عبادات مستحب یا واجب و یا خدمات اجتماعی قدمی است که در این راه به سوی مقصد بر می دارد، که اگر از عبادات و خدمات دست بردارد همان کسی است که در طریق مسافرت متوقف شده و از رسیدن به مقصد منصرف شده، قطعا در بیابان های خشک لم یزرع به هلاکت می رسد و طعمه و لقمه درندگان و دزدان خواهد بود.

بودجه این سفر لطف و عنایت خداوند متعال است. انسان با تکرار و تمرین عبادت و دعاها از یک طرف آگاهی به ارقام ثروت و نعمتی که خدا برای او آفریده پیدا می کند و از طرف دیگر برای رسیدن به آنها از خدای متعال کمک می گیرد. لطف و اراده خداوند تعالی در این جا نقش خرج سفر را دارد؛ خداوند تعالی موانع حرکت را از پیش پای او برمی دارد و او را مجهز به نیروهای تقویتی می کند. انسان سالک راه خدا از تمامی خطرات و محرومیت ها بیمه خداوند متعال است خدا او را کمک کرده و موانع را از پیش پایش برداشته، تا او با تمرین و تکرار دعاها آنچنان شود که مطلوب خدای خود باشد.

ابعاد سه گانه بالا، یعنی شناختن شهر مقصد و هدف گیری آن، حرکت و کوشش برای رسیدن به آن شهر، و سرمایه های سفر تا وصول به مقصد، همه این ابعاد در وجود خود

انسان به وسیلهٔ خودش متمرکز می‌شود. آن مدینهٔ فاضله، علمی است در وجود خودش که باید با آن برسد. کتاب و نوشته‌ها با قلم خدا در قلب او نوشته می‌شود. راه حرکت مانند حرکت از کودکی به جوانی، و از بی‌سوادی به علم و سواد است و این خود انسان است که در وجود خود به کمال نائل می‌شود. بودجه‌های کمکی خداوند تعالی هم طبق ارادهٔ خدا به وجود انسان تعلق می‌گیرد. انسان با تکرار کلمات: "ایاک نعبد و ایاک نستعین" از خدا کمک می‌گیرد و خدا با تقویت روح ایمان و صبر و استقامت او را کمک می‌کند تا به مقصد برسد.

ممکن است شما بگوئید چگونه انسان خودش در وجود خودش راه است، خودش مقصد است، و در وجود خودش مجهز به قدرت هائی می‌شود که به مقصد می‌رسد؟! با این حساب خود انسان همان بهشت است و بایستی از خود، که ابتدای تولد بیابان است، به سوی خود، که در انتها بهشت است، و در راهی که وجود خودش می‌باشد حرکت کند؟ پس هرچه هست انسان است، با این که خداوند در قرآن، و ائمه علیهم السلام در بیانات خود همه جا انسان را دعوت می‌کنند که به سوی آخرت و بهشت حرکت کند؛ و آن بهشت را به این صورت تعریف می‌کنند که پهنهٔ آن برابر با پهنهٔ آسمان‌ها و زمین است، هرچه بخواهند آنجا فراهم است و باغ هائی که از زیر درختان آن نهرها جاریست، و از این قبیل. انسان‌ها را از مسیر اسلام و ایمان به سوی آن شهر حرکت داده‌اند. همه جا آیات نشان می‌دهد که بهشت عالمی است سوای این عالم، خواه آن عالم در آیندهٔ زمان باشد یا در همین کرهٔ زمین.

در جواب می‌گوئیم البته آنچه گفتیم صحت دارد و انسان در وجود خود یک مخلوق نامتناهی است. خداوند تعالی در قرآن دو عالم را به انسان معرفی کرده، می‌فرماید: "سنریهم آیاتنا فی الافاق و فی انفسهم"<sup>۱</sup> آیات عظمت خود را در این دو عالم به انسان نشان خواهیم داد." آیات خدا در آفاق، مظاهر خلقت و قدرت او است و آیات خدا در انفس، همان حقایقی است که در وجود انسان افریده است. خدا انسان را طوری آفریده و به کیفیتی خلق نموده که می‌تواند مجهز به اسماء و صفات خدا شود؛ مانند خدا بداند و بتواند و سیاست و تدبیر داشته باشد، تا در انتها لیاقت خلافت خدا را پیدا کند. همهٔ این



اسماء و صفات و استعدادها مانند بذری است در وجود انسان، که باید آن را بیابد و پرورش دهد. در همین زندگی معمولی دنیا مشاهده می کنید که تا انسانها به علم و استعداد وجودی خود نرسند قدرت آباد کردن و اداره زندگی خود را ندارند. آبادی سرزمینها بعد از آبادی وجود انسانها است. طفلی که از مادر متولد می شود علم و هنری ندارد، کاری از او ساخته نیست و دائم محتاج به دیگران است اما در مسیر علم و دانش قرار می گیرد، از یک طرف خدا او را تقویت می کند، استعداد او را بالا می برد و از طرفی راهنمایی پدر و مادر و اساتید، او را به راه کسب علم و هنر می کشاند، در پایان به مقامی می رسد که می تواند عالم را آباد و زندگی خود را اداره کند.

حیوانات که در وجود خود چنین قدرت و استعدادی ندارند قابل ترقی و تکامل هم نیستند. این انسان است که در مسیر اطاعت و بندگی خدا رشد عقلی و وجودی پیدا می کند، هر روز با نیروهای کمکی خداوند به مقام بالاتری می رسد، تا در انتها معرفت او به خدا و دین خدا کامل می شود. خداوند تعالی رموز سعادت را به او می آموزد و عاقبت در وجود خود به مقام لقاء الهی نائل می شود؛ از خدا علم و پیام را می گیرد و صاحب اراده کن فیکونی خدا می شود. همانطور که شاگردان هر استادی به علم و هنر استاد خود می رسند، شاگردان مکتب خدا هم در مسیر اطاعت از خدا به علم و هنر استاد خود می رسند؛ خدا به آنها می آموزد که چگونه بیافرینند و چگونه به هرچه لازم دارند بی معطلی برسند. این علم و هنرها که در وجود انسان برای انسان حاصل می شود چیزی نیست که در زمین و آسمان و دریا و صحرا باشد. اینها حالاتی است در وجود انسان، که در هر فصل و زمانی قسمتی از آن در راه اطاعت خدا بروز پیدا می کند تا وقتی به کمال مطلق برسد. در این حال انسان به خودی خود بهشت است و هر جا برود سازنده بهشت است. عاقبت چنان می شود که خدا می فرماید: "جنات عدن تجری من تحتها الانهار". کسانی که به شهر ایمان و تقوا می رسند و به نور ایمان مجهز می شوند، عشق و علاقه به خدا در وجود آنها پیدا می شود و خدا هم بندگان خود را به علم و دانشی مجهز می کند که آنچه بخواهند برای خود آماده کنند.

مومن با غیر مومن از نظر روانی تفاوت دارد. مومن عشق و علاقه به خدا دارد و در وجود کافر چنین عشق و علاقه ای نیست. آیا این شهر ایمان و تقوا، یا برهوت کفر و نفاق، در روی کره زمین است یا در وجود انسان؟ ایمان حالتی در وجود انسان است که او بایستی

خود را از بیابان شرک و نفاق به شهر ایمان و تقوا برساند. پس از آنکه انسان در حالات تفکر و تعقل قرار گرفت و عظمت خدا و اولیاء خدا را درک نمود، این حالات روانی به ارادهٔ خدا در وجود او قرار می‌گیرد، که این حالات با حرکات و سکنات عبادی تفاوت دارد. فرموده اند: یک ساعت تفکر از هفتاد سال عبادت بهتر است. زیرا تفکر حرکتی است در درون انسان به سوی درک و دانش، و علم را از خداوند متعال فرا می‌گیرد، ولیکن رکوع و سجود و حرکات عبادی بیرون از وجود انسان صورت می‌گیرد.

می‌توانیم حرکات انسان را در شهر آفرینش سه نوع تعریف کنیم و تفاوت این سه را بدانیم. اول، حرکت به سوی مال و ثروت و مادیات. کسانی که از ابتدای عمر تا انتها به شهر طبیعت سفر می‌کنند، از طبیعت و منابع آن ثروتی به دست می‌آورند و به حالات درونی خود کاری ندارند؛ به این فکر نمی‌کنند که آیا در خط اطاعت خدا و خدمت به مردم هستند یا در خط شرک و ظلم. حرکت آنها که در بیرون وجود آنها صورت می‌گیرد جهتی جز بیابان طبیعت ندارد، درس و دانش خود را از حیوانات می‌گیرند و در انتها مانند حیوانات جز چرندگی و درندگی هنری ندارند. خداوند تعالی در تعریف آنها می‌فرماید: "اولئک کالانعام" و می‌فرماید: "و الذین کفروا یتمتعون و یأکلون کما تأکل الانعام."<sup>۱</sup>

انسان بی شک در این حرکت محکوم است و در بیابان وجود خود به تقلید از طبیعت، روح درندگی و چرندگی پیدا می‌کند، حیوانی مثل سایر حیوانات است.

حرکت دوم انسان را می‌توانیم در حالات اعراض و جدائی از دنیا بدانیم. او در این حالات به حرکاتی از نوع عبادت متوسل می‌شود و با رکوع و سجود و سایر اعمال ظاهراً عبادی و بدنی حرکت درونی خود را آغاز می‌کند. عبادت‌ها مانند تابلوهائی است که او را به سوی علوم و معارف و رابطه با خدا حرکت می‌دهد تا روزی که او را به مدینهٔ فاضلهٔ وجود خود و شهر علم و حکمت که همان مدینهٔ فاضلهٔ علم رسول است برساند، چنان که رسول خدا(ص) فرمودند: "أنا مدینهٔ العلم و علیّ بابها". آن حضرت خود را به عنوان شهر علم معرفی می‌کند و اولیای خدا را به منزلهٔ درهائی که به سوی آن شهر باز

می‌شوند. انسان مؤمن و متقی با تمرین و تکرار عبادت‌ها و دعاها حرکت خود را از بیرون به اندرون وجود خود آغاز نموده و در حالات تفکر و تعقل قرار می‌گیرد.

حرکت سوم انسان حرکات فکری و عقلی و تعلیمی در درون وجود خود است. او در این حالات مستقیماً در ارتباط با خدا قرار می‌گیرد و این خط ارتباط دریچه‌ای است که به سوی آفرینندهٔ عالم باز می‌شود. کسی که در حرکات و حالات وحی و الهام قرار گرفته و از خداوند متعال پیام‌هایی دریافت کرده، آیا در وجود خود به چنین مقامی رسیده است و یا این دریچه‌ها از خارج وجود او که طبیعت است برویش باز شده است؟

پیغمبر اکرم (ص) آنجا که در حالات وحی قرار گرفته و آیات قرآن را از خداوند متعال دریافت می‌کند آنچنان رابطه‌اش با مردم و خارج وجود خود قطع می‌شود و در داخل وجود خود مجذوب لطف خدا واقع می‌شود که مردم آن حالات را به غشوه تعبیر کرده، گفته‌اند "غشی علی رسول الله". رسول خدا(ص) هرگز در حالت غشوه و جنون واقع نشده بلکه در وجود خود مجذوب جذبهٔ الهی می‌شود و از قلّهٔ قلب بین او و خداوند متعال رابطهٔ مستقیم برقرار می‌شود. در این رابطه، موج پیام الهی را به صورت آیات قرآن از خداوند متعال می‌گیرد و پس از دریافت وحی از درون خود به بیرون وجود برمی‌گردد و با مردم تماس می‌گیرد.

آن بزرگوار نخست رابطهٔ خود را از دنیا و مادیت به سوی تقوا و عبادت قطع کردند و در حالات تقوا و عبادت قرار گرفتند، در تحول دوم بعد از تمرین و تکرار عبادت‌ها به سوی تفکر و تعقل هجرت نموده، در این حالات حقایق علم را از خداوند متعال دریافت کردند و سپس از این حالات به قلّهٔ وجود خود یعنی قلّهٔ قلب که کوه قاف در وجود انسان نامیده شده است حرکت کردند و در این قلّهٔ رفیع در حالات لقاء الهی و مخاطبه با خدا قرار گرفتند و علم الهی را به صورت قرآن از خداوند متعال فرا گرفتند. در این تحول سوم، به عنوان مدینهٔ علم شناخته شدند. تمامی این حرکات و مقصد‌ها و دریافت‌ها و در انتها، شهر اسماء و صفات خدا به وسیلهٔ خود آن حضرت در درون وجود او به سوی وجود او انجام گرفت و چنان شخصیتی شد که در عالم شبیه و نظیر ندارد.

انسان در این حالات مرحلهٔ سوم، شهر بهشت و مدینهٔ فاضله است و هر جا برود زندگی برای او مانند بهشت است؛ بیابان‌ها، صحراها و علفزارها به ارادهٔ او همچون شهر بهشت می‌شود، مانند ابراهیم خلیل که در دریای آتش و حرارت شربت سرو و گوارا می‌نوشید

و استراحت می کرد، و در آن حال بسیار آرام تر از نمرود سلطان بابل بود که در بستر نرم خود می آرمید. پس حقیقت دارد که انسان در وجود خود کلید درهای غیب است و آنچه در عالم انتظار آن را دارد در شهر وجود خود به آن خواهد رسید.

با این حساب، دعاها، عبادات، قرائت ها و همه چیز انسان را به حالات درونی خود هدایت می کند تا آنجا که او را در حالت لقاءاللهی قرار می دهد. شاعر می گوید:

سال ها دل طلب جام جم از ما می کرد  
 آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا می کرد  
 گوهری کز صدف کون و مکان بیرون بود  
 طلب از گم شدگان لب دریا می کرد  
 جای دیگر می فرماید:

دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند  
 و اندر آن ظلمت شب آب حیاتم دادند  
 چه مبارک سحری بود و چه پاکیزه شبی  
 آن شب قدر که این طرفه براتم دادند  
 لیلة القدری که از هزار شب بالاتر است حالتی در وجود انسان است که در آن حالات با خدا ارتباط دارد و کسب فیض می کند.

مطالب بالا در معرفی حالات و حرکاتی بود که اساس دعا و نیایش، و روح آن است. دعا به سه صورت انجام می شود که دو صورت آن مقدمه است برای پیدایش صورت سوم.

اول، قرائت جملات دعائی به تقلید و شنیدن از دیگران. مثل دانش آموزی که کلمات را از معلم یاد می گیرد و آنها را تمرین و تکرار می کند تا برایش آسان شود.

دوم، خواندن جملات دعا و دانستن معانی آن، و گاهی خواندن این جملات به طور مرسوم و متداول، بدون این که بداند. خواندن و دانستن، بدون خواستن.

سوم، خواستن مندرجات دعا و مطالبی که در ارتباط با خداوند متعال قرار می گیرد، که با هر جمله ای از خداوند تبارک و تعالی خواهش و تمنائی دارد. خود را در برابر خدا مانند فقیری محتاج و مستأصل می داند که مشرف به وادی عمیق و هولناک محرومیت از همه نعمت ها است، در کویر زندگی، که نه آبی برای آشامیدن، نه هوای سالمی برای تنفس، نه لقمه غذائی گوارا و نه دوست و مونس دارد، بلکه دائم مبتلا به انسان هائی از جنس میوه درخت زقوم است که مانند مار و کژدم یکدیگر را می گزند و اذیت می کنند.

وادی هولناک دیگری که انسان خود را مشرف به آن می بیند، علاوه بر برهوت جهنم، گرفتاری به عذاب هائی است که از مظلوم به ظالم برمی گردد، که ظالمان تا ابد مبتلا به آن هستند.

بعضی خیال می کنند مار و عقرب جهنم مانند مار و عقرب بیابان و صحرا هستند، درحالی که آنها انسان های فاسق و فاجرانند که در دنیا عرض و ناموس یکدیگر را می برند و می جوند و در آخرت هم گوشت تن یکدیگر را می گزند. خداوند تعالی در معرفی (زقوم) در سوره صافات می فرماید: "أَنهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ طَلْعُهَا كَأَنَّهُ رِئُوسُ الشَّيَاطِينِ"<sup>۱</sup> یعنی آگاه باشید که غذای جهنم میوه های درخت زقوم است، و میوه های درخت زقوم همان رؤسای کفر و ضلالت هستند که یکدیگر را می جوند و می خورند.

پس درخت زقوم و میوه های آن مانند درختی نیست که در زمین سبز می شود و میوه می دهد؛ در جهنم باغ و گیاه و علفی قابل ظهور نیست، بلکه آن درخت ها انسان های کافر و فاجر، و میوه های آن، اذیت های آنها است که با دست و زبان به یکدیگر می رسانند. کلمه (كَأَنَّ) از باب تشبیه چیزی به چیز دیگر نیست بلکه بیان واقعیت است. مثلا گاهی لباس خود را می بینی می گوئی: مثل این که لباس من است! و گاه لباس کسی را می بینی و می گوئی: مانند لباس من است. آنجا که بلقیس ملکه سبا وارد بارگاه سلیمان شد تخت سلطنتی او را به او نشان دادند و گفتند: آیا این تخت شما است؟ جواب داد: "كَأَنَّهُ هُوَ"<sup>۲</sup> یعنی مثل این که تخت من است؛ نگفت: همانند تخت من است. این جا هم خداوند تعالی نمی گوید درخت زقوم و یا میوه های آن مانند درخت صبره و حنظل است، بلکه می گوید: گوئی رؤسای شیاطینند.

اکنون انسانی که خود را مشرف به این دو وادی هولناک می بیند چه حالی دارد و چگونه به کسی پناهنده می شود که قدرت دارد او را از سقوط حفظ کند و به زندگی بهشتی برساند.

یک چنین حالتی حالت دعا و نیایش به معنای واقعی آن است. این، همان حالتی است که صد در صد مطلوب خداوند است و در این حال ممکن نیست که انسان خواهشی از خدا بکند و مورد قبول واقع نشود. گاه خداوند تعالی برای پیدایش چنین حالتی در

<sup>۱</sup> صافات، ۶۴ و ۶۵

<sup>۲</sup> نمل، ۴۲- فلما جائت قیل أهلكذا عرشك؟ قالت كانه هو...

انسان و رساندن او به ساحل نجات، او را در محاصرهٔ بلاها و مصیبت های نابود کننده قرار می دهد. انسان در این حال که مرگ خود را حتمی می بیند برای نجات از عذاب به خدا پناهنده می شود، و این حالت همان دعای مطلوب است. پس کسانی که متوسل به دعا‌های وارده در آیات قرآن و پیشوایان معصوم می شوند، اگر دوست دارند آنچه از خدا می خواهند مورد اجابت واقع شود خود را از حالتِ خواندنِ دعا، در حالتِ خواستنِ مندرجات دعا قرار دهند، زیرا خواندن با خواستن فرق دارد. انسان در صفحات کتاب می خواند: "ربنا آتنا فی الدنیا حسنه و فی الآخرة حسنه و قنا عذاب النار". یا می خواند: "رب اغفر لی و لوالدی" و امثال آن؛ فقط عبارت ها را می خواند اما چیزی نمی خواهد. خواستن یعنی این که نیاز وجودی خود را که نجات از عذاب و وصول به نعمت ها است درک کند و از خدای مهربان بخواهد؛ نیایش توأم با خواهش. این همان دعائی است که خداوند در قرآن می فرماید: قل ما یعبؤا بکم ربی لولا دعاؤکم.<sup>۱</sup> یعنی اگر شما از خدا خواهشی نداشته باشید خدا هم به شما اعتنائی ندارد.

در این جا برای بیان بیشتر حقیقت دعا سؤال و جوابی را مطرح می کنیم. ائمه اطهار علیهم السلام، و پیش از آنها قرآن کریم همه جا به انسان می آموزند که آنچه می خواهد از خدا بخواهد. تکلیف انسان را خواستن از خدا، و در پی آن وعدهٔ اجابت دعا را داده اند. از خدا بخواهد و بگیرد، باز هم بیشتر بخواهد و بگیرد تا روزی که بذل و بخشش الاهی دربارهٔ او کامل شود و از رسیدن به کمال خواسته های خود احساس بی نیازی به او دست دهد. پس وقتی مفهوم و معنای دعا و نیایش همین خواستن و گرفتن است چنان می نماید که بر انسان عمل و فعالیت واجب نیست. شاید انسان در این حال تنبل شود و خود را مانند کودکی روی زانوی پدر و مادر ببیند که به محض خواستن، در اختیارش می گذارند. پس این همه تکالیف و دستورات مثل نماز و روزه و انجام کارهای واجب و مستحب برای چیست؟ و خداوند تعالی می فرماید: "و آن لیسَ لِانسانِ الاّ ما سَعی" و می فرماید: "فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره" و امثال این آیات. و به طور کلی می بینیم انسان در سه میدان مأمور به کار و فعالیت شده است:

<sup>۱</sup> فرقان، ۷۷

<sup>۲</sup> نجم، ۳۹

میدان اول، سعی در کسب ایمان و تقوا و پرورش نفس و تزکیه و تطهیر خود؛ طهارت مالی با دادن خمس و زکات، طهارت بدن از کثافات و نجاسات و طهارت روح از شرک و گناه.

میدان دوم، خدمات اجتماعی. همه جا مأمور به کسب و کار از طریق خدمت به مردم است و خدا او را ملزم به خدمت به خانواده و اقوام و دوستان کرده است.

میدان سوم، عبادت ها و دعاهاى واجب و مستحب، حج و جهاد و امثال آن. این مقررات و دستورات و اعمال واجب و مستحب و یا حرام و مکروه، صفحات کتاب ها را پر کرده است. بلکه انسان را تشویق به انجام هرچه بیشتر این اعمال کرده اند. اگر موفقیت انسان در دعا و نیایش و خواستن و گرفتن است پس این همه کار و کاسبی و فعالیت برای چیست؟ و اگر موفقیت در کار و فعالیت است پس خواستن و گرفتن چه معنائی دارد؟

مفهوم دعا و نیایش این است که آنچه می خواهی از خدا بخواه و از خدا بگیر، و مفهوم کار و فعالیت این است که: به خود متکی باش و هر چه بیشتر برای موفقیت خود فعالیت کن. پس موفقیت به دست انسان است یا به دست خداوند متعال؟

در پاسخ این سؤال می گوئیم که البته اساس موفقیت انسان در دعا و نیایش است زیرا نعمت های بزرگ و کوچک خداوند و فیوضات الهی به کسانی قابل انتقال و قابل افاضه است که آمادگی برای قبول آن داشته باشند. چنان که می گویند: "العطیات بقدر القابلیات". هر فرستنده ای در مقابل خود گیرنده ای لازم دارد. فرستنده اصلی خداوند متعال است که بی نهایت قدرت و رحمت دارد و به بندگان خود می رساند و گیرنده اصلی فقط انسان است که می تواند از نعمت های خدا در دنیا و آخرت بهره مند شود و این بهره مندی و بهره گیری در انسان قابلیت و آمادگی لازم دارد. ابتدا بایستی انسان بداند که خداوند چه نعمت هائی در انبار وجود خود ذخیره دارد که همه آنها را می خواهد به انسان ببخشد، وقتی دانست، خواهش و طلب در او پیدا شده و خود را آماده دریافت آنها می کند. در این حال خداوند تعالی استعداد پذیرش نعمت ها را در او ایجاد می کند. خداوند تبارک و تعالی به جای یک پدر ثروتمند و قدرتمند است که بی نهایت ثروت و قدرت دارد و انسان ها به جای کودکان در خانه این پدران. کودکان بایستی پدر خود و ثروت پدر خود را بشناسند و استعداد و آمادگی پیدا کنند تا از ثروت و قدرت پدر

استفاده کنند. پدر اولین کاری که می کند پرورش استعداد کودکان است، خداوند تعالی هم همین طور در مسیر اعمال و اقوال و خدمات و دعاها (که آدرس همه موفقیت ها در این دعاها مآثور از ائمه (ع) است) استعداد انسان را پرورش می دهد، او را برای پذیرش نعمت ها آماده می کند. این حقیقت را هم بایستی بدانیم که بروز استعداد ها و پرورش آن به دست خداوند تبارک و تعالی است؛ یعنی کار و فعالیت انسان مانند تخم کاری و نهال کاری است و پرورش تخم ها و نهال ها تا رسیدن به ثمره آن، به اراده خداوند. پس انسان با تمرین عبادات و خدمات در مکتب خدا برای رشد استعداد هایش آمادگی پیدا کرده و خدا او را می پروراند و به ثمر می رساند، و در نهایت فیوضات و برکات مادی و معنوی خود را در اختیارش می گذارد.

مقدمه کتاب (تفسیر دعای کمیل) چاپ اول با اندکی تلخیص



## مقدمه

دعای سمات از عظیم‌ترین دعا‌های پر معنا و پر محتوایی است که از ائمه اطهار علیهم السلام به ما رسیده است. دعا‌های وارده از ائمه اطهار علیهم السلام را ساده و سبک شمارید. هر دعائی حاوی معانی سوره هائی از قرآن است.

ائمه اطهار گوئی طراح عالم و آدم بوده خلقت عالم و آدم را چنان که خدا ساخته و به ثمر رسانیده است برای ما تشریح و تفسیر کرده‌اند. هر کس دوست دارد خود را و زندگی خود را از پوکی و پوچی برهاند و هدف خدا و خود را از خلقت خود بداند به مندرجات این دعاها مراجعه کند و در مسیر هدایت این دعا حرکت کند تا به سعادت ابدی نائل گردد، مخصوصا دعا‌های "صبح" و "سمات" که با تفسیر و تاویل بیان شده است. با اصرار و دقت مطالعه کنید تا معنا و محتوای خلقت و زندگی خود و خط حرکت بشریت را از ابتدا تا انتها دریابید.

## بخش اول

## دعای سمات ظاهر و باطن دارد

خداوند افکار انسان ها را در بدو امر به اشیاء مربوط ساخته و از طریق اشیاء به اشخاص مرتبط می سازد و هر آیه‌ای از آیات که انسان را به صفتی از صفات در دو جهت ترقی و تنزل معرفی می کند از واحد تا بی نهایت مصداق دارد؛ کامل و کامل تر یا نازل و نازل تر. در جهت کامل و کامل تر انسان هائی قرار گرفته‌اند که در "اعلا علیین" جای می‌گیرند که مقامی از مقام آنها بالاتر نیست و در جهت نزول هم افرادی قرار می‌گیرند که در "اسفل السافلین" جای می‌گیرند. چنان پستند که کسی یا چیزی از آنها پست تر نیست، و بین این دو جهت افراد بسیاری هستند که هر یک در درجه و یا درکۀ خاصی می‌باشند. تاویل آیات مربوط به معرفی همین انسان ها است که در دو جهت قرار می‌گیرند، که بجز خدا و ائمه (ع) کسی نمی‌تواند آنها را بیابد و آیات قرآن را به آنها مربوط سازد. اکثریت آیات و روایات دو معنائی است؛ هم در ظاهر عالم که اشیاء است و هم در باطن عالم که اشخاص است معنا و مفهوم پیدا می‌کند.

دعای سمات یکی از آن دعاهاست که تاویل و تفسیر دارد و در همین دعا اشاره به تاویل و تفسیر آن شده است.

## معانی سمه و سمات

"سمات" از کلمه "سمه" از ماده "وسم" مثال واوی از باب فَعَلَ یَفْعِلُ، وَسَمَ یُوسِمُ، اسم زمان و مکان آن "موسم" می‌شود. مثال های واوی بر وزن "یَفْعِلُ" در صورتی که معلوم باشد فاء الفعل آن حذف می‌شود و با دو حرف باقی مانده صرف می‌گردد ولیکن در ماضی و یا در افعال مجهول به حال خود باقی می‌ماند. از کلمه "وسم" می‌گویند "وسمَ یَسِمُ" و از کلمه "وعد" "وَعَدَ یَعِدُ" و از کلمه "وثق" می‌گویند "وَوَثَّقَ یُوثِّقُ". از مصدر مثال های واوی هم فاء الفعل حذف شده و به جای آن در آخر کلمه تاء منقووظ پیدا می‌شود کلمه وعد، "عِدَه"، وثق "ثِقَه"، و وسم را "سِمَه" می‌نامند.

"سِمَه" که جمع آن "سِمات" است به معنای علامت‌ها و علامت‌گذاری است. هر کسی و هر چیزی که به علامت مخصوصی علامت‌گذاری می‌شود تا با آن شناخته شود، آن علامت‌گذاری را "وَسْم، و سِمَه" می‌نامند، و شاید این دعا را به این مناسبت "سِمات" نامیده‌اند که بسیاری از آیات الهی در ارتباط با نهضت انبیاء علامت‌گذاری شده و هر پیغمبری با علایم مخصوص شناخته شده و در این دعا معرفی شده است. لذا آن را به کلمه "سمات" از ماده "وسم" یعنی "علامت" نام‌گذاری کرده‌اند.

در اولین جمله در این دعای شریفه مانند بسیاری از دعاهای دیگر از خداوند متعال به "نامِ عظیمِ او" که از همه نام‌ها عظیم‌تر است سوال می‌کنیم و می‌گوئیم:

پروردگارا من به وسیله یا به سبب اسم عظیم تو که عظیم‌تر و عزیزتر و جلیل‌تر و کریم‌تر است سوال می‌کنم. اسمی که اگر با آن اسم از تو خواهش کنم که درهای بسته آسمان را به لطف و رحمت بگشائی گشوده می‌شود و اگر از تو خواهش کنم که به وسیله آن اسم درهای تنگ بسته زمین را برای فرج بگشائی گشوده می‌شود و اگر به وسیله آن اسم از تو خواهش کنند که سختی‌ها را تبدیل به آسانی کنی آسان می‌شود و یا به وسیله آن اسم از تو خواهش کنند که اموات را زنده نمائی زنده می‌شوند و یا با آن اسم از تو خواهش کنند که سختی‌ها و مرض‌ها و مشکلات دیگر را برطرف نمائی برطرف می‌شود.<sup>۱</sup>

### نکاتی جالب در معانی اسم اعظم

۱- اسم خدا چیست و سؤال به اسم چه معنایی دارد؟ آیا "باء" در کلمه "بسم" نظیر بء در "بسم الله" برای سببیت است یا برای این است که فعل به وسیله آن متعدی به مفعول شود و یا معانی دیگر؟

۲- این "اسم" چه کسی یا چیزی می‌باشد که تمام درهای بسته به وسیله آن باز شده و در کارها گشایش پیدا می‌شود؟

<sup>۱</sup> فراز اول دعای سمات از جمله: اللّٰهُمَّ اِنِّی اسئلك باسمک ..... تا جمله: واذا دعیت به العسر للیسر تیسرت

## وساطت اسماء الله در سؤالات

ابتدا در تعریف "اسماء الله" لازم است بگوئیم که خداوند متعال در قرآن، و ائمه اطهار (ع) در دعاها همه جا سفارش کرده اند که آن چه از خداوند می خواهید به وسیله اسماء بخواید. کمتر جائی اتفاق می افتد که فقط خداوند متعال بدون واسطه اسم مسئول سوالات واقع شود بلکه همه جا دستور داده اند که خداوند به وسیله و یا به واسطه اسماء، مسئول سوالات واقع گردد.

در بزرگ ترین آیه از آیات قرآن که "بسم الله" باشد باز هم کلمه "اسم" واسطه شده، که ما بایستی به وسیله "اسم الله" از خدا کمک بگیریم و یا از او چیزی سوال کنیم. می گوئیم: خدایا به وسیله اسم تو از تو کمک می خواهم. یا می گوئیم: به وسیله اسم از تو چیزی سؤال می کنم.

چرا از خود خدا کمک نمی خواهیم یا از خودش سوال نمی کنیم بلکه همه جا از اسم او؟ فرض کنید سوال کنندگان عده ای فقیر و محتاج هستند و خداوند متعال غنی مطلق. این محتاجان برای رفع احتیاج به خدای غنی و نیرومند مراجعه می کنند و از او کمک می گیرند؛ همانطور که در عرف مراجعه فقیر به غنی، شخص غنی مرجع سوال فقیر واقع می شود و فقیر بدون واسطه به غنی مراجعه می کند. اگر نام غنی "علی" باشد فقیر می گوید از علی کمک خواستم و علی به من کمک کرد و یا اگر به فقیر دستور بدهند که به غنی مراجعه کند و حوائج خود را از او بطلبد می گویند به علی مراجعه کن و از او کمک بخواه. هیچ کس نمی گوید از اسم علی کمک بخواهید! یا نمی گویند اسم علی به من کمک کرد، یا به وسیله اسم علی از علی کمک خواستم، بلکه همه جا کمک کننده را بدون واسطه ذکر می کنند. در این جا هم که خدای غنی مرجع حوائج فقرا قرار گرفته و این فقرا بایستی به خدای غنی مراجعه کنند لازم است بگویند از خدا کمک خواستم، و یا دستور بدهند که از خدا کمک بگیرید، نه این که بگویند از اسم خدا کمک بگیرید و یا از اسم خدا کمک خواستم. نظر به این که خداوند غنی بالذات است و انسان ها فقر محض هستند به شخص خدا مراجعه می کنند و از او کمک می گیرند و می گویند خدایا، از خودت خواهش می کنم که به من کمک کنی. پس چرا خلاف معمول، در ارتباط با خدا و کمک خواهی از او کلمه "اسم" واسطه شده است؟

### اسماء خدا اشخاص هستند نه اشیاء یا الفاظ

مطلب دیگر در این جا این است که منظور از "اسم" در این جا نام شخصی خدا نیست که بگوئیم منظور از اسم، کلمه "الله" است. اسمی که آن را سبب قرار می دهیم و به او مراجعه می کنیم کلمه "الله" است یا خود "الله"؟ زیرا هرگز برای اسم در ارتباط با معنا استقلال وجود ندارد که بگوئیم از اسم "الله" کمک می خواهیم نه از خود "الله". پس اگر بخواهیم از خدا کمک بگیریم بایستی بگوئیم: "أَسْتَعِينُ بِاللَّهِ" و یا اگر از خود علی کمک بخواهیم می گوئیم: "أَسْتَعْنَتْ بِعَلِيٍّ". درست نیست که بگوئیم: استعنتُ ب "اسم الله" یا ب "اسمِ عليٍّ" زیرا اسمِ هر چیز خود آن چیز است. اسمِ هر کسی استقلال وجود ندارد و به تنهایی منشاء اثر نیست. کسی نمی گوید از نام پدرم یا برادرم کمک خواستم و یا نام پدر و برادرم به من کمک کردند، بلکه می گوید از برادرم و پدرم کمک خواستم. پس اگر ما از خدا کمک می خواهیم بایستی بگوئیم از خدا کمک خواستم نه این که بگوئیم از اسم خدا کمک خواستم.

پس در این جا کلمه "اسم" که بین انسان و خدا واسطه شده است یا زائد است و یا این که حقیقتاً این "اسم" کسی یا چیزی می باشد که خداوند او را بین خود و انسان واسطه قرار داده و به انسان ها دستور می دهد که به آن واسطه متوسل شوند و به وسیله آن واسطه ها از خدا کمک بگیرند. در این جا لازم است که درباره آن واسطه ها و یا لزوم آن واسطه ها بحث کنیم که آیا اولاً واسطه بین انسان و خدا لازم است یا لازم نیست؟ و بعد از اثبات لزوم واسطه بین انسان و خدا، اثبات این حقیقت که آیا این واسطه ها شیئی اند یا شخص؟ و در صورتی که شیئی یا شخص باشند لزوم وساطت آنها چیست؟

در این جا می گوئیم آن چه از بدیهیات و ضروریات می باشد فقر ذاتی انسان و هر موجود دیگری سوای خداوند متعال است. همه کس و همه چیز در ذات خود نیازمند به خداوند متعال می باشد، که این فقر اثر ذاتی است و قابل رفع نیست. از آن طرف، خداوند متعال غنی بالذات است و غنای ذاتی خدا هم اثر ذاتی او و ملازم ذات باعظمت او است، که آن غنا از ذات خدا قابل رفع نیست، که در ملازمه همین فقر و غنا خدا می فرماید: "إِنَّهَا النَّاسُ أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ"<sup>۱</sup>

پس مراجعه فقیر به غنی برای رفع فقر، از ضروریات و بدیهیات عقل است که قابل انکار نمی باشد.

### خلقت، بدون واسطه و تربیت با واسطه می باشد

بحث دیگر در این جا این است که آیا خداوند متعال به اراده خود و به خودی خود بدون استفاده از وسائط و وسائل می تواند به انسان ها کمک کند و انسان ها می توانند مستقیماً به خدا مربوط شوند و از خود او بدون واسطه کمک بگیرند؟ و یا این که وجود واسطه بین انسان و خدا در فیض گیری و فیض رسانی لازم است و بر اساس همین لزوم، خداوند متعال بین خود و نیازمندان واسطه به وجود می آورد و به انسان ها دستور می دهد که از آن واسطه ها استفاده کنند؟

و باز می پرسیم که اگر بین خدا و خلق خدا واسطه لازم است چگونه خداوند مخلوقات را می آفریند؟ آیا به وسیله واسطه ها می آفریند و واسطه ها به اراده خداوند متعال آفریننده اند و یا آفرینندگی مخصوص خداوند متعال است؟

در این جا لازم است که بین خلقت و تربیت تفکیک قائل شویم و این دو مرحله را از یکدیگر جدا کنیم. لذا می گوئیم در خلقت انسان و جهان، و آفرینش تمامی موجودات در زمین و آسمان واسطه لازم نیست ولیکن در تربیت انسان ها و یا حکومت بر آنها و فیض رسانی از مسیر تربیت و حکومت، واسطه لازم است و بدون واسطه امکان فیض رسانی برای خداوند متعال وجود ندارد.

در مرحله خلقت، خداوند متعال به ظاهر و باطن هر کس و هر چیزی محیط است و برای آفرینش نیاز به سبب و واسطه نیست زیرا سبب و واسطه در خلقت، که اگر اشیائی مثل اره و تیشه باشد، آن را "سبب" می نامند و اگر از نوع ذوی العقول و اشخاص باشد برای تقسیم ارزاق، آن را "واسطه" می خوانند؛ این اسباب و ابزار و یا واسطه ها بین صانع و مصنوع در صورتی لازم است که فاصله ای بین صانع و مصنوع باشد که در آن فاصله، توسل به ابزار لازم باشد، ولیکن اگر چنین فاصله ای وجود نداشته باشد واسطه و سبب هم لازم نیست. مولی امیرالمومنین (ع) در وصف آفرینندگی خداوند متعال میفرماید:

"فاعلٌ لا یمعنی الحركات و الآله"<sup>۱</sup> یعنی خداوند فعل خود را انجام می دهد بدون این که در وجود او حرکتی پیدا شود و یا آلات و اسباب به کار برد. زیرا این آلات و اسباب یا حرکت در وجود فاعل، برهان این حقیقت است که صانع در حوزه وجود مصنوع حاضر نیست و برای قرار گرفتن در کنار مصنوع و یا در حوزه وجود آن، لازم است در خود حرکت به وجود بیاورد و به مصنوع خود نزدیک شود، و یا علم و اراده خود را به وسیله اسباب و ابزار به حوزه وجود مصنوع برساند، مانند انسان ها که خود را به مصنوع نزدیک می کنند و یا اسباب و ابزار به کار می برند، ولیکن خداوند متعال که به داخل و خارج هر کسی و هر چیزی احاطه وجودی دارد برای ساختن صنایع لازم نیست در خود حرکتی به وجود آورد تا در حوزه وجود مصنوع حاضر گردد و یا اسباب و ابزاری به کار برد تا علم و اراده خود را به مصنوع خود برساند. پس او فاعل است بدون این که حرکتی در خود ایجاد کند و یا ابزاری به کار برد. به همین مناسبت می گوئیم در آفرینش آفریدگان و خلق مخلوقات بین صانع و مصنوع اسباب و ابزار و یا واسطه لازم نیست. خداوند به اراده خود آن چه را بخواهد خلق می کند.

ولیکن در تعلیم و تربیت انسان ها و یا فیض رسانی، وسیله و واسطه هائی چون حکومت ها و معلمان لازم است؛ زیرا تعلیم و تربیت یا افاضه علم و دانش رابطه ای است که بین فرستنده و گیرنده پیدا می شود، که فرستنده فیض علمی خود را می فرستد و گیرنده در حال آگاهی آن را از فرستنده می گیرد. اگر در یکی از این دو جهت آمادگی نباشد در آن جهت دیگر فیض تعطیل می شود. پس معلم متعلم، و متعلم معلم لازم دارد. متعلم یعنی کسی که برای گرفتن علم آماده شده، و معلم یعنی کسی که برای تعلیم دادن آماده شده است. بدیهی است که این فیض دهی و فیض گیری بدون مواجهه و ملاقات بین دو نفر ممکن نیست.

افاضه علم غیر از آفرینش است. در رابطه بین صانع و مصنوع مواجهه و ملاقات و یا آمادگی دو طرف لازم نیست. آفریننده به مخلوق خود مربوط است، هر آن چه بخواهد در وجود او به ودیعه می گذارد و برای ودیعه گذاشتن در وجود مصنوع آمادگی و یا آگاهی مصنوع لازم نیست. آن چنان که می بینیم خداوند تعالی در رحم مادر ما را به

<sup>۱</sup> خطبة اول نهج البلاغه

همه چیز مجهز فرموده و هندسه خلقت ما را کامل نموده، این همه مواد مختلف براساس یک هندسه عجیب در وجود ما ایجاد فرموده و ما از همه آنها بی خبریم. ما نمی دانستیم که دست و پا می خواهیم، خدا به ما دست و پا داد. ما نبودیم که چشم و گوش بخواهیم او به ما این همه اعضا و جوارح داد، و بعد از تولد هم هرگز آگاه نبودیم که ما چه هستیم و خداوند به ما چه چیزی بخشیده و چطور ما را خلق کرده است، و الان هم که در سنین چهل سالگی و پنجاه سالگی هستیم چند واحد از بی نهایت آنچه که هستیم می دانیم و بقیه بر ما مجهول و مکتوم است. این همه ودایع و دقایق مربوط به خلقت ما است. ولیکن تعلیم و تربیت چنین نیست. بایستی خدا ابتدا ما را برای فیض گیری و یادگیری آماده کند و براساس آمادگی ما علمی به ما تعلیم دهد. آیه‌ای برای ما بخواند و قرآنی بر ما نازل کند. بدون آمادگی ما تعلیمات ممکن نیست.

### بین معلم و متعلم مواجهه لازم است

در این جا می گوئیم برای گفتن و شنیدن بین معلم و متعلم مواجهه و مخاطبه لازم است و یا لاقلاً چیزهائی مانند ارتباطات تلفنی و رادیوئی و یا کاغذ و نامه. با این حساب آن جا که خداوند متعال می خواهد به انسان علم بیاموزد یعنی به انسان فیضی برساند که انسان آن را خواسته و مطالبه نموده، و یا لاقلاً برای قبول آن آمادگی دارد، لازم است بین خود و انسان مواجهه به وجود آورد تا بین معلم و متعلم مواجهه و ملاقات پیدا شود و از طریق مواجهه و ملاقات به صورت سمعی و بصری معلومات حاصل شود؛ و چون این مواجهه و ملاقات بین انسان و خدا به دلیل ممتنع بودن رویت خدا ممکن نیست خداوند بین خود و انسان واسطه به وجود می آورد و آن واسطه‌ها، یا اشباح نوری هستند که به شکل انسان در عالم خواب یا بیداری ظاهر می شوند، که انسان آنها را مانند خود می پندارد و انس و آشنائی پیدا می کند؛ با این که آنها در واقع فرشته‌اند یعنی یک شبیح از نور به قیافه انسان، و تعلیم دهنده واقعی از ماوراء آن اشباح نوری فقط خداوند متعال است، و یا این که انسان کامل تعلیم دیده‌ای را خداوند بین خود و متعلم واسطه قرار می دهد. آن تعلیم دیده‌ها مانند انبیاء و اولیاء، واسطه افاضه فیض می شوند و انسان ها را به راه خدا و راه های زندگی آشنا می کنند، و همین انسان ها که واسطه



تربیت هستند در سلطنت الهی واسطه فیوضات مادی و معنوی هم می باشند. یعنی زندگی بهشتی و یا جهنمی انسان ها در قیامت به وسیله آنها اداره می شود که در راس آنها "علی ابن ابیطالب امیرالمومنین" است. گفته اند که آن حضرت "قسیم الجنه و النار" می باشد و آن حضرت است که زندگی اهل بهشت را با یکدیگر تنظیم می کند و برای هر انسانی مطابق لیاقت و آمادگی که دارد موجبات حیات و زندگی به وجود می آورد، و البته روزی دهنده مادیات و معنویات در ماوراء همه گیرنده های طبیعی و انسانی فقط خداوند متعال است.

### ائمه اطهار (ع) اسماء الله و واسطه فیض هستند

با این تحقیقات لازم است بین انسان فراگیر فیوضات و خدای تعلیم دهنده و فیض دهنده، واسطه ای در کار باشد تا انسان دورافتاده از خدا به وسیله همین واسطه ها حقوق مادی و معنوی خود را از خداوند متعال دریافت کند؛ و همین واسطه ها "اسماء الله" هستند. یعنی در عین حال که شبحی به صورت انسان، و یا انسان کاملی مانند ائمه (ع) هستند، مجری و مصدر تعلیمات خداوند متعال و افاضه فیوضات می باشند، هر قولی از اقوال و یا عملی از اعمال آنها نمایش گر علم و حکمت خداوند متعال است.

آنها به دلیل همین نمایش گری "اسم الله" شناخته شده اند. چون اسم به معنای علامت و دلالت است. همانطور که اسماء لفظی علامت معنای خود بوده و انسان را به معانی دلالت می کنند، آن انسان های کامل و یا اشباح نورانی به نام فرشته هم علامت علم و قدرت خدا بوده و دلیل انسان ها به سوی خداوند متعال می باشند. به همین دلیل خداوند متعال به انسان ها در آیه "بسم الله" و در این دعاها یاد می دهد که هرچه از خدا می خواهند و انتظار دارند، آن اسماء الله را واسطه قرار دهند و بگویند: استعین باسم الله، اللهم انی اسئلك باسمک، و جملاتی از این قبیل. در این آیه از قرآن هم انسان ها را به این اسماء هدایت می کند و می فرماید: و لِلّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا وَ ذُرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ<sup>۱</sup>

خداوند اسماء نیکوتر و بهتر دارد. هر چه از خدا می خواهید به وسیله همان اسماء بخواید و رها کنید کسانی را که خود را شریک خدا و یا شریک اسم خدا می دانند، که

شریک ها به جز یک مظاهر قلبی بیشتر نیستند. به زودی برابر این ادعا که خود را شریک خدا و یا شریک اسم خدا می دانند مجازات خواهند شد. در تفسیر همین آیه شریفه احادیث و روایت ها در کتاب کافی از ائمه اطهار (ع) وارد شده است که فرموده‌اند: "نحن والله الاسماء الله الحسنى التي اذا دُعِيَ بها أُجيب" ما آن اسماء حسنی هستیم که اگر ما را وسیله خواهش ها و دعاهاى خود قرار دهند اجابت می شود. و در دعای "افتتاح" هم در ارتباط با دولت امام زمان (ع) می خوانیم و می گوئیم: "و استَجِبْ بهِ دَعْوَتَنَا" به وسیله آن امام دعاهاى ما را اجابت کن.

این مباحث مفصلاً در کتاب تفسیر سوره حمد به نام "ام الكتاب" نوشته شده و اثبات شده است که چرا در استعاذه، اسم واسطه نشده و آن جا که از خدا می خواهیم از شرور و آفات و شر شیطان در امان باشیم می گوئیم "اعوذ بالله من الشيطان الرجيم" و خداوند تعالی دستور می دهد که: "إِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ"<sup>۱</sup> ولیکن در کمک خواستن از خدا در شروع به هر کاری، بایستی "بسم الله" بگویند و اسم واسطه شده است. زیرا در اقدام به هر کاری انسان احتیاج به علم و قدرت دارد تا براساس دانائی، کار خود را طبق نقشه خدا و طبق قضاوت علم و حکمت انجام دهد، و این علم و قدرت بدون واسطه به انسان نمی رسد. پس بایستی اسماء الله را که همان انسان های کامل هستند بین خود و خدا واسطه قرار دهد، ولیکن در پناه بردن به خدا برای دفع شرور و آفات که مربوط به خلقت و آفرینش است واسطه لازم نیست. خداوند تعالی به اراده حکیمانه خود شیاطین و شرور آنها را از انسان دفع می کند.

## بخش دوم

## سؤال و جواب در اطراف وساطت اسماء

این جا در ارتباط با وساطت اسماء برای فیض گیری از خداوند متعال مسائلی به وجود می آید که ناچار بایستی این سوالات مطرح شود و جواب آنها داده شود. اولین سوال این است که با وجود قدرت کامله خداوند متعال که به همه کس و همه چیز احاطه دارد و خود می تواند فیض برساند چه احتیاجی به واسطه‌ها می باشد؟

دوم، نقش واسطه‌ها در افاضه فیوضات الهی و ادامه دادن آن در زندگی انسان‌ها چیست؟ آیا آنها مانند خداوند متعال آفریننده زندگی هستند و یا این که فقط واسطه تعلیم و تربیت می باشند؟

و اما جواب سوال اول: در ابتدای بحث بیان شد که وساطت واسطه‌ها فقط در اجرای اوامر حکومتی و تربیتی خداوند متعال است و لزوم این واسطه‌ها مربوط به نقص فکری و وجودی نیازمندان به علم و استفاضه کنندگان فیوضات الهی می باشد. آنها از این نظر که با خداوند متعال فاصله وجودی دارند و بین آنها و خداوند مواجهه و ملاقات ممکن نیست لازم است خداوند وساطتی به وجود آورد و آنها را از فیوضات خود بهره‌مند کند. ولیکن نقش واسطه‌ها و اعمال آنها در افاضه فیض الهی در حکومت و تربیت انسان‌ها، همان هدایت و راهنمایی است. خداوند متعال این طور مقدر فرموده که تمامی فیوضات و برکات مادی و معنوی او پس از خلقت و آفرینش انسان و وصول او به درک و دانش از مسیر آمادگی انسان و عقل و علم او و خواهش و تقاضای او به او عنایت شود.

## فیض رحمانیت بدون واسطه است و فیض رحیمیت با واسطه

خداوند متعال دو نوع رحمت و برکت دارد که از یکی تعبیر به رحمتِ "رحمانیت" می‌شود و از دیگری به رحمتِ "رحیمیت". رحمت رحمانیت خدا آن فیوضات و برکاتی است که مربوط به خلقت انسان و تربیت او تا وصول به عقل و تکلیف است. انسان از ابتدای خلقت تا روزی که می‌تواند آزادانه تصمیم بگیرد و راه حق و یا باطل را انتخاب کند و تا روزی که از بوته امتحان و آزمایش بیرون می‌آید و یک جهت و یک راه را بین حق و باطل انتخاب می‌کند، تحت نظارت و عنایت مستقیم خداوند متعال قرار می‌گیرد.

خداوند آن چنان که او را بدون اطلاع و آگاهی او خلق فرموده بدون اطلاع هم روزی می‌دهد و وسائل زندگی در اختیار او می‌گذارد. تمامی آن چه مربوط به خلقت و تغذیه است از رحمت رحمانیت خداوند متعال است که بدون شرط تحویل انسان می‌شود خواه کافر باشد و یا مومن، و از آن روزی که انسان می‌تواند آزادانه تصمیم بگیرد و یکی از دو راه حق یا باطل را انتخاب کند در معرض رحمت رحیمیت خدا قرار می‌گیرد که این رحمت رحیمیت در دنیا عقل و ایمان و توفیق و علم و هدایت است و تا زندگی آخرت و از آخرت تا ابدیت ادامه پیدا می‌کند. رحمت رحیمیت خدا در برابر آمادگی فکری انسان و طلب و تقاضای او پیدا می‌شود. انسان بایستی بفهمد که ایمان و تقوی خوب است و از خدا مطالبه کند و بفهمد که عقل و دانش خوب است و آن عقل و دانش را از خدا مطالبه کند. معنای نعمت و نعمت را بداند، از نعمت و عذاب فرار کند به پناه خدا برود و نعمت خدا را از خدا مطالبه کند، و بالاخره از روزی که انسان به عقل و دانش می‌رسد تا ابد و بی‌نهایت، آن چه به او می‌رسد از مسیر فهم و شعور او و طلب و تقاضای او به او می‌رسد. اگر در برابر خدا ساکت بماند و از او چیزی نخواهد یا نفهمد، خداوند متعال هم ساکت است و چیزی به او نمی‌دهد و اگر به قهقرا برگردد و با خدا و اولیاء خدا به جنگ برخیزد موجبات عذاب و بدبختی او فراهم می‌شود، تا روزی که در انتهای شدت عذاب قرار گیرد. و اگر هم با فهم و شعور خود به خدا و اولیاء خدا گرایش پیدا کند و راه آنها را راه سعادت و خوشبختی خود تشخیص دهد، به سوی خدا برود و از او خیر و برکت مطالبه کند خداوند به او توفیق می‌دهد و برکات مادی و معنوی خود را بر او ریزش می‌دهد تا روزی که شجره وجود او را به ثمر برساند. پیدایش تمامی این تفکرات و حالات و دعاها از مسیر فهم و شعور ممکن است. یعنی انسان لازم است که تحت تعلیم و تربیت قرار گیرد و آموزش ببیند تا حق و باطل بشناسد و سعادت و شقاوت بداند و خیر و شر بفهمد، از شرور و آفات به سوی خیرات و برکات حرکت کند. گفته شد که تعلیم و تربیت از طریق مواجهه و ملاقات ممکن است و چون بین انسان و خدا مواجهه و ملاقات ممکن نیست خداوند این تعلیمات را به وسیله واسطه‌ها که همان پیغمبران و اولیاء خدا و انسان‌های وابسته به خدا هستند انجام می‌دهد. آنها انسان را آموزش می‌دهند و او را به خدا دعوت می‌کنند، به او حق و باطل تعلیم می‌دهند و به دنبال

تعلیم و تربیت در وجود او طلب و تقاضا به وجود می آورند و او را وادار می کنند که با خدای خود مربوط شود، از شرور و عذاب ها به او پناه ببرد و از او خیر و برکت مطالبه کند. این تعلیمات و تربیت ها عامل اساسی تکامل انسان و بهره برداری او از رحمت رحیمیت خداوند متعال می باشد که اگر این تعلیمات نباشد در انسان طلب و تقاضا و خواهش و دعا پیدا نمی شود و اگر این دعا و خواهش ها نباشد فیض الهی به طرف انسان جلب نمی شود. پس نقش واسطه ها یک نقش اساسی است زیرا انسان را در خانه خدا می برد و خداوند فیوضات خود را به آن انسان افاضه می کند و همین واسطه ها "اسماء الله" هستند.

با این مقدمات ثابت شد که برای سلوک به سوی خدا و تکامل نفس و استفاضه از فیوضات الهی، بین انسان و خدا واسطه ضرورت دارد. این واسطه ها همان اسماء الله اند یعنی انسان های کاملی که با علم و دانش خود نمایش گر قدرت و عظمت خداوند متعال می باشند و خداوند خود را به وسیله آنها معرفی می کند و انسان های وابسته به خود و در راه به سوی خود را به آنها ارجاع می دهد. درآیه "نور" از سوره نور خداوند آنها را به کلماتی مانند: "مصباح، ستاره درخشان، و شجره مبارکه" معرفی نموده و به انسان ها اعلام می کند که هرچه از خدا میخواهید و انتظار دارید از آنها بخواهید و به سوی آنها بروید. انسان پس از آن که مراجعه به اسماء الله کرد و آنها را واسطه و وسیله کسب فیض قرار داد، آنها با تعلیمات خود انسان را آماده کسب فیض می کنند و بر اساس همین آمادگی فیض الهی بر انسان ریزش می کند تا روزی که به ثمر برسد و از اولیاء الله به حساب آید.

پس تمامی سوالات و خواهش ها و تقاضاها براساس فقر و نیاز وجودی به وسیله همان اسماء الله مطرح می گردد که در این دعا می گوئیم پروردگارا به وسیله اسم بزرگ و بزرگ تر تو و آن اسم عزیز و جلیل و کریم و بزرگوار سوالات خود را مطرح می کنم؛ یعنی از تو آن را می خواهم که آنها مرا هدایت می کنند و به من آموزش می دهند. زیرا شرط اجابت دعا این است که خواهش انسان و دعاهای او مطابق حکمت تو و نظریه تو باشد و چیزهائی را از تو بخواهد که علم و حکمت تو و تعلیم و تربیت آن را می پذیرد پس من در شعاع تربیت و هدایت آنها سوالات خود را مطرح می کنم تا به اجابت مقرون گردد.

### عظمت اسماء الله، یعنی ائمه اطهار (ع)

به دنباله این سوالات جملاتی مطرح می شود که در نوع خود خیلی عجیب و عمیق است و از عظمت آن اسماء الله حکایت می کند و می گوید آنها چنان اسمائی هستند که اگر به هدایت آنها از تو خواهش کنم که درهای بسته آسمان را به برکت و رحمت باز کنی باز می شود و اگر به هدایت آن اسماء از تو خواهش کنم که درهای بسته و تنگ زمین را به روی من بگشایی و فرج مرا در این زندگی بسته برسانی می رسانی و اگر به برکت آن اسماء از تو خواهش کنم که سختی ها را از من برطرف نموده آسایش به وجود آوری چنان می شود که خواسته ام. و آنها اسمائی هستند که اگر به هدایت و رضایت آنها از تو خواهش کنم مردگان زنده شوند، زنده شده، و اگر به وسیله هدایت آنها از تو خواهش شود که بلاها و ضررها را از من برطرف کنی برطرف می شود.

در این جا می گوئیم آنها چه اسمائی هستند که یک چنین سببیت بزرگی دارند و به وسیله آنها هر نوع مشکلی حل می شود؟

در جواب این سوال می گوئیم که آن اسماء الله اولیاء خدا هستند و سببیت بزرگ آنها که به وسیله آنها تمامی این حوادث عجیب و غریب واقع می شود این است که آنها آن چه را بخواهند در شعاع علم خدا و مطابق علم خدا می خواهند یعنی بر اساس علم و دانش خود همان چیزهایی را می خواهند که در علم خدا مقدر است و بایستی بشود، و انسان های پناهنده به آنها هم در اثر تربیت آنها همان خواهش هایی را مطرح می کنند که مطابقت کامل با علم و مشیت خدا دارد. پس آن جا که لازم است درهای آسمان گشوده شود گشوده می شود و آن جا که لازم است مزیقه طبیعت از انسان برطرف شود برطرف می شود و آن جا که لازم است مردگان زنده شوند و به وعده های خدائی برسند زنده می شوند و می رسند. همه این حوادث و عجایب در شعاع حکومت اولیاء خدا، که حکومت آنها همان حکومت خدا می باشد درست است. آن روز که امام زمان (ع) ظاهر شود و حکومت الهی خود را در روی زمین گسترش داده شرق و غرب عالم را فتح کند لازم می شود که یک چنین کارهائی انجام شود؛ یعنی درهای بسته آسمان به روی اهل زمین باز شود.

## کشایش درهای بسته آسمان

درهای بسته آسمان به معنای اجابت دعا و عدم اجابت است. روزی که شما از خدا خواهشی می کنید و در حکمت خدا جایز نیست خواهش شما اجابت شود، در آن حال درهای آسمان به روی شما بسته است، و روزی که از خدا خواهشی کنید و در حکمت خدا جایز باشد که دعای شما مستجاب شود درهای آسمان به روی شما باز است. در دوره سلطنت امام زمان در حکم خدا جایز است که آن چه بندگان خدا می خواهند، خواهش آنها به اجابت برسد و دلیلی برای عدم اجابت دعا نیست زیرا اولاً هیچ مومنی چیزی ما فوق عقل و استعداد خود از خدا نمی خواهد، آن چه را از خداوند می خواهد همان چیزهائی است که به عقل و استعداد خود تحمل می کند و چون در شعاع ولایت و حاکمیت خدا و اولیاء خدا زندگی می کند اگر بی نهایت ثروتمند و قدرتمند شود از ثروت و قدرت او فسادی پیدا نمی شود، و یا خود او نمی تواند از ثروت و قدرت خود سوء استفاده کند تا در حکمت خدا اجابت دعای او جایز نباشد. به همین مناسبت در دعای "افتتاح" از خدا خواهش می کنیم تا امام زمان را بیاورد و بوسیله او دعاها را مستجاب کند، که می گوئیم: "اَسْتَجِبْ بِهِ دَعْوَتَنَا" و همچنین در دوره حکومت امام زمان (ع) موجبات حیات مردگان فراهم می شود زیرا در حکومت او انسان ها بایستی به ثواب و عقاب موعود خود برسند و این ثواب و عقاب موعود متوقف بر حیات مردگان است. پس آنها اسمائی هستند که به وسیله آنها و در شعاع حکومت آنها مردگان زنده می شوند و آنها "قبضة الله" و "یمین الله" هستند که خداوند در قرآن می فرماید: و الأَرْضُ جَمِيعاً قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ السَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ<sup>۱</sup>

در این جا بد نیست که مختصری درباره اسماء تکوینی و حکومتی خدا بحث کنیم یعنی اسماء خدا در حکومت و اعمال قدرت و تربیت انسان ها، و اسماء خدا در خلقت و آفرینش.

### اسماء خدا در تکوین و خلقت، و اسماء خدا در تربیت

اسماء خدا در خلقت و آفرینش همان انوار مجردة الهی هستند که از ترکیب آنها با ماده و جسم در اجسام روح، حیات، استحکام و استمساک و اتصالات و ارتباطات به وجود می‌آید و زمین و آسمان و یا تمامی موجودات او شکل می‌گیرند. شما می‌بینید که مادیات عالم و اجسام آن به دلیل مادیت و جسمانیت از یکدیگر جدا هستند و با عامل جسمانیت نمی‌توانند به هم مربوط باشند. کرات زمین و آسمان با جرم خود از یکدیگر فاصله دارند و همچنین افراد انسان‌ها و حیوان‌ها و تمامی جمادات و نباتات و ذرات با جرم و جسمانیت خود از یکدیگر فاصله دارند ولیکن مشاهده می‌کنیم که درعین انفصال به یکدیگر متصلند و روی یکدیگر اثر می‌گذارند و بین آنها کلام و پیام مبادله می‌شود. می‌پرسیم که اجزاء منفصل عالم با چه چیزی به یکدیگر اتصال پیدا کرده‌اند. کره زمین به کراتی که میلیون‌ها سال نوری از آن فاصله دارند متصل است و آنها نیز به زمین متصلند. همچنین انسان‌های شرق و غرب عالم در عین انفصال از یکدیگر به یکدیگر متصلند. وسیلهٔ اتصال در این جا همان انوار مجردة است که برای جمادات، روح استمساک و اتصال است و برای حیوانات و نباتات روح نباتی و حیوانی، و برای انسان‌ها روح علم و حکمت و قدرت، و این انوار مجردة که به نام ملائکه و ملکوت و روح و عقل معرفی شده‌اند اسماء تکوینی خداوند متعال هستند یعنی مواد و مصالح آفرینش و آفرینندگی.

و اما اسماء حکومتی خدا که به تعبیر دیگر عرش عظمت و اِعمال قدرت خدا بر تمامی موجودات زنده و باشعور هستند همان ائمه اطهار (ع) می‌باشند که خداوند در شعاع هدایت آنها به وسیلهٔ آنها کارهای حکومتی و تربیتی خود را انجام می‌دهد، و همان‌ها اسماء بزرگ خدا هستند که در شعاع حکومت آنها درهای آسمان به روی اهل زمین به فرج گشوده می‌شود و مردگان در دوران حکومت آنها زنده می‌شوند و... تا آخر دعا موفقیت‌هایی که در این جملات عجیب و غریب ذکر شده است؛ همه به دست آنها قابل ظهور است.



## معانی وجوه خدا

و باز در جملات بعد خداوند متعال را به عظمت و جلال وجه کریم او که کریم ترین و عزیزترین وجوه است و تمامی وجوه و سران عالم در برابر او تسلیم‌اند و تمامی گردنکشان در برابر او خاضع و خاشعند و تمامی سر و صداها در برابر عظمت آنها می‌خوابد و دل‌ها در برابر عظمت آنها ترسان و لرزان است قسم می‌دهیم.<sup>۱</sup>

## ائمه اطهار وجوه خدایند

این وجوه که همه قدرت‌ها بایستی برابر آنها خاضع و خاشع شوند همان اولیاء الله و ائمه اطهار (ع) هستند که "وجه الله" شناخته شده‌اند از این جهت که خداوند به وسیله آنها وجاهت پیدا می‌کند. همانطور که روح و اراده انسان از مسیر وجه و قیافه انسان شناخته می‌شود و چهره انسان از نشاط او و یا غم و اندوه او حکایت می‌کند به همین کیفیت، رحمت و غضب خدا به وسیله این انسان‌های کامل شناخته می‌شود، که خدا بر انسان‌های کافر و ظالم به وسیله آنها غضب می‌کند یا بر انسان‌های مومن و مستحق، به وسیله آنها رحمت می‌فرستد و رضایت خود را ابلاغ می‌کند. و همان‌ها نیروئی هستند که به وسیله آنها خداوند آسمان‌ها و کرات آسمانی را در جای خود نگه داشته که به هم نریزند و روی زمین سقوط نکنند. زیرا آنها حقیقتاً با علم و حکمت و اطاعت خود به خلقت عالم معنا و محتوا داده‌اند و با بودن آنها و تربیت آنها زندگی مفهوم و معنا پیدا می‌کند و شجره خلقت به ثمر می‌رسد.

<sup>۱</sup> و بجلال وجهک الکریم اکرم الوجوه و اعز الوجوه الذی عنت له الوجوه و خضعت له الرقاب و خشعت له الاصوات و وجلت له القلوب من مخافتک...

## بخش سوم

### نقش ائمه (ع) در نظام عالم خلقت

در این قسمت از دعای سَمات دو جمله درباره سقوط آسمان ها بکار رفته است که هر کدام معنای مخصوص به خود دارد.<sup>۱</sup> یک جا می فرماید: "با آن نیرو و قوت که آسمان ها را حفظ می کنی تا از جای خود زائل نشوند".

### معانی آسمان در ظاهر و باطن دعا

آسمان هائی که ممکن است روی زمین سقوط کند، در ظاهر عالم سنگ های آسمانی و یا کرات نزدیک مانند کره ماه هستند که تحت تاثیر جاذبه زمین ممکن است روی آن سقوط کنند. خداوند متعال این سنگ ها یا کرات را در جای خود حفظ می کند و از سقوط آن ها روی کره زمین که ممکن است حادثه بیافریند، جلوگیری می کند. و منظور از سماوات که با کلمه جمع ذکر شده، این کرات آسمانی و ستارگان هستند که هر یک در جای خود عالمی در منظومه های متعدد خورشیدی می باشد و هر کدام در مدار خود گردش می کنند، که اگر از جای خود و از مدار خود منحرف شوند بین آنها اصطکاک و برخورد پیدا می شود و نظام عالم فرو می ریزد؛ زیرا آسمان به معنای فضای مطلق و یا هوای محیط به کره زمین قابل سقوط نیست. فضای مطلق خلائی بیشتر نیست و هوای محیط به کره زمین هم قابل سقوط نمی باشد. پس سماواتی که قابل سقوط بر زمین می باشد کرات و عوالم فضائی آسمانند.

### عالم به جای آسمان، و متعلم به جای زمین است

و اما در باطن، از سازمان تعلیم و تربیت و دانشمندان و بزرگان و اولیاء خدا تعبیر به آسمان می شود که از سوی آنها علم و حکمت نازل می شود. و انسان های وابسته به آنها که زمینه تربیتی دارند و مستحق آموزش و پرورش می باشند به جای زمین شناخته می شوند، که این آسمان و زمین هم بایستی هر یک در جای خود و حدّ خود محفوظ

<sup>۱</sup> و بقوتک التی بها تمسک السماء ان تقع علی الارض الا باذنک و تمسک السماوات و الارض ان تزولا...

باشند و نظام کامل بر آنها حاکم و حکمفرما باشد. عالم و متعلم هر یک بایستی در حد و مقام مخصوص به خود باشند تا علم و دانش به ثمر برسد و افکار بشر تکامل پیدا کند. اگر حدود و مشخصات عالم و متعلم از بین برود و جاهل جای عالم را بگیرد مثل این است که آسمان روی زمین سقوط کرده است.

مایهٔ پیدایش یک چنین نظام کامل انسانی که از آن به "مدینه فاضله" تعبیر می شود همان ائمه اطهار (ع) هستند. لذا خداوند متعال هر یک از پیغمبران و اولیاء خود را با همان مقام و درجه‌ای از علم و دانش که دارند معرفی می کند و آنها را به صورت مجهول و گمنام به این عالم نمی فرستد. یکی را به لقب "صفی الله" و دیگری را "نجیّ الله" و "یا خلیل الله" و "کلیم الله" و "حبیب الله" معرفی کرده و آنها را به علم و قدرت و حکمت مجهز می کند تا برتری آنها بر تمامی انسان ها شناخته شود.

### چگونه وجود اولیاء الله مایهٔ نظام عالم است

ممکن است در این جا سوال و جوابی پیدا شود که اگر اسماء الله که به وسیلهٔ آنها آسمان حفظ می شود که روی زمین سقوط نکند اولیاء خدا و ائمه اطهار (ع) هستند ارتباط وجود آنها با سقوط آسمان و حفظ آسمان ها چیست؟ آیا مثلاً ائمه اطهار و یا پیغمبران مانند ستون هستند که کرات آسمان را روی زمین نگه داشته‌اند و مانع سقوط آن گردیده‌اند، آن طور که پایه‌های اتاق سقف را روی خود نگه می دارد؟ البته چنین تصویری غلط است و نمی توانیم بگوئیم که انسان های کامل پایه‌های سقفی هستند که روی سر آنها قرار گرفته است. کرات آسمان هر یک در جای خود معلق‌اند و چون تحت تاثیر جاذبه‌ای از خارج وجود خود نیستند به جایی هم کشیده نمی شوند، و اگر هم تحت تاثیر جاذبه‌ای قرار گیرند خداوند به وسیلهٔ حرکاتی که در آنها به وجود آورده در آنها تعادل به وجود می آورد که از مدار خود منحرف نشوند. پس چگونه خداوند با اسماء خود که اولیاء خدا هستند کرات آسمانی را از سقوط روی زمین حفظ می کند؟

جواب این است که یکی از علل ایجاد عالم و یا حفظ جهان از بی نظمی، و بقاء و دوام آفرینش، علت غائی می باشد. علت غائی یعنی هدف خدا از خلقت عالم و یا ثمره‌ای که از شجرهٔ آفرینش انتظار دارد. علت غائی که هدف آفریننده است از علت های تام احداث و ابقاء آفرینش می باشد که اگر آفریننده به هدف خود از خلقت نرسد و یا شجرهٔ

آفرینش ثمره‌ای نداشته باشد آفرینش لغو و عبث خواهد بود و خدای حکیم منزّه است از این که کار عبث انجام دهد و شجره‌ای را بدون ثمره بیافریند. مثلاً شما می‌بینید باغبانی درخت می‌کارد؛ باغبان علت فاعلی است، و همین جا علت دیگری هست که باغبان را وادار به درخت کاری کرده است. آن علت را "علت غائی" می‌نامند. اگر از باغبان بپرسی چه عاملی باعث شد که درخت بکاری و یا خانه بسازی جواب می‌دهد ثمراتی است که از این درخت‌ها انتظار دارم. باغبان تا وقتی که یقین به وجود ثمره دارد درخت‌ها را آبیاری می‌کند و درخت کاری را ادامه می‌دهد، و اگر از ثمره درخت‌ها مایوس شد آنها را ریشه کن نموده و از هیزم آنها استفاده می‌کند. خدای حکیم هم از خلقت عالم هدفی دارد که آن را علت غائی می‌نامند و آن هدف، پیدایش علم و معرفت به وجود خدا و خلقت عالم است. انسان هائی که صاحب یک چنین علم و معرفتی هستند به جای ثمره شجره خلقت می‌باشند، که اگر این ثمرات نباشد خلقت عالم لغو و عبث است. بنابراین نقش اولیاء الله که اسماء خدا هستند و مایه حفاظت نظام آفرینش می‌باشند این است که با بودن آنها خداوند به هدف خود از خلقت عالم می‌رسد و آفرینش را ادامه می‌دهد و با راهنمایی‌ها و تعلیمات آنها در جامعه انسانی انتظامات به وجود می‌آید.

در جمله بعد می‌فرماید: "تو را به آن مشیت قسم می‌دهم که تمامی جهانیان خود را به آن مشیت نزدیک می‌کنند (و یا نزدیک می‌دانند)"<sup>۱</sup>

### معانی مشیت و اراده

برای روشن شدن معنای مشیت و این که چطور تمامی عالم و عالمیان خود را با آن مشیت به خدا نزدیک می‌کنند بحث‌های علمی و جالبی مورد توجه است. بحث اول در شناخت مشیت و ارتباط مشیت با اراده خدا و خلقت عالم. بحث دوم، چگونه جهانیان خود را به مشیت خدا مربوط و نزدیک می‌کنند و چگونه آخرین ثمره آفرینش متناسب با خواست و مشیت خدا می‌شود؟

<sup>۱</sup> و بمشیتک التی دان لها العالمون

"مشیت" ظاهراً مصدر میمی از کلمه "شیئی" است که کلمات: "شاء یشاء، شاء، مَشیئ" از این خانواده است. "شاء" اسم فاعل و "مَشیئ" اسم مفعول، مانند "بایع، مَبیع". مَشیئ، اسم مفعولِ مذکر، و مَشیئَه اسم مفعولِ مؤنث. اگر کلمه "مَشیئ" را اسم مفعول بگیریم یعنی ظهور شیئی که خدا خواسته، و یا اگر اسم مصدر باشد یعنی خواسته خدا. و یا اگر آن را مصدر میمی بگیریم یعنی خواستن خداوند متعال. مرجع هر سه فرضیه یک حقیقت است زیرا بین خواستن خدا و چیزی که خواسته است فاصله‌ای وجود ندارد که بتوانیم خداوند متعال را در دو حال مختلف تصور کنیم، یکی خواستن و یکی وقوع آن چه خواسته است. خداوند آن چه را بخواهد می شود و فاصله‌ای بین خواستن و شدن از نظر قدرت خدا و در ارتباط با علم و حکمت او نیست. پس می گوئیم "مَشیئ" یعنی آن چه به علم خدا خواسته شده است.

### مشیت، اقتضای علم است

مشیت اولین صفتی است که بعد از علم و قدرت برای خدا اثبات می شود. فقط "علم و قدرت" که دو صفت ذاتی خداوند متعال هستند بر مشیت و اراده او سبقت دارند، که اگر علم و قدرت نباشد مشیت هم نیست. مشیت یعنی خداوند به علم خود چیزی را می‌خواهد، و به قدرت خود آن چه را خواسته به وجود می آورد. پس به محض این که خداوند چیزی را بخواهد آن چیز به وجود آمده است که می گوئیم: اذا شاء الله ان يقول لشیئ کن فیکون.

پس مشیت به معنای این است که خداوند وجود شیئی را خواسته و آن را به وجود آورده است. لذا کلمه شیئی بر تمامی آن چه خدا و یا خلق خدا خواسته‌اند اطلاق می‌شود.

### اطلاق شیئی بر وجود خدا و عدم، جایز نیست

بعضی می گویند که شیئی بر وجود خدا و بر عدم هم قابل اطلاق است می توانیم خدا را شیئی بدانیم. ولیکن اطلاق شیئی بر وجود خدا و یا بر عدم خلاف حقیقت است. زیرا عدم چیزی نیست که آن را شیئی بنامیم و بدانیم. شیئی بر چیزی قابل اطلاق است که چیزی باشد و از مشیت به وجود آید و این بودن با عدم منافات دارد. همچنین شیئی بر

موجودی اطلاق می شود که مسبوق به عدم باشد یعنی مسبوق به اراده‌ای باشد که آن را به وجود آورده است، و وجود خداوند متعال مسبوق به عدم نیست، یعنی مشیت خدا به وجود خود خدا تعلق نمی گیرد که خدا آن را شیئی بداند و ما نیز کلمه شیئی را بر آن موجود مطلق اطلاق کنیم. درست نیست که وجود خدا را شیئی بدانیم و بگوئیم او هم شیئی است، گرچه مانند اشیاء نیست.

و اما دلیل قرآنی که به معنای عدم جواز اطلاق شیئی بر وجود خداوند متعال می باشد همان آیه شریفه است که میگوید: "اِنَّهٗ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ" یعنی قدرت خدا بر شیئی تعلق می گیرد و می تواند هر شیئی را به وجود بیاورد. پس شیئی آن چیزی است که قدرت خدا به آن تعلق می گیرد و اگر چیزی باشد که قدرت خدا بر آن تعلق نگیرد نمی توانیم آن را شیئی بدانیم. می دانیم که قدرت خداوند به وجود خود او تعلق نمی گیرد، به معنای این که خداوند خود را بیافریند و یا در خود تصرفاتی به وجود بیاورد، که در این صورت قدرت خدا به ایجاد وجود خدا تعلق گرفته باشد. زیرا او خود اوست که ثابت و ازلی می باشد. غلط است که فاعل شیئی خود شیئی باشد، که در این صورت به اصطلاح فلاسفه آن را دور یا تسلسل می نامند؛ یعنی وجود من متوقف بر اراده من، و اراده من متوقف بر وجود من. این به معنای این است که وجود شیئی متوقف بر خود آن شیئی باشد، که محال است. و اگر بگوئیم وجود من متوقف بر من دیگر، و آن من دیگر بر من دیگر، و همین طور تا ازل، و نتوانیم خود را به منی برسانیم که ثابت و پایدار بوده و متوقف بر من دیگر نباشد، این را هم تسلسل می نامند. می گویند وجود هر شیئی غیر ثابت بایستی مربوط به شیئی ثابت گردد، و الا وجود شیئی محال خواهد بود، و اگر بگوئیم خداوند در وجود خود تصرف می کند و بر وجود خود چیزی اضافه می کند یا کم می نماید این هم غلط و محال است زیرا وجود خداوند کمال مطلق است. اضافه چیزی بر آن دلیل نقص است و کم کردن چیزی هم از آن، دلیل نقص است، که این هر دو با غنای ذاتی خداوند متعال و کمال مطلق او نامناسب است.

### اراده و مشیت به وجود خدا تعلق نمی گیرد

پس مشیت به وجود خداوند تعلق نمی گیرد تا این که شیئی و شیئیت بر وجود او قابل اطلاق باشد. ما فقط چیزی را به نام شیئی می خوانیم که محصول مشیت باشد و مشیت خدا به آن تعلق گرفته باشد و آن، شیئی یا شخصی است که مسبوق به عدم بوده و خداوند آن را آفریده است.

پس می گوئیم آن چه خداوند خواسته و مشیت خدا بر آن تعلق گرفته شیئی است که به اراده خدا پیدا شده است.

### معانی سه گانه علم و مشیت و اراده

در این جا لازم است که بین علم و مشیت، و یا مشیت و اراده مقایسه‌ای به وجود آوریم تا مفاهیم هریک از این سه: علم، مشیت و اراده، از یکدیگر تفکیک شود.

می گوئیم علم به معنای دانستن مطلق است، که عالم به علم خود کسی یا چیزی را می داند و این دانستن از لوازم علم است و اگر نداند علم نیست و عالم به آن هم عالم نمی باشد. ذات مقدس خداوند متعال علم است و به دلیل همان علم، خداوند عالم است، و چون عالم است معلومات را پیش از ظهور و وقوع می داند. پس او به دلیل علم ذاتی همه کس و همه چیز را پیش از بروز و ظهور می داند و اگر نداند و عالم نباشد علم ندارد و اگر علم نباشد عاجزترین موجودات است و عاجز نمی تواند آفریننده باشد. پس او عالم است به تمامی آن چه که خلق کرده و یا بعد از این خلق می کند. در احادیث هم گفته شده است که: "عِلْمُهُ بِالْأَشْيَاءِ قَبْلَ الْأَشْيَاءِ كَعِلْمِهِ بِالْأَشْيَاءِ بَعْدَ الْأَشْيَاءِ" و اساساً از این همه حادثه ها که به وجود آمده و به وجود خواهد آمد بر علم خدا چیزی اضافه نشده و خداوند علم تازه‌ای پیدا نکرده است. پس خداوند عالم مطلق است و معلومات پیش از ظهور، از لوازم ذاتی علم است. نمی توانیم علم خدا را از معلومات علمی او جدا بدانیم تا بگوئیم در علم خدا چیزی زائد بر علم خدا وجود دارد.

### معلومات علمی خدا از لوازم علمند

بعضی از فلاسفه گفته‌اند تمامی آن چه در عالم ظاهر شده، صورت آن در علم خدا بوده است، که از آن صورت های علمی به "اعیان ثابتة" و یا "مُثَلِّ افلاطونی" تعبیر می کنند.

می گوئیم اگر منظور از اعیان ثابتہ و مثل افلاطونی همان معلومات علمی خداوند متعال است کہ آنها عین علم و از لوازم وجودی علم است و نمی توانیم بین آنها و علم دوئیت و اختلاف جنسیت قائل شویم، مانند نورانیتِ نور و یا ظلمانیتِ ظلمت. و اگر بگوئید آنها چیزی سوا و جدا از علم هستند، کہ می گوئیم آنها چیستند کہ از علم خدا جدایند؟ آیا خود به خود بوده‌اند و یا خداوند آنها را آفریده است؟ اگر خود به خود بوده‌اند، چیزی غیر خدا و همراه خدا بوده‌اند کہ این محال است و اگر خداوند آنها را آفریده کہ آن آفریدگان معلومات خارجی هستند مانند سایر موجودات عالم نہ موجودات علمی. پس علم خدا عین وجود خداست کہ ازلی و ابدی می باشد.



## بخش چهارم

### مشیت به دنبال علم خدا

دنباله علم ذاتی خدا بحث مشیت مطرح می شود. چون خداوند عالم است وجود چیزی را می خواهد، و وجود دیگری را نمی خواهد. مثلاً آنچه شیئی است می خواهد، و آن چه لاشیئی است نمی خواهد. وجود کسی را که خلق کرده خواسته و آن چه را خلق نکرده نخواسته است.

### مشیت مربوط به معلومات خارجی خدا است نه علمی

پس مشیت دنباله علم مطرح می شود، که اثر علم است. مشیت مربوط به شیئی و اشیائی می شود که خداوند وجود آنها را خواسته و آفریده، و یا موجبات آفرینش آنها را فراهم کرده است. مشیت در ارتباط با خدا مسبوق به عدم است و علم خدا مسبوق به عدم نیست. می توانیم بگوئیم "شاء الله و لم یشاء" ولیکن نمی توانیم بگوئیم عَلِمَ اللهُ و لَمْ يَعْلَمْ! چون علم خدا ازلی است و مشیت او مربوط به مخلوقات است.<sup>۱</sup>

### مشیت و اراده

و باز لازم است بین مشیت و اراده خدا تفکیک قائل شویم. مشیت صرفاً به معنای خواستن شیئی است، خواه آن شیئی به اراده خدا پیدا شود و یا به اراده خلق خدا. آن چه هست و خلق شده خدا خواسته است و اگر نخواهد، لازمه اش این است که بر خلاف اراده و مشیت خدا پیدا شود که این به معنای عجز خداست از این که چیزی برخلاف مشیت خدا خود را ظاهر ساخته است. پس آن چه شده و می شود خدا وجود آن را می خواهد. گاهی خداوند چیزی را که می خواهد خلق می کند و گاهی هم بندگان خدا چیزی را خلق می کنند که خداوند آن را می خواهد ولیکن خلق نمی کند. آن چه شر است و خلاف مصلحت می باشد مانند ظلم ها و گناه و معصیت ها، همه این ها که به اراده

<sup>۱</sup> اصول کافی، کتاب توحید، باب ۱۴ - حدیث ۲ از امام صادق (ع) در جواب سوال راجع به علم و مشیت: العلم لیس همو المشیه. الا ترى انک تقول سافعل کذا انشاء الله، ولاتقول: سافعل کذا ان علم الله فقولک ان شاء الله دلیل علی انه لم یشاء.... و علم الله السابق للمشیه

انسان و یا حیوانات خلق می شود، خدا می داند چنین کارهایی می شود و می تواند مانع شدن آنها بشود ولیکن صلاح خلق را در آن می داند که بشود. لذا می گوئیم گناه و معصیت ها و ظلم و ستم ها و کشتارها به اراده انسان پیدا می شود و خدا می خواهد چنین کارهایی بشود؛ به این دلیل که می تواند مانع ظهور آنها گردد ولیکن مانع ظهور آنها نمی شود. می تواند مانع ظهور قتل و کشتار شود ولیکن نمی شود و می تواند مانع ظهور معصیت ها شود ولیکن نمی شود. پس اگر بگوئیم خدا نخواست و این ها واقع شده لازمه اش این است که خدا را عاجز بدانیم از این که مانع وقوع آنها شود و یا جاهل به وقوع این ها بدانیم، که این هم غلط و محال است. پس می گوئیم گناه و معصیت و ظلم و ستم ها در حالی به اراده انسان ها واقع می شود که خدا عالم به وقوع آنها بوده، می تواند مانع وقوع آنها بشود و نمی شود. به همین دلیل که مانع وقوع آنها نمی شود و عالم به وقوع آنها می باشد، می گوئیم خدا خواسته است که چنین حوادثی واقع شود و حق هم همین است.

### سوال و جواب در اطراف مشیت

در این جا سوال و جوابی پیدا می شود که در کتاب های "توحید" و "ام‌الکتاب" مفصلاً جواب آنها داده شده و در این جا هم مختصری به آن اشاره می شود. سؤال این است که آیا مصلحت در این است که این ظلم و ستم ها واقع شود و یا وقوع ظلم و ستم ها خلاف مصلحت است. اگر خلاف مصلحت باشد چرا خداوند مانع ظهور کاری نمی شود که خلاف مصلحت است با این که می تواند مانع وقوع آن شود و اگر مصلحت در این است که ظلم و ستم ها واقع شود چگونه می توانیم بگوئیم که ظهور ظلم و ستم ها و قتل و کشتارها مطابق مصلحت است. جواب این است که مصلحت در همین است که این ظلم و ستم ها به اراده انسان ها واقع شود زیرا از این ظلم و ستم ها مفسده پیدا می شود و آن مفسده ها و ضررها انسان ظالم و گناه کار و یا جامعه ظالم و گناه کار را تنبیه می کند و آنها را از ظلم و گناه که منشاء فساد است می رماند و به ایمان و تقوی می کشاند و بالاخره ظالم و گناه کار را تنبیه و اصلاح می کند. به همین دلیل یکی از راه های تربیت انسان ضرر و خطراتی است که از گناه و معصیت آنها پیدا می شود و

نتایج آن به آنها بر می گردد، و خداوند می خواهد که چنین کارهائی واقع شود و بشریت از مسیر نتایج بد اعمال خود اصلاح گردد.

تا این جا معانی مشیت بود که گفته شد. ولیکن اراده خدا به معنای فعل خداست یعنی کاری که انجام می دهد، و این فعل خدا به عمل گناه و معصیت تعلق نمی گیرد یعنی خداوند ظلم نمی کند و به معصیت کار هم کمک نمی کند. انسان ها به قصور و تقصیر خود مرتکب گناه می شوند و نظر به جهل و نادانی و یا عمد و عناد با اولیاء خدا، سعادت خود و خیر و صلاح خود را در آن گناه و معصیت یا ظلم و ستم ها و یا اطاعت از ظالم ها می دانند. آنچنان فریفته گناه و معصیت و یا ظلم و ستم هستند که به راهنمائی اولیاء خدا اعتنا نکرده و آن راهنمائی ها را خلاف سعادت و خوشبختی خود می دانند و اولیاء خدا را در آن راهنمائی ها مسخره می کنند. در این جا در تقدیر و حکمت خدا امر بین دو چیز دایر می شود که اجرای یکی از آنها از دیگری بهتر است. یا این که خداوند با ایجاد مرض و کری و کوری و ضعف و ناتوانی، آنها را از گناه و معصیت باز دارد، که در این صورت بایستی آنها را نابود کند؛ و اگر هم با ایجاد مرض و کری و کوری مانع حرکت آنها به گناه و معصیت و ظلم و ستم شود آنها چنان شعوری ندارند که آن کری و کوری را به نفع خود بدانند که مانع گناه و معصیت آنها شده است بلکه آنها را مربوط به بدبختی و بدشانسی خود دانسته و بر مقدرات الهی اعتراض می کنند و به همه کائنات فحش می دهند که چرا سر راه تصمیم و فعالیت آنها مانعی به وجود آورده است. در هر صورت موانعی که خدا سر راه آنها بترشد اصلاح کننده فکر آنها و نجات دهنده آنها از گناه و معصیت نیست. چنان که می بینید بسیاری از کفار و گناه کاران تا هنگام مرگ به کفر و گناه خود اشتغال دارند و ضعف و ناتوانی مانع گناه آنها نمی شود.

و اما تقدیر دوم این است که خداوند متعال آنها را در خط گناه و معصیت و ظلم و ستم آزاد گذارد تا از مسیر گناه با نتایج گناه رو به رو شوند و ضررها و خطراتی که از کفر و گناه به آنها بر می گردد آنها را تنبیه کند، پس از رو به رو شدن با خطرات گناه یا حالت توبه و برگشت به خط اطاعت برای آنها پیدا شود و یا این که به کفر و گناه خود اصرار کنند. البته بسیاری از آنها پس از رو به رو شدن با خطرات به خط اطاعت بر می گردند و فکرشان اصلاح می شود. کمی هم از آنها تا انتهای عمر بر کفر و گناه اصرار می ورزند،

که در این صورت خداوند به دلیل خلود در کفر، خلود در جهنم را هم برای آنها مقدر می‌کند.

با این حساب تمامی انسان‌های بد و خوب و کافر و مومن و صالح و طالح و تمامی اعمال بد و خوب در شعاع مشیت خدا انجام می‌گیرد و هرگز کسی نمی‌تواند بر خلاف مشیت خدا کاری انجام دهد یا در خط کفر و گناه حرکت کند.

نظر به این که مشیت یگانه‌عاملی است که انسان‌ها را در عمل و فعالیت آزاد گذارده میدان کار و کوشش برای آنها فراهم می‌کند، در این جمله از دعای شریفه این‌طور گفته شده است که: "قسم به مشیت تو که به وسیله آن تمامی اهل عالم به تو نزدیک شده‌اند"<sup>۱</sup>

این جمله نشان می‌دهد که یکی از عوامل بزرگ رواج دین در میان مردم و یا دیندار شدن مردم به وسیله آن، مشیت خداوند متعال است. این جمله برپایه همان تحقیق گذشته استوار می‌گردد. خداوند متعال کافر و گناه‌گار را در کفر و گناه خود آزاد می‌گذارد و این‌طور مقدر و مقرر می‌کند که تمامی انسان‌ها در مسیر کار و فعالیت آزاد باشند؛ اگر عمل آنها صالح است، که عمل صالح با نتایج نیکی که در افکار و اذهان به وجود می‌آورد انسان‌ها را به خدا و حقایق نزدیک می‌کند و موجب تقویت هرچه بیشتر دین خدا در افکار مردم می‌گردد، و اگر هم عمل آنها عمل ناصالح و از نوع کفر و گناه باشد باز همان کفر و گناه نتایج بدی به وجود می‌آورد، که آن ضررها و خطرهای ناشی از کفر و گناه مایه ارجاع کافر و گناه‌کار به حوزه دین خدا و قبول دستورات او می‌شود. چنان که گفته‌اند هر ضرری در جامعه و یا در انسان عقلی می‌سازد و عقل هم یگانه‌عاملی است که انسان را به خدا نزدیک می‌کند. پس مشیت خدا یگانه‌عاملی است که اهل عالم را به خدا نزدیک می‌کند و مایه تقویت دین آنها می‌گردد. در شعاع مشیت خداوند متعال افراد صالح عمل شایسته انجام می‌دهند و خداوند فعالیت آنها را دوست دارد و قبول می‌کند، و افراد کافر و گناه‌کار هم در مسیر فعالیت کفر و گناه پس از برخورد به خطر و ضرر، عاقبت به سوی خدا برمی‌گردند و با حال توبه از دنیا می‌روند، و آنها که توبه نمی‌کنند برای توبه‌کاران و مومنان پاک یک نمونه از شر و فساد و یا ظلم

<sup>۱</sup> وبمشیتک آتی دان لها العالمون

و گناه هستند که در اثر ابتلاء به عذاب ها و معذب شدن به آتش جهنم، توبه‌کاران و اهل ایمان را هرچه بیشتر در حفظ دین و رعایت احکام خدا محکم و با استقامت می‌نماید. لذا امام در این جمله مشیت خدا را حاکم بر تمامی جهانیان می‌داند و می‌فرماید:

تو را به مشیتت قسم می‌دهم که تمامی جهانیان در خط مشیت تو به مقاصد خود نزدیک می‌شوند.

### معانی کلماتی که خدا با آنها زمین و آسمان را آفریده است

در جمله بعد خدا را قسم می‌دهد به کلمه‌ای که به وسیله آن آسمان ها و زمین را آفریده است.<sup>۱</sup>

حرف "باء" در این جملات به معنای سببیت است. وقتی چیزی را برای آفرینش و خلقت سبب قرار می‌دهند و می‌خواهند به مخاطب بفهمانند که این صنعت یا کار با چه سبب و وسیله‌ای انجام گرفته است، آنچه را که سبب ظهور آن شده با حرف "باء" بیان می‌کنند. در این جا لازم است بدانیم که آنچه سبب و یا وسیله ساخت شیئی و ظهور آن می‌شود بر دو قسم است:

اول، سببیت به معنای اسباب و ابزار، مانند کلید برای باز شدن در، و تیشه و اره برای صنایع نجاری، و یا اسباب و ابزار ماشین سازی.

دوم، سببیت به معنای مصالح ساختمانی اشیاء، مانند چوب برای صنایع نجاری، و آهن و آجر برای ساختمان سازی، و مواد اولیه برای هر چیزی که با آن ساخته می‌شود.

### سببیت انسان کامل به معنی "علت غائی" است

در ساخت صنایع و مخلوقات الهی، به اسباب و ابزار به معنای اول احتیاج نیست. مثلا اگر خداوند بخواهد دری را باز کند کلید لازم ندارد و یا اگر بخواهد چوب و تخته‌ای بتراشد اره و تیشه لازم ندارد، زیرا به کار بردن اسباب و ابزار توسلی دلیل عجز و ناتوانی آفریننده است. فقط مواد اولیه خلقت و صنعت برای خداوند متعال کفایت می‌کند. از خاک و آب و گل و گیاه انسان و حیوان می‌سازد و اسباب و ابزار لازم ندارد.

<sup>۱</sup> و بکلمتک التي خلقت بها السموات و الارض...

حرف "باء" در افعال خدا و صنایع او بر آن کلمه‌ای وارد می‌شود که به معنای مواد اولیه خلقت است. مثلاً خداوند می‌تواند بفرماید: صَنَعْتُ الْأَشْجَارَ بِالْمَاءِ وَ التُّرَابِ وَ صَنَعْتُ الْإِنْسَانَ وَ الْحَيَوَانَ بِالرُّوحِ وَ الْجَسْمِ<sup>۱</sup>، و در این جا روح و جسم یا آب و خاک، مواد اولیه خلقت هستند نه اسباب و ابزار خلقت.

و گاهی حرف "باء" بر کلمه‌ای وارد می‌شود که "علت غائی" آفرینش است، که اگر آن علت غائی نباشد خلقت و آفرینش لغو و عبث می‌گردد، چنان که بگوئی: غرست الشجره بالثمره. یعنی به خاطر میوه‌ها درخت را کاشتم. میوه‌ها گرچه اسباب و ابزار پیدایش درخت نیستند ولیکن علت ظهور و بروز آن می‌باشند، که اگر میوه ای درکار نباشد کسی درخت نمی‌کارد خداوند به وسیله انسانهای کامل عالم را خلق می‌کند و به وسیله آنها کتاب نازل می‌نماید و این سببیت به معنای همان علت غائی است که اگر نباشد خلقت جهان عبث است.<sup>۲</sup>

در این جا کلمه‌ای که خدا با آن آسمان‌ها و زمین را می‌سازد به هر دو معنا قابل توضیح است. یکی این که منظور از "کلمه" مواد اولیه آفرینش باشد مانند ماده و نیرو و یا نور و ظلمت و یا روح و جسم، که با آن خداوند آسمان‌ها و زمین‌ها را و تمامی موجودات را خلق می‌کند. و به معنای دیگر، کلمات خدا اولیاء خدا و انسان‌های کامل هستند که خداوند به وسیله آنها، یعنی به دلیل بودن آنها که ثمره خلقت هستند آسمان‌ها و زمین‌ها و تمامی موجودات را می‌آفریند و اگر آنها نباشند آفرینش درخت بی‌ثمر است و باغبان هرگز درخت بی‌ثمر غرس نمی‌کند. و اگر آسمان‌ها و زمین‌ها را به معنای فضای علم و حکمت بشناسیم آن چنان که همه جا کلمه آسمان و زمین به مقام علم و دانش تفسیر شده است، در این جا اولیاء خدا که سبب بروز و ظهور علم و دانش هستند اسباب و ابزار تعلیم و تربیت به دست خدا می‌باشند، که خداوند می‌فرماید به وسیله این کلمات، یعنی همین اولیاء و انبیاء، علم و دانش به وجود آوردم و انسان‌ها را در مراتب تربیت و ترقی و تکامل بالا بردم.

<sup>۱</sup> چنان که می‌فرماید: وَ مِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ أَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ (روم، ۲۰)

<sup>۲</sup> چنان که در جملات پایانی زیارت جامعه کبیره امام (ع) می‌فرماید: بکم فتح الله و بکم یختم و بکم ینزل الغیث و بکم یمسک السماء ان تقع علی الارض الا باذنہ و بکم ینقّس الهمّ و یکشف الضر ...

### سببیت انسان های کامل در نزول علم به معنی اسباب نزول

فضای علم و دانش که در آن فضا انسان ها تکامل پیدا می کنند و به درجات علم و حکمت می رسند آسمان شناخته شده، و نفوس انسان ها که علم و دانش در آن تمرکز یافته، رشد می کند و به ثمر می رسد به جای زمین شناخته شده است. کلمات گویندگان و شنوندگان که از فضای علم و دانش آنها سرازیر می شود و بر دل پیوندگان و جویندگان علم و دانش می نشیند همچون قطرات باران است که از این آسمان محسوس بر زمین زیر پای ما می نشیند و مایه پرورش زراعت ها و درخت ها می گردد. یگانه عامل پیدایش این همه علوم و دانش ها اولیاء خدا هستند که فیض علم و دانش را از خدا می گیرند و به بندگان خدا می آموزند. پس اگر آسمان و زمین را به معنای ظاهر، که همین آسمان ها و زمین های محسوس باشد در نظر بگیریم اولیاء خدا کلمات الله اند که به دلیل این که علت غائی خلقت هستند برای ظهور این آسمان و زمین ها سببیت پیدا می کنند. همانطور که نمازگزاران سبب ظهور مسجدها و یا دانش آموزان سبب پیدایش مدرسه ها می شوند. و اگر هم آسمان و زمین را به معنای فضای ظهور علم و فراگیری علم و دانش بشناسیم باز هم اولیاء خدا سبب ظهور فضای تعلیم و تعلم می باشند. پس آنها در واقع برای ظهور تمامی کائنات و هستی ها سببیت دارند.

ترجمه و تفسیر جملات: «و بحکمتک التی صنعت بها العجایب و .....»

"و بحکمتک التی صنعت بها العجایب و خلقت بها الظلمه و جعلتها لیلاً و جعلت اللیل سکناً و خلقت بها النور و جعلته نهارا و جعلت النهاراً نهوراً مبصراً و خلقت بها الشمس و جعلت الشمس ضیاءً و خلقت بها القمر و جعلت القمر نورا و خلقت بها الکواکب و جعلتها نجوماً و بروجاً و مصابیح و زینةً و رجوماً و جعلت لها مشارق و مغارب و جعلت لها مطالع و مجاری و جعلت لها فلکاً و مسابیح و قدرتها فی السماء منازل فأحسنّت تقدیرها و صورتها فأحسنّت تصویرها و أحصیتها بأسمائک إحصاءً و دبرتها بحکمتک تدبیراً و أحسنّت تدبیرها و سخرتها بسُلطان اللیل و سلطان النهار و الساعات و عدد السنین و الحساب و جعلت رؤیتها لِجَمِیعِ الناسِ مَرَّتاً واحداً..."

خدایا از حکمت تو می پرسم، حکمتی که با آن عجایب عالم را خلق کردی و با آن ظلمت آفریدی و از آن ظلمت، شب آفریدی و آن را مایه آرامش مردم قرار دادی و با آن

حکمت، نور آفریدی و آن را روز روشن ساختی و آن روز روشن را وسیله معاش و حرکت و وسیله دانائی و بینائی مردم قراردادی، با آن خورشید را خلق کردی و سبب روشنائی ساختی و با آن ماه را آفریدی و آن را چراغ نورانی شب مردم ساختی و با آن ستارگان را خلق کردی و از آن ستارگان نجوم و بروج و چراغ‌ها آفریدی که زینت آسمان و وسیله رجم شیاطین باشد و برای آنها مشرق و مغرب و محل طلوع و جریان قرار دادی و برای آنها فضائی وسیع را میدان حرکت و شناوری ساختی و برای آنها در آسمان منازل مخصوص خلق کردی و چقدر خوب آنها را مهندسی نمودی و شکل دادی، صورت‌های نیکو از آنها ساختی و همه آنها را به وسیله نام‌های مختلف خود با مشخصات ثبت کردی و با تدبیر عجیب خود آنها را اداره نمودی و چقدر خوب امور ستارگان را مرتب ساختی و با ظهور شب و ظهور روز همه آن ستارگان را مسخر کردی، به وسیله ستارگان ساعت‌ها و سال و ماه‌ها و حساب‌های زمانی قرار دادی و مرثا و منظر همه ستارگان را برای تمامی مردم به شکل واحد ساختی.

در این فراز از دعای سمات به قسمتی از عجایب آفرینش اشاره می‌شود که خداوند با خلق این عجایب، علم و حکمت خود را در برابر بندگان به نمایش می‌گذارد.

### هدف خدا در آفرینش

هدف خدا از خلقت عالم همه جا پیدایش علم و دانش در وجود انسان است، که با ظهور علم و دانش در فکر انسان حق خدا و حق انسان همراه با هم زنده می‌شود. هدف خدا از خلقت جهان و انسان این است که چنان که هست و شایسته است در برابر خلق خود شناخته شود و از ذات و صفات او نقطه مبهم و مجهولی باقی نماند، و حق انسان از خلقت عالم، آشنائی کامل به هستی‌ها و حقایق آفرینش است که این آشنائی، جاده حرکت و راه تکامل او و یگانه وسیله برای بهره‌برداری او از تمامی این هستی‌ها و نعمت‌ها می‌باشد. از بزرگ‌ترین این هستی‌ها و نعمت‌ها آشنائی کامل انسان به خدای آفریننده و مجهز شدن به صفات او و متخلّق شدن به اخلاق او و بهره‌برداری از علم و قدرت او می‌باشد طوری که اگر در این جا بگوئیم تمامی هدف خدا از خلقت عالم، بهره‌برداری انسان از نعمت‌ها و ثروت‌های موجود و مقدر می‌باشد سخنی به‌گزارف



نگفته‌ایم. شما در اطراف عظمت و قدرت خدا فکر کنید. خدا که قدرت دارد این همه بیافریند و خلق کند و آفرینش خود را تا ابد ادامه دهد و انسان را به تمامی رموز و اسرار آفرینش آشنا کرده و آن علم و حکمتِ مخصوص به خود را که با به کارگیری آن، این همه صنایع و عجایب به وجود آورده در اختیار انسان بگذارد و انسان را به مقام دانندگی و آفرینندگی کامل برساند، خدا با این جلال و عظمت خود و با علم و قدرت خود، یک نعمت نامتناهی و ثروت بی نهایت است که تمامی نعمت‌ها و لذت‌ها و ثروت‌ها و قدرت‌ها از او سرچشمه گرفته و در پهنه بی کران آفرینش جاری شده است. بی‌شک خداوند متعال برای انسان بزرگ‌ترین مبداء ثروت و قدرت و تمامی این نعمت‌ها و ثروت‌ها می‌باشد.

این‌جا در اطراف هدف خدا از آفرینش بحثی ایراد می‌شود که آیا این هدف به منظور بهره‌برداری انسان از وجود خدا به کمک علم و معرفت است و یا هدف خدا از پیدایش علم و معرفت کلمه‌ای است که مطلوب خداوند متعال بوده، خواه به نفع بشر باشد و یا نباشد؛ زیرا در مفهوم و معنای هدف یا علت غائی این حقیقت خوابیده است که هدف یک دانای حکیم چیزی است که مطلوب خود او بوده و به نفع خود او تمام می‌شود و تنها خود فاعل حکیم است که با فعل و عمل خود به هدف خود می‌رسد و بهره‌گیری می‌کند، مانند انسان‌ها که با اهدافی که از علم و عمل خود دارند خانه می‌سازند تا در آن ساکن شوند و درخت می‌کارند تا از ثمرات آن بهره ببرند، و یا هنر نمائی می‌کنند تا شناخته شوند و از این شناخته شدن به مقام و منصب برسند و بهتر و بیشتر بهره‌برداری کنند. آیا خداوند متعال مانند ما انسان‌ها می‌خواهد از خلقت جهان و انسان به هدف خود نائل شود و هدف خدا چیزی است که خود او از آن بهره می‌گیرد و یا این هدف به منظور بهره‌گیری انسان است؟

مسلم است که خداوند در خلقت جهان و انسان بی‌هدف نیست، و بی‌هدفی به معنای لغویت فعل خدا است که خداوند از آن منزّه است. چنان‌که در حکمت گفته شده فعل یک دانای حکیم منوط به سه علت است که بدون این سه علت واقع نمی‌شود، که یکی از آن سه، "علت غائی" است. علت غائی یعنی ثمره‌ای که از خلقت و صنعتِ مصنوع ظاهر می‌شود و مطلوب خدای آفریننده می‌باشد. خداوند در کتاب خود و یا احادیث قدسی نشان داده است که هدف او از خلقت جهان و انسان پیدایش معرفت است تا با

شناخته شدن، از ورطهٔ خفا و کتمان به منصفهٔ ظهور و بیان درآید و چنان که گفته است یک گنج مخفی نباشد که شناخته نشود.<sup>۱</sup> مسلم است که مجهول ماندن یک حقیقت، مساوی با عدم آن می باشد. شیئی مجهول و یا مخفی چنان است که گوئی نیست. از این رو هدف خدا از خلقت عالم پیدایش علم و عرفان است.

در این جا سوال مطرح می شود که آیا ظهور این هدف به وسیلهٔ موجود عالمی مانند انسان فقط به نفع خدا است که از شجره وجود انسان چنین ثمره‌ای ظاهر شده و یا به نفع انسان یا به نفع هر دو، و اگر ثابت شود که به نفع خدا و یا به نفع انسان و خدا می باشد در این جا بایستی اعتراف کنیم که خداوند متعال از خلقت انسان بهره گیری و یا بهره برداری می نماید، و این بهره برداری با غنای ذاتی و وجودی خدا نامناسب است.

و اگر ثابت شود که ظهور ثمرهٔ علم و معرفت صددرصد به نفع انسان است و خداوند متعال از این بهره‌گیری بی نیاز است، پیدایش این ثمره مخالف با غنای ذاتی خدا نیست. در این جا لازم است ببینیم و بدانیم که اگر این هدف حاصل نشود و انسان‌ها مانند حیوان‌ها کودن و بی شعور باقی بمانند آیا حق خدا ضایع شده و یا حق انسان؟

با دقت و تامل کافی و کامل خواهیم دانست که انسان منهای علم و معرفت یعنی هیچ و پوچ و مساوی با عدم، و شاید از عدم هم آن طرف‌تر. انسان‌های فاقد علم و شعور که قهراً فاقد نظم و نظام هستند آن چنان از زندگی خود خسارت می برند که خودکشی می‌کنند و یا در آرزوی مرگ و نابودی خود می‌باشند. خداوند از زبان اهل جهنم حکایت می‌کند که آنها از مامورین جهنم مرگ خود را تقاضا می‌کنند و آرزو می‌کنند که ای کاش خاک بودند و یا به عالم خاک برمی‌گشتند، ولیکن از مرگ برای آنها خبری نیست. این آرزوها دلیل این است که آنها از حیات خود خسارت دیده‌اند.

خیلی واضح و مسلم است که تمامی موفقیت و قدرت و بهره برداری انسان‌ها از نعمت‌های خدا مولود علم و دانش است. انسان فقط از آن چیزی بهره‌برداری می‌کند که آن را

<sup>۱</sup> (۱) ذاریات، ۵۶ = ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون. ما ارید منهم من رزق و ما ارید ان يطعمون = جن و انس را فقط برای عبادت (معرفت) آفریدم، نه برای کسب رزق و یا بهره‌مندی خودم. (۲) حدیث قدسی: کنتُ کنزاً مخفياً فأحببتُ ان أعرَفَ فخلقتُ الخلقَ لکی أعرَفَ.

بداند و بشناسد و اگر شناخت و معرفت انسان به صفر برسد بهره‌برداری او نیز به صفر می‌رسد. ریشه فقر فقط و فقط جهل است.

در این جا مشاهده می‌کنیم که تمامی آثار و فوائد علم و معرفت به انسان برمی‌گردد و به نفع او تمام می‌شود و مخصوصا معرفت به خداوند متعال. خدا آن چنان که در وجود و قدرت بی‌نهایت است برای انسان یک نعمت و ثروت نامتناهی می‌باشد. نعمتی است که تمامی نعمت‌ها در شعاع آن حاصل می‌شود و خدا به منظور تکمیل و اتمام نعمت بر انسان‌ها معرفت به خود را مطرح کرده است و ما اگر بگوئیم که خدا از کسی و یا چیزی بهره‌برداری می‌کند، پس او منهای این بهره‌برداری دارای فقر و نیاز است، با این که غنی مطلق می‌باشد. در این صورت می‌گوئیم هدف عالی خدا که پیدایش علم و معرفت است چیزی است که به منظور نفع انسان و بهره‌برداری او مطرح شده است. به همین دلیل خود را به گنج مخفی تشبیه کرده که گنج مخفی ثروت انسان است و انسان از آن بهره‌برداری می‌کند، و اگر آشکار نشود وجودش با عدمش مساوی است و انسان به دلیل جهل به موجودیت آن گنج در فقر مطلق باقی می‌ماند.

با این حساب می‌گوئیم تمامی صنایع خدا در عالم طبیعت برای بهره‌برداری انسان به وجود آمده و علم و معرفت به خداوند متعال هم به منظور بهره‌برداری انسان مطرح شده است. خداوند متعال آفرینش عجیب خود را و حکمت خود را به انسان معرفی می‌کند تا انسان او را به عنوان بهترین و کامل‌ترین گنج و ثروت بشناسد و راه جلب رضایت او را در زندگی خود انتخاب کند.

## بخش پنجم

## حکمت آفرینش و نظام موجودات:

صرف نظر از فوائد و نتایجی که در این طلوع و غروب ها و مجاری گردش می باشد، ظهور معرفت به خداوند متعال هم مبتنی به آن است. می گوئیم خلقت ماه و خورشید برای این است که انسان ها از فوائد وجودی آنها که نور و تابش نور و تربیت موجودات است استفاده کنند، که اگر روشنائی و حرارت در زندگی نباشد آنها در ظلمت و انجماد مطلق قرار می گیرند، همه نوع حرکات آنها متوقف می شود، و این توقف مساوی با مرگ است. خداوند برای این که در زندگی انسان ها تحرک به وجود آورد و آنها را به سوی تکامل و بهره برداری از نعمت ها حرکت دهد دو عامل محرک در زندگی آنها آفریده که سایر عوامل تحریک و تحرک مولود همین دو عامل هستند.

عامل اول، نور و روشنائی که راه را نشان می دهد. عامل دوم، حرارت که یک عامل محرک درونی و برونی می باشد، و این هر دو عامل به وسیله ماه و خورشید در زندگی انسان پیدا می شود.

این حکمت ابتدائی خلق ماه و خورشید است که اگر بیرسند خداوند به چه منظوری آنها را خلق فرموده جواب می دهد که به منظور تحریک طبایع عالم و نشان دادن راه حرکت. ولیکن علاوه بر این حکمت که می توانیم آن را نفع مادی به حساب آوریم حکمت دیگری هم در کار است که نفع معنوی آن می باشد و آن حکمت دوم، پیدایش علم و معرفت به وجود خداوند متعال است؛ که خدا با آفرینش این خلائق و موجودات و تنظیم کار و حرکت آنها ادامه حیات انسان ها را در مسیر علم و معرفت به وجود خود و عوامل طبیعت قرار می دهد تا در حاشیه نظام عالم این همه کتاب ها از نجوم و هندسه به وجود آید.

## سببیت اولیای خدا در آفرینش

موضوع جالبی که در این جملات در برابر عقل انسان نمایش پیدا می کند سببیت اسماء خداوند متعال در پیدایش این عجائب خلقت است، که می گوئیم: به اسم های خودت که

با آن اسم ها نور و ظلمت آفریدی، شب و روز خلق کردی و خورشید را به گردش درآوردی و یا ستارگان را به نمایش درآوردی.

این اسماء که خداوند با آن اسماء چنین عجایبی را آفریده است چیست؟ این را می دانیم که نقش "باء" که آن را حرف جاره می نامند بیان سببیت است یعنی باء در جملات عربی بر چیزی وارد می شود که سبب بروز و ظهور فعل می گردد چنان که می گوئیم:

كَتَبْتُ الْكِتَابَ بِالْقَلَمِ ، فَتَحْتُ الْبَابَ بِالْمِفْتَاحِ ، طَبَخْتُ الْغَدَاءَ بِالنَّارِ

در این جملات "باء" سبب وقوع فعل رانشان می دهد و در "بسم الله الرحمن الرحيم" هم همین معنی را نشان می دهد که "اسم الله" سبب استعانت انسان از خداوند متعال است که، خداوند به بندگان خود یاد می دهد به وسیله اسم خدا از خدا کمک بگیرید و این اسماء الله را سبب استعانت خود قرار دهید.

در تفسیر سوره حمد به نام "ام الكتاب" مفصلاً درباره اسماء الله و کیفیت استعانت به وسیله آن اسماء بحث شده که چرا خداوند همیشه در کمک دهی به بندگان و یا در کمک گیری بندگان از خداوند متعال اسماء خود را واسطه و سبب قرار داده است، چنان که در آیه ای از سوره بنی اسرائیل می فرماید: "أَيُّ مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى" و در سوره اعراف می فرماید: "وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا"<sup>۱</sup>

خداوند بین خود و بندگان بهترین اسماء را معرفی می کند تا هر چه از او می خواهند به کمک این اسماء بخواهند. وساطت اسماء در آفرینش عالم و فیض دهی و فیض گیری روشن است و ما ضمن بررسی سببیت اسماء الله، موارد متعدد و متفاوتی پیدا می کنیم که در آن جا اسماء الله سببیت پیدا کرده است؛ از جمله:

یک، سببیت اسماء خدا در خلقت و آفرینش؛ مانند همین جملات که می گوئیم تو را قسم می دهیم به اسمائی که با آن اسماء نور و ظلمت و ماه و خورشید و شب و روز و کواکب را آفریدی. گرچه در این جا لفظ "کلمات" به کار رفته است ولیکن کلمات، همان اسماء است و اسماء همان کلمات، زیرا خداوند از انسان کامل گاه به "کلمه" و گاه به "اسم" تعبیر می کند. "کلمات" اولیاء خدا هستند، "اسماء حسنی" هم همان اولیاء خدا

<sup>۱</sup> بنی اسرائیل، ۱۱۰ و اعراف، ۱۸۰

هستند. پس در این جا اسم یا کلمه، سببیت در آفرینش پیدا کرده، که خداوند به سبب اسماء و کلمات آفریدگان را آفریده است.

دو، سببیت برای قهر و غلبه خداوند متعال؛ مانند جملات اول همین دعا که می گوئیم: به آن اسم عظیم تو که با آن، درهای بسته باز می شود و فرج برای انسان حاصل می گردد. و با آن، مردگان زنده می شوند. در ابتدای دعای کمیل هم می گوئیم: خدایا تو را به اسمائت که ارکان همه چیز را پر کرده، و به علم تو که با آن بر هر چیز احاطه پیدا شده است.<sup>۱</sup> مشاهده می کنیم خداوند به کمک اسماء، یا کلمات، یا علم خود به هر چیزی احاطه پیدا کرده است.

سه، سببیت اسماء برای استعانت انسان از خداوند متعال؛ مانند آیه "بسم الله" و همان آیات سوره آل عمران و سوره بنی اسرائیل، که خداوند تعالی به انسان ها دستور می دهد از اسم خدا کمک بگیرید و به کمک اسماء خدا به آن چه می خواهید برسید.

بدیهی است که اسم در آیات فوق، دو نقش را ایفا می کند؛ یکی فیض گیری انسان از خدا، که به وسیله اسم از خدا کمک می گیرد، و دیگر افاضه فیض از جانب خداوند متعال، که به وسیله اسماء خود به بندگان خود فیض می رساند. پس در این جا به طور خلاصه می گوئیم "اسم" گاهی در خلقت و آفرینش سبب است و گاهی در اعمال قدرت و قهر و غلبه و گاهی برای فیض گیری بندگان و فیض بخشی خداوند متعال.

در این جا به تحقیق این حقیقت می پردازیم که این اسم ها چیستند که در آفرینش و اعمال قدرت و در فیض دهی و فیض گیری سببیت دارند؟

پیش از این تحقیقات، لازم است بدانیم که پیدایش صنعت یا انجام کاری خواه صنایع الهی یا انسانی باشد، بدون سبب محال و ممتنع است. هرکاری با اسبابی انجام می گیرد و اگر اسباب و وسائل نباشد انجام کار ممکن نیست. در حدیث وارد شده است که: "أَبَى اللهُ أَنْ يَجْرِيَ الْأُمُورَ إِلَّا بِأَسْبَابِهَا" یعنی خداوند امتناع دارد که کاری را بدون سبب و وسیله انجام دهد. مثلاً خداوند می خواهد تشنگی و یا گرسنگی انسانی را برطرف کند؛ آب و غذا را وسیله رفع تشنگی و گرسنگی او قرار می دهد و اگر هم بدون آب و غذا بخواهد تشنگی و گرسنگی را برطرف کند وسیله دیگری به کار می برد که ممکن است

<sup>۱</sup> و باسمائك التي ملأت ارکان کل شیء و بعلمک الذی أحاط بکل شیء...

از نظر ما مخفی باشد. حالا اگر بگوئیم که خداوند وقتی بخواهد گیاهی را بیافریند همین‌طور با دستور و فرمان قولی و لفظی بگوید که گیاه و حیوان باشد و آن حیوان و گیاه هم پیدا شوند، محال و ممتنع است زیرا گیاه یک صنعتی است که مصالح ساختمان لازم دارد، هندسه لازم دارد، رنگ لازم دارد تا رنگین شود، چسب لازم دارد تا موادش به یکدیگر متصل گردد، روح لازم دارد تا حیات نباتی پیدا کند. هم چنین صنایع دیگر. پس خداوند برای زنده کردن مردگان روح لازم دارد تا منشاء حیات گردد و ماده لازم دارد تا جسم حیوان یا انسان از آن به وجود آید، و یا برای ایجاد روشنائی نور لازم دارد تا آن ظلمت‌ها را برطرف کند. همین که با قول و بیان بگوید: روشن باش، روشنائی پیدا نمی‌شود. این که در قرآن می‌فرماید: وقتی کاری را بخواهد، می‌گوید "کن فیکون" این جمله قول محض نیست بلکه فعل لازم دارد. لذا در تفسیر این آیات از امام (ع) نقل شده که کلمه "کن" فعل خداوند متعال است که انجام می‌دهد. پس آن جا که می‌گوید درختی یا حیوانی باشد، یعنی آن درخت و میوه را خلق می‌کند. درخت و میوه صنعت خدا است، که مصالح ساختمانی لازم دارد. نهایت این که خداوند ابتدا مصالح ساخت عالم را می‌آفریند، و با آن مصالح موجودات را خلق می‌کند.

بنابراین برای انجام هر کاری و یا هر صنعتی سبب و وسیله لازم است. در این جا می‌توانیم بگوئیم که آن اسباب و وسائل دست خداوند متعال از نوع مصالح ساختمانی موجودات است نه از نوع اسباب و ابزار. ما انسان‌ها اگر بخواهیم چیزی را بسازیم علاوه بر مصالح ساختمانی اسباب و ابزار لازم داریم ولیکن خداوند متعال اسباب و ابزار لازم ندارد زیرا با اراده خود به هر مخلوقی و صنعتی متصل است. اسباب و ابزار برای کسی لازم است که نمی‌تواند در حوزه وجود مصنوع خود و یا فعل خود حاضر باشد؛ مانند نجار که با تیشه نجاری اراده خود را در داخل صنایع چوبی به کار می‌برد. مولی امیرالمومنین در نهج البلاغه در وصف فعل خدا می‌فرماید: "فاعل لا بمَعْنَى الحركات و الآله"<sup>۱</sup>

یعنی خدا کارهای خود را انجام می‌دهد بدون این که حرکتی در وجود او پیدا شود یا اسباب و ابزاری به کار برد. زیرا پیدایش حرکت در صانع و یا به کار بردن اسباب و ابزار

<sup>۱</sup> خطبة اول نهج البلاغه

برای این است که در حوزه وجود فعل خود نیست و باید با حرکت، خود را برساند و با اسباب و ابزار در حوزه وجود مصنوع کار کند. خداوند همه جا در داخل و خارج اشیاء هست پس اسباب و ابزار توسلی لازم ندارد ولیکن مصالح ساختمانی لازم است؛ یعنی مخلوقی را که خلق می کند جسم او را با ماده، و حیات او را با روح می سازد. پس روح و ماده سبب هستند برای خلق انسان یا حیوان. در این جا می بینیم هر چه در عالم آفریده با همان مصالح ساختمانی آفریده، و بآء سبب هم بر همان مصالح وارد می شود. مثلاً چهره خورشید یا مواد داخله آن را با نور روشن می کند، پس با نور روشنائی می آفریند و با ماده ظلمت. و همچنین با همین نور و نیروئی که به موجودات عالم حیات می دهد بر آنها تسلط پیدا می کند. مثلاً چگونه ما انسان ها را می میراند یا زنده می کند و چگونه بر ما و موجودات دیگر غلبه دارد؟ همان روحی را که به ما افاضه نموده و ما را زنده کرده است می گیرد. به همین شکل، تمامی موجودات. با همان نوری که چهره خورشید را روشن کرده است بر خورشید غلبه دارد، یعنی آن نور را از چهره خورشید می گیرد. و یا با همان نیروئی که تمامی موجودات را در جای خود آفریده بر آنها غالب و مسلط است. در این جا نور و نیرو اسمی است برای خداوند متعال، که با آن اسم تسلط بر کائنات دارد؛ مانند نیروی برق که مالک آن، تسلط بر تمامی صنایع دارد، آنها را به کار می اندازد و یا متوقف می کند.

### سببیت اولیای خدا در قهر و غلبه و فیض گیری و فیض دهی

و اما آن اسمی که با آن فیض می دهد و بندگان از او فیض می گیرند به دو معنی قابل ملاحظه است:

اول، همان مصالح ساختمانی که با آن، برای ما انسان ها این همه نعمت آفریده و می آفریند و آن نعمت ها را به ما می رساند. مثلاً روح حیات فیض خداست که ما را زنده می کند و یا این مواد غذائی فیض خداست که با آن ما را تقویت می کند. در این جا "اسم الله" که با آن افاضه فیض می کند همین روح حیات است که با آن، آب و غذا را نیرو و خاصیت داده و یا روح حیات و روح ایمان که با آن، روح ما را تقویت می نماید، و



ما نیز در طبیعت به سبب همین روح و عقل و شعور و اراده و ادراک از خدا کمک می‌گیریم.

دوم، اولیاء الله هستند. زیرا اولاً آنها علت غائی آفرینش هستند. علت غائی مانند علت مادی، سبب و وسیله خلقت است. مثلاً در ساختن یک بنا، همانطور که مصالح ساختمان و یا نقشه ساختمان سبب پیدایش آن ساختمان است، علت غائی یعنی فوائد وجودی این ساختمان برای انسان هم سبب پیدایش ساختمان می‌باشد، چنان که می‌گوئیم انسان ساکن خانه و صاحب ساختمان است. این عالم خلقت هم مانند بنائی است که خداوند آن را برای انسان کامل آفریده است و این انسان‌های کامل علت غائی آفرینش هستند. پس آنها هم اسمی هستند که به وسیله آن اسماء، موجودات عالم خلق می‌شوند. همچنین خداوند به وسیله همین اسماء که اولیاء او هستند فیض هدایت و حکومت خود را به تمامی بندگان می‌رساند. به وسیله آنها علم می‌دهد و به وسیله آنها بر انسان حکومت می‌کند و به وسیله آنها عاقبت بر تمامی افراد بشر غالب می‌گردد، چنان که می‌فرماید: "کَتَبَ اللَّهُ لَأَعْلَبَنَّ أَنَا وَرُسُلِي"<sup>۱</sup>

ما انسان‌ها به وسیله اولیاء خدا هدایت می‌شویم و به وسیله آنها از فیوضات مادی و معنوی خداوند بهره‌مند می‌شویم.

در این جملات مشاهده می‌کنیم که گاهی حکمت خدا سبب ساخت صنایع است و گاهی کلمه خدا. این حکمت و کلمه، همان اولیاء الله‌اند از نظر این که علت غائی صنایع خدا هستند. پس آنها سبب ظهور صنایع خدا و افعال خدا می‌باشند.

این جملات که مربوط به شمس و قمر است لطائف تفسیری دیگری دارد که قابل توضیح است.

می‌گوئیم: خداوند تو با آن اسم خود که خورشید را با ضیاء و نور آفریدی و با اسم خود که چهره قمر را نورانی گردانیدی...

اسمی که با آن، خورشید و ماه این خاصیت‌ها را پیدا کرده‌اند به همان دو معنایی است که گذشت؛ یا مصالح خلقت ماه و خورشید و یا انسان‌ها و اولیاء کامل خدا که علت غائی

خلقت آنها می باشند. منظور از این مقدمه توجه به کلمه "ضیاء و نور" است که با اقتباس از آیات قرآن می فرماید: خورشید را ضیاء و قمر را نور آفریده است.<sup>۱</sup> ضیاء از "ضوء" آن روشنائی است که با تشعشع ظاهر می گردد، و نور هم که مطلق نور است. خداوند می فرماید: ما نور خورشید را به کیفیت تشعشع خلق کرده ایم. تشعشع خورشید کاملاً نمایان است. انوار خورشید از انفجار مواد داخلی پیدا می شود. توده های عظیم گازهای قابل انفجار و تشعشع، دائم در سطح کره خورشید و عمق آن انفجار پیدا می کند و از این انفجار شعاع نور تا میلیون ها کیلومتر پرتو می اندازد. دانشمندان حرارت هائی را که از تابش نور خورشید پیدا می شود نتیجه همین انفجارات می دانند و می گویند وقتی مواد خورشید منفجر و پخش می گردد حرارت خود را تا سال هائی نوری می رساند و از آن جمله زمین را گرم می کند.

بایستی دانست که نور خورشید غیر از حرارت خورشید است. حرارت خورشید از سطح آن خارج نمی شود و در همان جا متمرکز است و مربوط به انفجار گازهای داخلی آن می باشد. مثلاً توده های عظیم اکسیژن و چیزهای دیگری که قابل احتراق است در آن جا محترق می گردد و نور خود را به جاهای دور می رساند و آن مواد محترقه دو مرتبه به حال اول برمی گردد. این قابلیت انفجار برای همیشه باقی است ولیکن شعاعی که به خارج ارجاع می دهد توام با حرارت نیست بلکه آن شعاع در برخورد خود با هوای کره زمین و یا اجسام دیگر حرارت تولید می کند؛ درست مانند جوش برق که با اکسیژن ترکیب شده آهن را ذوب می کند و شعاع خود را به جای دیگر می فرستد. آن شعاع جوش برق، حرارت نیست بلکه حرارت در معرض تابش تولید می شود، و شاید هم آیه قرآن ناظر به همین حقیقت باشد که خداوند می فرماید: "و الشمس تجری لمُستقرٍ لها"<sup>۲</sup> "جریان" را به خورشید نسبت می دهد با این که خورشید از نظر جرم خود مانند کرات دیگر سیر می کند که این سیر را جریان نمی نامند، ممکن است به عنوان شناوری بشناسند. ولیکن جریان، مربوط به مواد داخلی خورشید است؛ که خورشید در ساخت

<sup>۱</sup> یونس، ۵ = هو الذی جعل الشمس ضیاءاً و القمر نوراً و قدره منازل لتعلموا عدد السنین و الحساب ما خلق الله ذلک الا بالحق فیصل الایات لقوم یعلمون.

<sup>۲</sup> یاسین، ۳۸

خود یک جرم نورانی نیست بلکه توده عظیمی از گازها است که دائم در جریان و انفجار است و شعاع نور خود را به خارج می فرستد. ستاره‌هایی هم که در پهنه آسمان سوسو می زنند و شعاع نورشان در حرکت است در واقع خورشیدهایی هستند که در منظومه‌ای دیگر قرار گرفته‌اند. ولیکن نورِ کره ماه نور مطلق است که از خورشید اقتباس می شود و چون در کره ماه انفجار نیست تشعشع ندارد که "ضیاء" نامیده شود .

در قسمت دیگر این جملات که مطالبی بسیار قابل توجه است می فرماید: "خَلَقْتَ بِهَا الْكَوَاكِبَ وَ جَعَلْتَهَا نُجُومًا وَ بُرُوجًا وَ مَصَابِيحَ وَ زِينَةً وَ رَجُومًا وَ جَعَلْتَ لَهَا مَشَارِقَ وَ مَغَارِبَ وَ جَعَلْتَ لَهَا مَطَالِعَ وَ مَجَارِيَ وَ جَعَلْتَ لَهَا فَلَكَأَ وَ مَسَابِحَ وَ قَدَرْتَ لَهَا فِي السَّمَاءِ مَنَازِلَ فَأَحْسَنْتَ تَقْدِيرَهَا وَ أَحْصَيْتَهَا بِأَسْمَائِكَ وَ دَبَّرْتَهَا بِحِكْمَتِكَ تَدْبِيرًا فَأَحْسَنْتَ تَدْبِيرَهَا وَ سَخَّرْتَهَا بِسُلْطَانِ اللَّيْلِ وَ سُلْطَانِ النَّهَارِ وَ السَّاعَاتِ وَ عِدَدِ السَّنِينَ وَ الْحِسَابِ وَ جَعَلْتَ رُؤْيَتَهَا لِجَمِيعِ النَّاسِ مَرْنًا وَاحِدًا..."

در این جملات اشاره به ستارگان و کیفیت نمایش آنها و طلوع و غروب آنها می کند و ستارگان را در خاصیت ها و نمایش های مختلف معرفی می کند، می فرماید: به آن اسم اعظم و بزرگت که با آن کواکب را آفریدی و آنها را در لباس نجوم و بروج و چراغ ها و زینت ها و رجم شیاطین نمایش دادی و برای آن مشارق و مغارب قرار دادی و مطالع و مجاری، و برای آنها فضای گردش و مدار گردش خلق کردی، و برای ستارگان در آسمان منازلی آفریدی. چقدر زیبا ستارگان را مهندسی نمودی و چقدر زیبا به آنها شکل دادی و به کمک اسماء بزرگ خود به هر یک از آنها مشخصاتی دادی و ثبت نمودی و با حکمت خود چقدر زیبا و نیکو امور ستارگان و گردش آنها را تدبیر نمودی و با نیروی شبانه روز و ساعت ها و سال و ماه و حساب همه ستارگان را مسخر نمودی و چنان به آنها شکل دادی که در مقابل چشم مردم یکسان جلوه کنند و همه کس آنها را به یک صورت و کیفیت مشاهده کنند.

این جملات عجیب و غریب که در اطراف ستارگان و کیفیت حرکات آنها و خاصیت‌های وجودی آنها می باشد، با توجه به این که می بینیم در آخر همین دعا یادآوری می کند که تمامی این جملات تفسیر و تاویل و ظاهر و باطن دارد و آن تفسیر و تاویل و ظاهر و باطن را بجز خدای متعال کسی نمی داند، براساس همین تعریف تمامی این جملات ظاهر و باطن و تفسیر و تاویل دارد. همه جا آیات و دعاها دارای تفسیر و تاویل است و

همانطور که آیات قرآن ظاهر و باطن دارد دعاهای وارده از ائمه معصومین (ع) هم که در واقع قرآن ناطق هستند ظاهر و باطن دارد. مطالب عجیب و علمی و عمیق آیات قرآن و دعاها مطالب تاویلی و باطن آنها می باشد ولیکن از نظر تفسیر و ترجمه ظاهری خیلی زیاد علمیت ندارد و غالبا "مطالب صاف و ساده‌ای را که در نظر تمامی انسانها واضح و روشن است گزارش می دهد.

### میادین سه گانه علوم و حرکات تکاملی انسان ها

بایستی دانست که ظاهر قرآن و روایات و دعاها طبیعت و خلقت را و اشیاء را و آن چه قابل رویت است را بیان می کند ولیکن باطن قرآن صفات اولیاء خدا و پیغمبران را و مظاهر علم و حکمت را و شخصیت های برجسته انسانی را بر اساس مراتب و درجاتی که دارند شرح می دهند، و باز باطن باطن قرآن مربوط به وجود خداوند متعال و عظمت و قدرت و جلال و جبروت او می باشد که هر یک از این ظاهر و باطنها تقریبا سه میدان نامتناهی برای حرکت عقول و افکار است تا در این سه میدان، انسان ها حرکت تکاملی خود را تا آن جا که می خواهند ادامه دهند.

میدان اول، میدان مادیت و طبیعت و ترکیب مبادی آفرینش با یکدیگر و جلوه آنها به صورت‌های قابل رویت و قابل نمایش.

میدان دوم، خلقت دوم انسان ها و تدبیر و تفکر آنها و مهندسی عجیب خدا در خلقت انسان و بدایع و عجایبی که در خلقت او به کار برده و او را تربیت می کند تا زمانی که به کمال مطلق برسد.

سوم، فضای نامتناهی ذات مقدس خدا و وجود نامتناهی او که فوق عقول و افکار و محیط به عقول و افکار بشریت می باشد، که تمامی انسان ها و هرچه خلق شده همه این ها در برابر عظمت و جلال خدا مانند عدد و یا صفر در برابر بی نهایتند.

انسان ها تا زمانی که بتوانند در این فضاهای سه گانه نامتناهی به تفکر و تعقل اشتغال پیدا کنند، یعنی ظاهر عالم و باطن آن، و ظاهر انسان و باطن او، و جلوه خدا را در لباس اسماء و صفات و باطن وجود او را بشناسند و از اسرار الهی سری در بیاورند، شاید تا

بی‌نهایت مدت لازم دارد زیرا حقیقتاً حرکت در بی‌نهایت به انتها نمی‌رسد. این سه فضای علمی که یادآوری شد، هر سه نامتناهی هستند.

از طرفی حرکت انسان به دلیل خودِ حرکت، محدود و قابل تقسیم است و این را می‌دانید که حرکت در بی‌نهایت به انتها نمی‌رسد زیرا محدود به نامحدود نمی‌رسد؛ پس حقیقتاً این دعای عجیب و غریب که به مناسبت نمایش دادنِ هر حقیقتی از ظاهر و باطن عالم، دعای "سِمات" نامیده شده است در واقع علامتی از حقایق آفرینش و ظاهر و باطن عالم است.

این جملات ابتدا ستارگان را با آثار و خاصیت‌های ظاهریش معرفی می‌کند. ستارگان در ظاهر قرآن و دعاها همین ستاره‌های فلک و فضا می‌باشند ولی در باطن دعاها و آیات قرآن انبیاء و اولیاء هستند که در واقع ستارگان هدایت می‌باشند، و باز در باطنِ باطن، جلوه نورانی خداوند متعال در افکار و عقول بشر است که در برابر هر فکری به کیفیت خاص نمایش دارد و جلوه می‌کند.

در این جملات ابتداء ستارگان را به "نجوم، بروج، مصابیح، زینت و رجوم" معرفی می‌کند. این تعاریفات مختلف براساس نمایش‌های مختلف ستارگان و بیشتر ناظر به تاویل ستارگان یعنی ستارگان هدایت است.

### نکاتی مربوط به نجوم و کیفیت نورافشانی آنها

نجوم جمع "نجم" است. ستارگان را به این مناسبت نجوم می‌گویند که به عقیده ستاره‌شناسان و براساس تاثیر و خاصیتی که نجوم در طبیعت کره زمین و طبیعت بشر دارند، قسمت و مقدرات انسان را تعیین می‌کنند. ستاره‌شناسان قدیم تقسیمات ارزاق، و سرنوشت انسان‌ها را در کوتاهی و بلندی عمر و یا سایر مقدرات، مربوط به ستارگان می‌دانستند. البته آنها در این اعتقادات به افراط و تفریط افتاده‌اند و نتوانسته‌اند حد اعتدال را پیدا کنند.

## افراط و تفریط و حد اعتدال در تأثیر ستارگان

افراط در ستاره‌شناسی و تأثیر کواکب این است که تمامی مقدرات را به ستارگان مربوط کنیم و بگوئیم آن چه از سعادت و شقاوت که مقدر می شود همه به وسیله ستارگان مقدر می شود. آنها هستند که عمر انسان و یا ارزاق بشر را کم و زیاد می کنند.

تفریط در اعتقاد ستارگان به معنای این است که به طور کلی ستارگان را بی اثر بشناسیم و بگوئیم که آنها کوچک ترین تاثیری در کره زمین و موجودات روی آن ندارند. و اما حد اعتدال در تأثیر ستارگان به معنای این است که خداوند متعال طبیعت را همچون یک ماشین مجهز به اسباب و وسائل نموده و تمامی موجوداتی که در طبیعت خلق شده یدکی های ماشین طبیعت هستند که هر کدام در جای خود برای غیر خود اثر و خاصیت مخصوصی دارند. ستارگان را از این جهت که موثر در طبایع زمین و مزاج انسان ها هستند و براساس همان تأثیر، مقدرات انسان ها و سرنوشت آنها به اراده خدا مختلف و متفاوت می شود "نجوم" نامیده‌اند، که نجم به معنای "تقسیم" ذکر شده است. پس از این جهت که سهمی از مقدرات هر کس به وسیله ستارگان معین شده و هر ستاره‌ای براساس تأثیر خود سهمیه‌ای از سعادت و شقاوت برای انسان فراهم می‌سازد "نجم و نجوم" هستند.

کسی نگوید که ما اگر ستارگان را در کره زمین و طبیعت آن موثر بدانیم و بگوئیم که هر ستاره‌ای تأثیر مخصوصی در کره زمین دارد این همان اعتقاد به تأثیر ستارگان و تعیین سرنوشت به وسیله آنها است که شما آن را افراطی دانستید!

جواب می دهیم که عالم همه فعل و انفعال است؛ اگر فعل و انفعال از طبیعت برداشته شود طبیعت می میرد، ولیکن این فعل و انفعالات به اراده و مشیت خدا انجام می گیرد. آن جا که خداوند بخواهد در نقطه‌ای از کره زمین باران بیشتر به وجود آید و رشد گیاهان بهتر و بیشتر باشد شاید تابش خورشید را در وضعی خاص و یا تابش ستاره و نجمی را عامل موثر قرار دهد تا آن چه مقدر است انجام گیرد. گرچه تشنگی و گرسنگی به وسیله آب و غذا برطرف می گردد ولیکن این آب و غذا به مشیت و اراده خدا خلق می شود؛ و همین طور تمامی فعل و انفعالات عالم. هر فعلی عامل موثری لازم دارد تا تأثیر به وجود آورد آنچنان که گرمائی که گرمائی به وسیله خورشید انجام می گیرد و هر نوع

انفعالی هم در شیئی که تاثیر پذیر است انجام می گیرد. پس اگر اعتقاد به تاثیر ستارگان داشته باشیم و این تاثیر را منوط و مربوط به اراده خدا بدانیم حد اعتدال در اعتقاد به ستارگان را به دست آورده‌ایم، که در این صورت از ستارگان خوف و هراسی نداریم بلکه از خدای ستارگان.

و اما ستارگان را از این جهت "بروج" نامیده‌اند که کلمات بروج و برج به معنای تبرّج و آرایش و نمایش می باشد و ستارگان از این جهت که با اجتماع خود در فضای آسمان آرایش و نمایش مخصوصی پیدا می کنند؛ برج و بروج نامیده می شوند. دوازده برج در آسمان، دوازده مجموعه از ستارگان است که در دایرهٔ گردش سالیانه زمین قرار گرفته و کره زمین در هر سی و یا سی و یک روز مواجه با یکی از آن مجموعه‌ها می شود تا به همان نقطه ابتدائی حرکت سالیانه خود برگردد. مجموعه ابتدائی که در فصل بهار با آن رو به رو می شود به صورت "بره" است که آن را برج "حَمَل" نامیده‌اند و مجموعه دوم به صورت "گاو نر = ثور" و مجموعه سوم به صورت "جوزاء = دو پیکر" مجموعه چهارم به صورت "سرطان" مجموعه پنجم به صورت "اسد" مجموعه ششم به صورت "خوشه = سنبله" هفتم به صورت "میزان = ترازو" هشتم به صورت "عقرب" نهم به صورت "تیر و کمان" دهم به صورت "جَدی = بزغاله" یازدهم به صورت "دلو میان چاه" دوازدهم به صورت "ماهی". بقیه ستارگان هم که کره زمین در مدار سالیانه خود مواجه با آنها نیست هر کدام را به صورت مخصوصی ترسیم کرده‌اند و همه این ها را از نظر نمایش مخصوص که دارد بروج، و یا به خاطر نمایش با کوكبه و جلال و شکوهی که دارند کواکب و کوكب می نامند. حافظ شیرازی میگوید:

آسمان گو مفروش این عظمت کاندر عشق خرمین به جوی خوشهٔ پروین به دو جو  
و ستارگان را از این جهت "مصاییح و مصباح" می نامند که هر کدام یک شمع آسمانی می باشند که در جای خود سوسو می زنند و با همان نور ضعیف خود جمعیت مسافرین را به راه هائی که انتخاب می کنند هدایت می نمایند مانند ستاره‌هائی که قطب زمین را نشان می دهند و یا ستاره هائی که در جهات شش گانه قرار می گیرند و انسان می تواند به کمک آن ستاره ها در حرکت و مسافرت جهت گیری کند. همچنین از این جهت

ستارگان را "زینت" می نامند که خداوند صفحه آسمان را به وسیله آنها زینت داده است که می فرماید: و لقد زینّا السّماءَ الدنیا بمصابیح<sup>۱</sup> و از این جهت ستارگان را "رُجوم، رجم" نامیده‌اند که مبداء پیدایش شهاب ها می شود و در اصطلاح جن شناسان و ستاره شناسان، شیاطینی را که می خواهند به آسمان بروند رجم می کنند؛ آنها را می سوزانند و یا از صفحه آسمان طرد می نمایند.

### معانی دوم طلوع و غروب ستارگان

باید دانست کسی که این دعا را انشاء فرموده، که حتما امام معصوم بوده است برای ستارگان مشرق و مغرب و مطالع و مجاری قائل شده است، پس در واقع اعتقاد به ثبات ستارگان ندارد بلکه آنها را متحرک می داند. بدیهی است که حرکت شرقی و غربی ستارگان مربوط به حرکت زمین می باشد زیرا طلوع و غروب با حرکت وضعی زمین تنظیم می شود و ممکن است ستارگان در جای خود ثابت باشند ولیکن مطلع و مجرای ستارگان مربوط به گردش وضعی یا انتقالی زمین نیست بلکه مربوط به حرکت مخصوص ستارگان می باشد. آنها در گردش های مخصوص به خود گاهی بر کره زمین طالع می شوند و گاهی هم پنهان می گردند. مثلا ستاره‌ای را در نظر بگیرید که در مدار خود هر صد سال یا بیشتر و کمتر گردش خود را به انتها می رساند. در این دایره که گردش می کند گاهی به کره زمین نزدیک می شود و برای اهل زمین طلوع می کند و گاهی در گردش خود از کره زمین دور می شود که در این صورت غروب کرده است. غروب و طلوع به این کیفیت که ممکن است چند سال یک مرتبه واقع شود مربوط به حرکت خود ستاره است و از این جهت در این دعا برای ستارگان مطلع و مجرا قائل شده‌اند.

ولیکن تمامی این اوصافی که برای ستارگان ذکر کرده اند و از آن جمله برای آن مشرق و مغرب یا مطلع و مجرا قائل شده‌اند مربوط به معنای تاویلی ستارگان است، زیرا چنان که گفته شد آنچه در آیات و دعاها مربوط به ظواهر و موجودات قابل احساس و قابل ادراک است، تاویل آن مربوط به معنویات طبیعت یعنی خصائص روح و روحانیون و اولیاء خدا می باشد، و هر کدام از آنها براساس این که مجهز به روح ایمان و روح القدس



هستند در تربیت افکار بشریت تاثیر مخصوص و نمایش خاصی پیدا می کنند؛ بر اساس همان نمایش ها و تاثیرات خود، در فضای تفکر و تعقل هم نمایش مخصوصی دارند. آنها در این نمایش ها نجوم و بروج و یا شهاب ثاقبه نامیده می شوند.

### آسمان دوم یعنی ماورای طبیعت، میدان فعالیت عقول و افکار

همانطور که خداوند تعالی برای دیدن و شنیدن و سایر حواس پنج گانه ظاهری و برای حس ششم که نیروی تفکر و کشف روابط محسوسات با یکدیگر است میدان و فضائی قرار داده تا متفکرین با این حواس شش گانه فعالیت کنند و محسوسات را چنان که هست ببینند و روابط آنها را با یکدیگر کشف نمایند، برای تفکر در شناخت خدا و انسان ها و شناخت روح آفرینش و مبده هستی ها هم فضائی و میدان مخصوصی به وجود آورده تا اولیاء خدا و خردمندان عقل و خرد خود را در این میدان به فعالیت وادار نمایند. یک چنین فضائی را که عقول و عقلا در آن فعالیت می کنند آسمان علم می نامند. در این آسمان به کمک نیروی عقل، انسان ها از نظر ایمان و اعتقاد و معنویت و از نظر این که خوب یا بد هستند و از نظر این که مومن یا کافرند، شقی یا سعیدند، و یا در چه درجه ای از ایمان و تقوی هستند، مورد شناسائی قرار گرفته و ارزشیابی می شوند. این هم فضائی است بسیار وسیع و نامتناهی که آسمان علم و حکمت نامیده می شود و اولیاء خدا در این آسمان هریک نمایش مخصوصی دارند و در زمینه فکر و تربیت انسان ها بر اثر همان نمایش ها تاثیر مخصوصی می گذارند و بشریت را از جهان مادیت و فضای طبیعت به عالم عقول و افکار حرکت می دهند و آنها را به ثمرات علم و حکمت و فضیلت و انسانیت می رسانند.

مثلا موسای پیغمبر از نظر این که یک انسان قوی و شجاع است و مانند سایر انسان ها می خورد و می آشامد و می خوابد، در طبیعت به کمک حواس پنج گانه قابل شناسائی است ولیکن روابط او با خدا و نبوت او، آیاتی که به او وحی می شود و نیروئی که با آن، عصای دستی او ازدها می گردد، و این که او خود را پیغمبر و مامور خدا می داند و فرعون و فرعونیان را در چاه ضلالت و هلاکت می بیند، هیچ یک از این مسائل در فضای طبیعت به وسیله حواس پنج گانه و یا حس ششم (که روابط بین محسوسات را کشف می کند) قابل درک نیست. کشف معنویت انبیاء و وحی و الهام آنها یا مراتب و درجات

ایمانی آنها مربوط به آسمانی است که در آن، عقول و افکار فعالیت می کنند. این آسمان را ماوراء طبیعت می نامند. طبیعت و ماوراء طبیعت و اسرار طبیعت، و یا طبیعت و حیات طبیعت؛ چنان که شاعر می گوید:

دل هر ذره را که بشکافی      آفتابیش در میان بینی

خود آن ذره در فضای طبیعت حرکت می کند ولیکن روح آن ذره و روح تمامی موجودات در فضائی قرار دارد که آن را ماوراء طبیعت می نامند، یعنی جهان عقول و افکار.

و حالا در باره این آسمان دوم که جای نمایش اولیاء الله و ستارگان هدایت است بحث خود را ادامه می دهیم. در این جا که امام معصوم علیه السلام برای ستارگان طلوع و غروب و مجاری و مطالع قائل است، این جملات در آسمان دوم که فضای عقول و افکار باشد قابل توضیح و تشریح است. در این جا باز می توانیم خدا را قسم بدهیم به آن اسمی که در این آسمان عقول، آن را خورشید و ماه و ستارگان قرار داده و آسمان را به وسیله آنها زینت داده است. زینت آسمان توحید به اولیاء خدا و انسان های کامل است و در راس این انسان های کامل چهارده نفر معصوم هستند که دوازده نفر از آنها بروج آسمان توحیدند؛ یعنی ائمه اطهار(ع)، و یک نفر از آنها فضای آسمان توحید است. فضائی وسیع و نامتناهی که آن چه از جانب خدا، از علوم و مقدرات و نقشه ها و طرح و تصویب ها نازل می شود همه در آن فضا قرار می گیرد و بعد از آن، در بروج دوازده گانه و شمس و قمر. آن فضای وسیع براساس آن چه از اخبار و روایات استفاده می شود، موقعیت وجودی و ایمانی و علم و عرفانی حضرت زهرا سلام الله علیها می باشد. ایشان یک جا "بیت الله" شناخته شده اند که آن چه از جانب خدا نازل می شود ابتدا در آن بیت متمرکز می گردد. و جای دیگر "لیلة القدر، یا لیلة مبارکه" نامیده شده که مقدرات انسان ها و آفرینش به آن جا مخابره می شود. و در بعضی اخبار و روایات که رسول خدا (ص) برای خودش و فرزندانش هر کدام موقعیت خاصی قائل شده، وجود مبارک حضرت زهرا سلام الله علیها را مرکز عرش خدا می شناسد. می فرماید: "و آنها فی قُر العرش"، زیرا که واسطه ابلاغ تمامی فرامین الهی به مراکز قدرت و سلطنت خداوند متعال است.

در این جا بیشتر از این جای توضیح این مطلب نیست. شرح مفصل موقعیت هریک از ائمه اطهار(ع) و مخصوصا موقعیت وجودی حضرت زهرا علیه السلام. در کتاب مفصلی به زبان عربی به نام "الکوثر" و کتاب دیگری به زبان فارسی به همین نام، و نیز کتاب "شخصیت حضرت زهرا و مریم از نظر قرآن و علم و عرفان" شرح داده شده است. خداوند در آیه‌ای در سوره فرقان می فرماید: خداوند کسی است که آسمان را به بروج دوازده گانه زینت داده و در این آسمان ماه و خورشید آفریده است.<sup>۱</sup> این آسمان، مقام ولایت و فضای علم و حکمت خداوند متعال است که قوام آن به ولایت حضرت زهرا سلام الله است و بروج آن آسمان دوازده نفر امام اند که هریک با تعلیمات و علم و حکمت خود فضای ولایت و حکومت خدا را زینت داده‌اند، و خورشید نورانی آن، حضرت محمد خاتم پیامبران (ص) است که خداوند او را به همین عنوان معرفی می کند و می فرماید: "و داعیا الی الله باذنه و سراجا منیرا"<sup>۲</sup>

"قمر" در این آسمان، مقام ولایت و هدایتِ علما و دانشمندانِ مکتب است که در غیبت ائمه اطهار(ع) و یا در زمان آنها بندگان مومن خدا را به طرف آنها هدایت می کنند. در این جا شما تمامی پیامبران و دانشمندان و مومنین و اولیاء خدا را در نظر بگیرید و آنها را در فضای توحید و علم و حکمت در ارتباط با خدا و حوزه ولایت خدا و جای فرشتگان که همان ماوراء طبیعت است مقایسه کنید. خواهید دید که چگونه آنها مانند خورشید و ستاره‌ها این آسمان ما را زینت داده‌اند، که اگر مکتب خدا منهای چنین افرادی حساب شود به صورت یک بیابان بی آب و علف و یا آسمان بدون ستاره و روشنائی شناخته می‌شود.

در این آسمان است که ستارگان موقعیت نجومی و رجومی پیدا می کنند. از یک طرف نجم اند که مقدرات بشر به وسیله آنها تنظیم می شود و سرنوشت هر انسانی در قیاس با آنها شناخته می شود؛ خواه انسان های مومن و خواه کافر. خداوند اگر به زندگی انسانی برکت می دهد تقدیر این برکت در ارتباط آن انسان به مقام ولایت خدا و ائمه اطهار است، که اگر آن برکات دین و ایمان او را محکم کند یا وابستگان او و جامعه او را تقویت کند، چنان برکتی مقدر می شود. هم چنین سرنوشت کفار. آن جا که

<sup>۱</sup> فرقان، ۶۱= تبارک الذی جعل فی السماء بروجاً و جعل فیها سراجاً و قمراً منیراً.

<sup>۲</sup> احزاب، ۴۵ و ۴۶= یا ایها النبی انا ارسلناک شاهداً و مبشراً و نذیراً و داعیاً الی الله باذنه و سراجاً منیراً.

خداوند بر آنها غضب می کند، از این رو است که آنها و زندگی آنها را مضر به دین خدا و اولیاء خدا می داند، پس موجبات غضب خود را نسبت به آنها فراهم می کند. مهلتی به آنها می دهد تا در مال و ثروت غرق شوند، فسق و فجور خود را هر چه بیشتر و زیادتر کنند و آنگاه حکم نابودی آنها صادر می گردد.

هرگز چیزی از جزئیات و کلیات در زندگی مقدر نمی شود مگر این که ملاک همهٔ این تقدیرات نفع و ضرری است که در ارتباط به مقام ولایت ائمه اطهار (ع) و تربیت مردم منظور می گردد. پس آنها با این حساب "نجوم" هستند که شانس و اقبال هرکسی و هر چیزی در ارتباط با آنها تنظیم می گردد. هم چنان که شانس و اقبال یک درخت در یک باغ، یا زراعت ها در زمین زراعتی، این است که درست از آنها پذیرائی شود و آبیاری گردد، و ملاک همهٔ این خدمات و خوش شانسی ها، نفع و ضرری است که از آن باغ و زراعت برای صاحب باغ در نظر گرفته می شود، آن انسان های کامل هم صاحب این خلقت و آفرینش می باشند، که نفع و ضرر آنها از این آفرینش، ملاک همه مقدرات می باشد.

### معانی رجومی ستارگان

هم چنان که خداوند متعال در قرآن گزارش می دهد که ستارگان برای رجم شیاطین خلق شده است، در این دعا هم این کلمات به کار رفته است. درسورهٔ "صافات" می فرماید: "إِنَّا زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ وَحَفَظْنَا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ مَّارِدٍ"<sup>۱</sup> خداوند در این فضای مقابل چشم ما، ستارگان را طوری زینت و جلوه داده است که گاهی مشاهده می کنیم شهابی پیدا می شود و آن شهاب به سوی جهتی از جهات پرنیده می شود. در این رابطه گفته اند: شیاطین به آسمان بالا می روند و با تیر شهاب طرد و پرت می شوند. بدیهی است که شهاب ها در این فضای بالای سر ما، نمایشی است از آن ستاره ها و شهاب هائی که خداوند برای طرد و رجم شیاطین آفریده است. بایستی ببینیم که شیاطین به کجا می روند و با کدام آسمان تماس می گیرند و چه می خواهند، چه چیزها از آن آسمان اختلاس می کنند و با آن اختلاسات می خواهند

چه کنند؟ و چگونه از سوی خدا و اولیاء خدا رجم می شوند. شیاطین همین کفار و منافقین هستند که همه جا سعی و کوشش می کنند و خود را با سلاح هائی مسلح می نمایند تا بندگان خدا را از سوی خدا و راه خدا بر گردانند و به خود مربوط سازند، و به دنبال این ارتباط، آنها را استثمار کنند. بزرگ ترین سرمایه منافقین برای بستن راه خدا و ارتباط دادن بندگان خدا به خودشان، اختلاس و یا سرقت مطالب حقه و تظاهر به اقوال و اعمالی است که مربوط به خدا و اولیاء خدا می باشد. مسلماً، و طبق فرمایش مولای متقیان در نهج البلاغه، باطل خالص هرگز قابل رواج نیست و در هیچ بازاری پذیرفته نمی شود. باطل همه جا در لباس حق جلوه می کند و پیش می رود، که خداوند در قرآن می فرماید: "لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ"<sup>۱</sup> یعنی برای کتمان حق، به قامت باطل لباس حق می پوشانند.

زیرا حقیقتاً انسان ها در نهاد و فطرت خود پاکند و دنبال پاک ها و نیک ها می روند. فطرت آنها حق است و آن چه حق است مطلوب و محبوب آنها می باشد. شیاطین از همین حق جوئی و حق گوئی انسان های پاک و وجدان های پاک استفاده می کنند. همه جا در گفتار و رفتارشان کلمات خدا و حق و عدالت و خدمت به خلق خدا و عبادت خدا و نماز و روزه و آن چه با فطرت بندگان خدا رابطه مستقیم دارد را مطرح می کنند؛ اما باید دانست که تمامی این کلمات و عبارات را از مکتب دین اختلاس کرده اند. خدا آنها را در استراق سمع و سرقت کلمات تشبیه به پرندگان لاشخور می کند که از آسمان به زمین و یا از زمین به آسمان می پرند، پرنده ای یا مرداری را می ربایند و به جای خلوتی می برند و از آن استفاده می کنند. منافقین از نظر روانی و وجدانی هیچ وقت سنخیت با کلمات حقه و نصایح و مواظظ ندارند. آنها کفر محض اند و بلکه چند برابر آن طرف کفر سقوط کرده اند؛ یعنی قبول و تحمل کلمات حقه برای آنها ناگوار است. لذا همه جا متوسل به دام و دانه می شوند؛ سر راه بندگان خدا دامی نصب می کنند و در آن دانه می گذارند. خود آنها دام اند و دانه آنها که با آن بندگان خدا را جذب و جلب می کنند همین کلمات حقه و نصایح و مواظظ مربوط به مکتب انبیاء می باشد.

<sup>۱</sup> ال عمران، ۷۱ = یا اهل الكتاب لم تلبسون الحق بالباطل و تکتُمون الحق و انتم تعلمون

بدیهی است که آنها در اختلاس این سرمایه ها و کلمات حقه‌ای که همچون دانه‌های جواهر بر گردن خود نصب می کنند اگر آزاد باشند و مانعی سر راه آنها پیدا نشود تمامی بندگان خدا را به خود جلب و جذب نموده به کفر و گناه و از آن جا به هلاکت می کشانند. خداوند متعال همین ستارگان هدایت را سر راه آنها قرار داده است که با تعلیمات و تبلیغات حقه و بیان حقایق مربوط به خدا و اولیاء خدا و افشاگری ها، منافقین را رسوا می کنند و آنها را به عنوان یک دزد و سارق از حوزه حاکمیت حق و عدالت طرد نموده و در نظر بندگان خدا رسوا می کنند. افشاگری های انبیاء و اولیاء و ستارگان هدایت همچون تیر شهاب است که سازمان کفر و نفاق را می سوزاند و نابود می کند.

با این حساب خداوند هر یک از ستارگان هدایت و افشاگران حقایق را به عنوان " رجم و رجوم " معرفی می کند زیرا که به وسیله آنها حوزه دین و دایره حکومت و ولایت خود را از نفاق و منافقین پاک می کند و دین خدا را شسته و رفته و خالص در اختیار بندگان حق جو و حق طلب می گذارد.

و آنها را از نظر کوبه و جلالی که در ارتباط با حق پیدا می کنند و هر کدام از آنها شکوه مخصوصی دارند " کوب و کواکب " نامیده است. جلال انبیاء و اولیاء، جلال و شکوهی صددرصد طبیعی و دائمی است. آنها چنان به علم و دانش مجهز می شوند که همه جا نسبت به افکار عادی بشریت یک جلال علمی و طبیعی دارند. همه کس آنها را فوق خود و بالای سر خود می بیند و با شکوه خاصی آنها را می شناسد. نظر به همین نمایش ها گاهی آنها را بروج و گاهی کواکب می نامند.

## بخش ششم

## ارتباط سایر مندرجات این قسمت با اولیاء خدا

تمامی جملات و مطالبی که در تعریف حرکت ماه و ستارگان و منازل آنها ذکر شده برای انسان های مومن هم در خط تکامل مقدر است. انسان که بعد از تولد و وارد شدن به عرصه زندگی حرکت علمی و ایمانی خود را به سوی خداوند متعال شروع می کند بایستی منزلی را طی کند تا در یکی از آن منازل بدر کامل گردد و دنباله بدر کامل منازل دیگری را طی کند تا حالت فناء فی اللّهی و بقاء باللّهی برای او دایر گردد. مشاهده می کنید که کره ماه در ارتباط با خورشید حرکت خود را شروع می کند و در هر منزلی قیافه مخصوصی به خود می گیرد. هر روز بر روشنائی آن افزوده می شود تا درست در مقابله با خورشید قرار گرفته کاملاً خود نمائی می کند. شاید کره ماه هم مانند بعضی از انسان ها که به مقامی از علم و دانش می رسند و در آن مقام جلوه خاصی پیدا می کنند به خود ببالد که من هستم این چنین نورانی شده ام و جلوه نموده ام!

این به خود بالیدن برای انسان خطرناک است زیرا هرکس به هر مقامی برسد و به خود ببالد که من چنین و چنان هستم، همان مقام او را از حرکت بهتر و بیشتر بازمی دارد و حالت توقف و تمرکز در او پیدا می شود. پس بایستی به حرکت خود ادامه بدهد تا به آخرین مقصد برسد، و آخرین مقصد برای انسان ها حالت فناء فی اللّهی و بقاء باللّهی می باشد، مانند ماه که در محاق قرار می گیرد. ماه در شب های آخر، که آن را "محاق" می گویند در شعاع خورشید مستهلک می شود و قابل رویت نیست ولیکن شاید در این استهلاک برابر خورشید ارزش پیدا می کند، زیرا که درست چهره خود را در مقابل خورشید قرار داده و نور خورشید را جذب می کند؛ گرچه هنگام بدر هم به همین کیفیت است.

ولیکن در ارتباط با حرکت مومن به سوی خداوند متعال، هرچه مومن خودیت خود را بیشتر محو کند موجودیت خود را به وجود خدا بیشتر به دست می آورد.

### معانی فناء فی الله و بقاء بالله

حالت "فناء" در این جا به معنای معروف و مشهور فلاسفه نیست که مانند ورود قطره به دریا باشد، که در دریا مستهلک شده و وجود دریائی پیدا می کند. فناء به این کیفیت لازمه اش این است که وجود بنده از جنس وجود خدا باشد، که از آن تعبیر به "اشتراک وجود" می کنند، مانند اشتراک قطره با دریا در آب بودن، و یا اشتراک مشتقات با مبادی آن.

فناء فی الله به این معنا غلط و محال است زیرا بین خلق و خالق تباین وجود است نه اشتراک وجود. دو وجود متباین قابل تبدیل به یکدیگر نیستند زیرا تبدیل ذات شیئی به ذاتی غیر آن محال است. انسان یک موجودیت مادی و روحی دارد که این موجودیت با موجودیت وجودی و ذاتی خدا متباین است. خداوند متعال در وجود خود حقیقتی است که امکان اشتراک او با غیر او در حقیقت وجود نیست.

او وجودی است در ذات خود علم و حیات و قدرت و سایر کمالات. او قابل تجزیه و تبعیض نیست و یا قابل اتصال و تعلق به غیر خود نمی باشد. مثل روح مجرد نیست که تعلق به ماده پیدا می کند و در وجود جسم قرار می گیرد، با تعلق روح مجرد به جسم حیات پیدا می شود و با سلب تعلق، مرگ ظاهر می گردد. وجود خداوند متعال این چنین قابل اتصال و تعلق نیست تا این که خاصیت ذاتی و وجودی خدا در غیر خدا ظاهر گردد؛ آن چنان که خاصیت ذاتی نور در اشیاء نورگیر ظاهر می گردد. خداوند از تمامی این روابط وجودی و ذاتی و تعلق به غیر خود منزله است، زیرا که تعلقات به این کیفیت خالی از تشابه دو وجود و دو ذات متعلق به یکدیگر نیست. بلکه فناء فی الله به معنای محو خودیت خود و آن چه مربوط به خود است، و اخذ خودیت خداست و آن چه مربوط به خدا می باشد. مثلاً من اراده دارم و با اراده خود کار می کنم؛ خداوند متعال هم اراده دارد با اراده خود کار می کند. مقابله این دو اراده با یکدیگر اگر مانند مقابله وجود و عدم نباشد، مانند مقابله شیئی ضعیف با بی نهایت است. من قدرت دارم، خدا نیز قدرت دارد. من علم دارم خدا نیز علم دارد. علم و قدرت من برای من چه خاصیت ها به وجود می آورد و علم و قدرت خدا برای من چه خاصیت ها؟



بدیهی است که این جا دو خاصیت ضعیف و متناهی با قوی و غیرمتناهی مقابل یکدیگر قرار می گیرند. پس فناء فی الله به معنای رها کردن موجودیت های خودی و یا نیروها و ارزش های شخصی، و استفاده کردن از اراده و موجودیت و علم و حکمت خدا می باشد؛ تا من چنان باشم که خدا می خواهد نه آن چنان که خودم می خواهم. در این جا تمام صفات و قوای وجودی من تبدیل به صفات و قوای وجودی خدا می گردد یعنی شمع خودیت من در وجود من خاموش، و شمع خودیت خدا در وجود من روشن می گردد. پس خودیت من فانی و خودیت خدا در وجود من باقی است، که از این حالت تعبیر می کنیم به فناء فی الله و بقاء بالله، که در این حال انسان صاحب خلافت و ولایت مطلقه می گردد و امور تکوین و تشریح به او تفویض می شود.

پس اگر انسان مومن را در حرکت و چرخش به سوی خدا به کره ماه تشبیه کنیم که بایستی منازلی را طی کند تا بدر کامل شود و آنگاه منازل دیگر، تا در محاق و فنا قرار گیرد، انسان مومن هم به همین کیفیت بایستی مراحل را بگذراند، از نقص به کمال و از کمالی به کمال بالاتر و عالی تر، تا این که عاقبت خود را به کمال مطلق برساند. همانطور که خداوند از حرکت تمامی ستارگان و فضای حرکت آنها و مراکز و منازل آنها و محل گردش آنها آگاهی دارد، از حرکت ستارگان هدایت و ماه و خورشید در محور وجود خود نیز، که چه منازلی را طی می کنند و به چه مقاماتی می رسند و در هر مقامی چه دریافت هائی از فیوضات الهی دارند و در چه وضعی خود را می توانند به افراد تحت تربیت خود نمایش بدهند، آگاهی دارد.

### معانی سال و ماه و تحولات وجودی انسان

مشاهده می کنید که کره ماه در گردش های خود در هر منزلی نورانیت خاصی پیدا می کند و همان نورانیت مخصوص را به کره زمین منتقل می سازد. پیغمبران و مومنین هم در هر منزلی و در هر درجه ای از تکامل که قرار می گیرند فیض مخصوصی از علم و حکمت و اخلاق کسب می کنند و آن چه را کسب کرده اند به افراد وابسته به خود منتقل می سازند. افراد وابسته به آنها در نقش زمین هستند و خود آنها در نقش ماه و ستاره، و انسان های بالاتر از آنها و بالاخره خداوند متعال در نقش مبادی فیض و منابع نور

می‌باشند. به همین ترتیب، فیض رسانی از افراد بهتر و برتر به افراد وابسته ادامه پیدا می‌کند تا آنگاه که بشریت در انتهای تکامل قرار گیرد.

تمامی صفات و حرکات و تقدیر و تدبیری که در این جملات برای خورشید و ستارگان ذکر شده برای ستارگان هدایت، مومنین و تربیت شدگان وابسته به آنها نیز جاری می‌گردد و آن چه در تدبیر و تقدیر خداوند متعال اصالت دارد تربیت انسان است. اگر جهان آفرینش را به کتاب، و مخلوقات آن را به عبارات و کلمات کتاب تشبیه کنیم، معانی این کلمات و عبارات فقط و فقط انسان است. آن چه در نظر خدا و عقل و دانش اهمیت دارد شخص است که بر مدار عقل و شعور فعالیت می‌کند. اشیاء گرچه در نظام تکوین و خلقت پر سود و پرمفعت هستند ولیکن آن چه در نظر عقلا و دانشمندان اهمیت دارد اشخاصند نه اشیاء. پس در این جملات منظور از "نهار" انسانی است که با علم و دانش خود عالم را روشن می‌کند و انسان‌ها را در مسیر آن علم و دانش حرکت می‌دهد. همچنین منظور از "شمس و قمر، کواکب و نجوم و بروج" انسان‌هایی هستند که در یک چنین صفاتی قرار گرفته‌اند و خداوند برای این انسان‌ها مشارق و مغارب قرار داده است. گاهی در برابر طلوع خورشید حق و عدالت قرار می‌گیرند، علم و هدایت الهی در افکار آنها طلوع می‌کند، آنها را به بینائی و روشنائی می‌رساند، و گاهی هم مواجه با مادیات و هدف‌های مادی قرار می‌گیرند، که در این مواجهه، خورشید فکر آنها و دین و دانش آنها غروب می‌کند. همین‌طور خداوند تبارک و تعالی برای حرکات تکاملی اهل ایمان و تقوا منازلی قرار داده، آنها در هر منزلی حالات و افکار خاصی پیدا می‌کنند که همه این حالات و افکار با تمامی مشخصات در علم خدا ثبت است و از علم خدا به وجود می‌آید. گاهی از این حالات تعبیر به منازل مکانی می‌شود؛ مانند منازل قمر، و گاهی هم تعبیر به سال و ماه و ساعت می‌شود. زیرا حقیقتاً در خط تکامل، زمان و مکان مطرح نیست بلکه حال و حرکت مطرح است. گاهی یک تحول در انسان چهل سال طول می‌کشد و هزاران هزار حالات و تحولات مخفی در حرکات تکاملی انسان پیدا می‌شود که آن حالات همه روی هم در یک سن معینی نمایش پیدا می‌کند. آن سالی که تکامل انسان به نمایش گذاشته شده، مثلاً به عقل و تدبیر تشکیل زندگی خوبی رسیده، یا به عقل و تدبیر دین‌داری خوب، و یا توحید و مسائل دیگر؛ ظهور یک چنین حالت را در

خط تکامل می توانیم به سال یا به قرن نام گذاری کنیم، و حالات قبلی این تحول بزرگ را به ماه و روز و ساعت.

### معانی تسخیر به سلطان لیل و نهار

ما انسان ها اگر بخواهیم زمان را به حساب بیاوریم به عقربه ساعت نگاه می کنیم و می گوئیم یک ساعت یا ده ساعت، ولیکن خداوند برای ظهور سال و ماه به تحول وجودی انسان یا حیوان یا موجودات دیگر نگاه می کند. در علم خدا تحول و مدت تحول، زمان به حساب می آید. زمانی هم که ما در نظر می گیریم از همان حرکت و تحول پیدا می شود. نظر به این که ظرف یک سال در کودک ما تحول پیدا شده اسم آن را سال گذاشته ایم و یا در چهل سال تحول پیدا می شود اسم آن را چهل سال یا قرن نام گذاری کرده ایم. هر جا در لسان دعاها یا قرآن نامی از زمان برده می شود منظور تحولات جامعه بشر است که از آن تحولات تکامل پیدا می شود.

ممکن است شما از تطبیق این جملات که در وصف ماه و خورشید و ستارگان و زمین و آسمان است به انسان هائی که در نقش ماه و ستاره و یا زمین قرار می گیرند از ما توضیح بخواهید، که چگونه تمامی این جملات به انسان ها قابل انطباق است؟ مثلاً آن جا که در وصف ماه و ستارگان می فرماید: "ای خدائی که تمامی این ها را در مرئی و منظر مردم قرار دادی بطوری که تمامی بشریت آنها را یک جور و یکنواخت مشاهده می کنند و در رویت مردم اختلافی پیدا نمی شود"

و دلالت می کند بر این که ستاره ها در وضع واحد و در منظره واحد هستند؛ و یا این که می فرماید: "ماه و ستارگان را با قدرت و نیروی روز و شب مسخر کردی" آیا روز و شب اند که ماه و ستاره را به وجود می آورند؟ و یا ماه و ستاره اند که روز و شب را به وجود می آورند؟ چگونه این جملات به انسان هائی که در نقش ماه و ستاره اند قابل انطباق است؟

در جواب می گوئیم شما بایستی به تاویل ماه و ستاره که به انسان ها تطبیق می شود توجه کنید و روز و شب را هم به معنای زندگی های جاهلانه و عالمانه انسان ها در نظر بگیرید تا بدانید چگونه این جملات به انسان ها تطبیق می شود. قسمت اول یعنی وحدت منظره ماه و ستارگان برای همه انسان ها خیلی روشن است. پیغمبران و اولیاء

خدا و خط حرکت و مکتب آنها در افکار و علم مردم منظرهٔ واحد دارند. هر کسی که می‌تواند به خدا و علم و عدالت فکر کند، وقتی به پیغمبران توجه کند آنها را در درخشش علم و تقوی و عدالت و هدایت یکنواخت و به یک صورت می‌بیند، می‌داند که همه آنها در ارتباط با خداوند تبارک و تعالی هدایت شده‌اند و هم چون ستارگان نور خود را از غیب عالم، از طریق وحی و الهام گرفته‌اند و آن چه گرفته‌اند در اختیار مردم می‌گذارند و مردم را به علم و دانش خود به عدالت و تقوا هدایت می‌کنند. آیات قرآن هم در همین رابطه از زبان اهل ایمان می‌گوید: "لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ"<sup>۱</sup> بین پیغمبران تفرقه نمی‌اندازیم یعنی آنها را یک جور و یک جهت می‌بینیم که همه در یک راهند و به یک راه مردم را دعوت کرده‌اند.

و اما تسخیر پیغمبران به سلطان لیل و نهار به دو معنی قابل توجه است. یک معنی این که منظور از سلطان لیل و نهار آن سلاطینی باشند که شب و روز برای آنها و به خاطر آنها خلق شده است، چنان که می‌گوئیم سلطان عصر و یا سلطان ایران و جاهای دیگر. پس سلطان ایران کسی است که ایران به وسیله او اداره می‌شود و برای او خلق شده است. می‌گوئیم سلطان لیل و نهار کسانی هستند که لیل و نهار برای آنها خلق شده و لیل و نهار را اداره می‌کنند آن چنان که یکی از القاب امام دوازدهم (ع) "صاحب الزمان" است و زمان هم به جز شبانه روز چیزی نیست. پس منظور از سلطان لیل و نهار امام وقت و امام عصر است که به اراده او و به وسیله او عالم خلقت اداره می‌شود. ائمه اطهار (ع) سلاطین لیل و نهارند. در حدیث کساء از قول خداوند متعال چنین گفته‌اند که: "شب و روز و ماه و ستاره و زمین و آسمان و هر چه هست را نیافریدم مگر به خاطر اصحاب کساء"<sup>۲</sup> و حقیقتاً هم این طور است. همانطور که اگر انسان نباشد خانه نمی‌سازیم و چیزی نمی‌آفرینیم، اگر انسان کامل نبود خداوند متعال هم عالم را خلق نمی‌کرد. عالم مانند خانه است و انسان کامل صاحب این خانه. پس آنها سلطان شب و

<sup>۱</sup> بقره، ۲۸۵= آمن الرسول بما انزل الیه من ربه و المومنون کل آمن بالله و ملائکته و کتبه و رسله لا نفرق بین احد من رسله و قالوا سمعنا و اطعنا غفرانک ربنا و الیک المصیر.

<sup>۲</sup> فقال الله عز و جل یا ملائکتی و یا سکان سماواتی انی ما خلقت سماء مبنیه و لا ارضا مدحیه و لا قمر منیرا و لا شمساً مضيئه و لا فلکاً یدور و لا بحراً یدجری و لا فلکاً یسری الا فی محبة هؤلاء الخمسه الذین هم تحت الکساء...

روز هستند که به قدرت آنها و هدایت آنها تمامی اولیاءالله و مومنین اداره می شوند و هرکدام به وظیفه خود آشنا می شوند و در مسیر خود فعالیت می کنند. و با توجیه دیگر می گوئیم: منظور از سلطان لیل و نهار عاملیت روز و شب برای جلوۀ ستارگان است. اگر روشنائی و تاریکی نبود ستارگان هم قابل نمود و نمایش نبودند و در مناظر مختلف و جلوه‌های متفاوت قرار نمی گرفتند. پس این شبانه روز است که ستارگان را در سیطرۀ خود قرار داده، گاهی آنها را در انظار جلوه می دهد و گاهی آنها را از انظار پنهان می دارد. ائمه اطهار (ع) هم به همین کیفیت گاهی ظاهرند که با ظهور آنها مومنین و علما و دانشمندان و سلاطین و قدرتمندان جلوه‌ای ندارند و از آنها کسب نور می کنند و گاهی غایب‌اند که در غیبت آنها این همه جلوه‌ها و نمایش‌ها در دو جهت حق و باطل پیدا می شود. به همین کیفیت سایر جملات هم قابل توجیه و تطبیق است.

پس از آن می گوئیم: "پروردگارا: تو را به مجد و عظمت قسم می دهم که با آن، با بنده خود موسی بن عمران در آن مراکز مقدس، فوق احساس فرشتگان، از بالای انوار کوه طور که در ستونی از آتش جلوه کرد، و از ماوراء صندوق شهادت، سخن می گفتی و همچنین با موسی در کوه حوریث، در آن وادی مقدس و در سرزمین پربرکت که در طرف طور ایمن از آن شجره نورانی جلوه می کرد تکلم کردی".

### مراکز ارتباط خداوند متعال با موسی (ع)

در این جملات و عبارات دو قسمت از زندگانی حضرت موسی را توضیح می دهد: قسمت اول، دوران بعثت و ماموریت او. قسمت دوم، دوران رسالت و مبارزه با فرعون.

در قسمت اول از آن مراکزی نام می برد که از آنجا با موسای پیغمبر تماس گرفته و به او ماموریت داده است. تعبیراتی که از آن مراکز دارد یکی "طور سینا" است و دیگر "جبل حوریث" که این دو کوه در سرزمین مقدس و بیابان با برکتی هستند که پای همان کوه مقدس قرار گرفته است. در آن سرزمین شجره‌ای بوده و از آن شجره خداوند با موسی سخن گفته است. این عبارات مربوط به ایام بعثت حضرت موسی (ع) است. این بعثت در مدائن اتفاق افتاده است.

### شرحی از داستان بعثت حضرت موسی(ع)

سرزمین "مدین" که جمع آن مدائن است ظاهراً همین قسمت شمال غربی عراق و شرق سوریه می باشد که در آن جا شعیب پیغمبر زندگی کرده است. موسای پیغمبر بعد از فرار از مصر ظاهراً از شمال دریای احمر به طرف شرق آمده و در سرزمین بین سوریه و عراق و یا فقط در سوریه داستان ملاقات او با شعیب پیغمبر اتفاق افتاده، با دختر شعیب ازدواج کرده و در همان سرزمین اشتغال به چوپانی پیدا کرده است. در این قسمت از دعا دو مرکز را که خداوند در این دو مرکز با موسی سخن گفته است معرفی می کند. در یکی از این دو مرکز حادثه بعثت اتفاق افتاده و در مرکز دیگر مناجات موسی با خداوند متعال.

بایستی بدانیم که شب های بعثت غیر از شب های مناجات است. شب های مناجات شب هائی است که موسی(ع) بنی اسرائیل را از مصر حرکت داده به سرزمین فلسطین رفته است و در آن سرزمین در صحرای سینا که طور سینا در همان جا است با خدای خود مناجات داشته است. و اما مرکز بعثت حضرت موسی مربوط به دوران چوپانی اوست که بعد از انقضاء مدت چوپانی و تمام شدن قراردادی که با پدر زن خود شعیب پیغمبر داشته، بعثت او اتفاق افتاده است.

براساس ظواهر آیات و روایات، مدین و مداین سرزمین بین النهرین است که الان هم طاق مداین در آن جا قرار دارد. شهرهای مختلفی بوده که مجموعه آنها را "مداین" نامیده اند. در آن سرزمین بین موسی و شعیب پیغمبر(علیهما السلام) ملاقات به وجود آمده و حضرت موسی قریب هشت سال در آن سرزمین به چوپانی و گوسفندچرانی اشتغال داشته، و ظاهراً ازدواج او در پایان هشت سال صورت گرفته است. در سال هشتم شعیب پیغمبر زن و شوهر را دست بدست کرده و برای تجهیز زندگی آنها به موسای پیغمبر گفته است که گوسفندان هرچه در این سال ابلق زاییدند( ابلق به بره های سیاه و سفید می گویند) برای شما زن و شوهر باشد. مشهور است که موسی در فصل جفت گیری گوسفندان، پارچه سیاه و سفیدی را روی چوب در منظر گوسفندان قرارداد، که اکثریت گوسفندان در آن سال ابلق زاییدند و در نتیجه او و همسرش صاحب گله گوسفندی شدند. آن حضرت پس از مدتی که در همان حوالی به گوسفند داری اشتغال

داشته، ظاهراً تصمیم گرفته است دست همسر خود را گرفته، به سرزمین فلسطین برود زیرا که آن سرزمین متعلق به جدش ابراهیم خلیل و اسحق و یعقوب بوده است. ناگفته نماند که سرزمین فلسطین را ابراهیم خلیل و فرزندانش اسحق و یعقوب آباد کرده‌اند و تا آنگاه که داستان یوسف اتفاق افتاد و یوسف به مقام سلطنت مصر رسید آنجا ساکن بوده، سپس فرزندان یعقوب زمین و املاک ابراهیم خلیل را رها کرده و به طرف مصر کوچ کرده‌اند. دوران توقف اولاد یعقوب در سرزمین مصر قریب چهارصد سال بوده که بنی اسرائیل کم کم زیرسلطه فرعونیان مصر قرار گرفته‌اند.

اکنون که موسای پیغمبر از سرزمین مصر فرار کرده و براساس محکومیتی که در سرزمین مصر داشت (که یک نفر قبضی را به قتل رسانده بود) به خود اجازه برگشت به مصر را نمی‌دهد، شاید تصمیم گرفته است به سرزمین اجدادش ابراهیم و یعقوب برود. زیرا اولاد آنجا سرزمینی با برکت است و بعلاوه، محل آسایش و آرامش اجداد او از سلطه سلاطین بابل، مثل نمرود و سلسله او می‌باشد.

پس همسرش و گوسفندانش را به طرف فلسطین و کنعان و همان حدودی که سرزمین ابراهیم خلیل بوده است حرکت داد. در آن سرزمین بوده که از جانب خدا بعثت یافته است که به سوی فرعون مصر برود.

داستان بعثت او را چنین ذکر کرده‌اند که شب سردی که همراه همسر و گوسفندانش در بیابان بوده، همسرش در حال زایمان قرار گرفته و او اجبار پیدا کرده است آتشی تهیه کند و موجبات آسایش همسرش را در حال زایمان فراهم کند. در آن زمان هر کس می‌خواست آتش برافروزد قهراً برای تهیه آتش به دنبال مرکزی بوده که در آن جا آتش روشن باشد زیرا وسائل آتش افروزی در دسترس نبوده است. شاید سنگ چخماق که وسیله آتش افروزی بوده همه جا نبوده است. از این رو در شهرها و دهکده‌ها آتشکده و یا بانک آتش داشته‌اند تا همیشه آتش در آن جا ذخیره باشد و هر کسی آتش لازم داشته باشد از آن جا استفاده کند. موسی در آن شب از دور آتشی مشاهده کرده، به سوی آن روشنائی حرکت کرده تا برای گرم کردن همسر خود پاره آتشی بیاورد و از او پذیرائی کند. شاید فاصله بین او و آن آتش خیلی زیاد نبوده است زیرا اگر در فاصله دور بود نمی‌توانست همسر خود را در بیابان تنها بگذارد و به سوی آتش برود. پس از آن که به آتش نزدیک شده، یک درخت سبز نورانی مشاهده کرده که در هاله‌ای از نور قرار

دارد. تعجب می کند که چگونه ممکن است درختی در هاله‌ای از نور و روشنایی قرار بگیرد! نوری بدون نار و بدون حرارت! هر کس در هر زمانی که در تاریکی از دور یک نور و روشنایی ببیند یقین پیدا می کند که آن جا آتش است. موسای پیغمبر نیز به این کیفیت گمان کرده است که درخت در آتش و حرارت است و روشنایی از آتش به وجود آمده است ولیکن تعجب می کرد که چگونه این درخت در میان آتش، سبز و خرم است! برگ ها و هیزم های آن نمی سوزد!؟

در این حال که متعجب است، قهرا حالت ارتباط و اتصالی به خدای خود پیدا کرده و از او تقاضا می کند آتشی در اختیار او بگذارد تا همسر خود را از مصیبت برهاند و از جانب خداوند متعال انتظار فرج داشته است، بناگاه از میان آن انوار محیط به درخت، صدای مانوس و رئوفانه‌ای می شنود، کسی با او سخن می گوید و در اولین جملاتی که می گوید خود را معرفی می کند که: "ای موسی من خدای تو هستم! تو اکنون بایستی بدانی که در وادی مقدس طور هستی و بایستی در این وادی مقدس کفش خود را از پای درآوری." <sup>۱</sup> ( ناگفته نماند که وادی مقدس در افکار موسی یعنی جائی که بایستی با خدای خود مناجات کند و در آن جا و درحال مناجات بایستی کفش های خود را درآورد).

موسی به خیال این که در این جا آتش روشن است، برای تهیه آتش به این جا آمده بود ولیکن خدا به او می گوید همین جا که تو با خدای خود حرف می زنی و خداوند با تو سخن می گوید وادی مقدس است که بایستی نعلین را از پایت در آوری. موسی پس از آن که کفش های خود را درآورده و درحال مناجات و شدت ارتباط با خدای خود قرار می گیرد و مجذوب سخنان رئوفانه خداوند متعال شده است، خداوند به او می گوید:

"ای موسی من تو را به ماموریت رسالت انتخاب کرده‌ام. وظیفه تو عوض شده است. گوش فرا دار تا آن چه به تو دستور می دهم بدانی و اجرا کنی."

در این جا خداوند تعالی در اولین مرتبه خود را به وحدانیت معرفی کرده، می فرماید: "من خدایم و جز من خدائی نیست. بندگی مرا اختیار کن، نماز به پا دار تا این که به یاد من باشی" و به دنبال معرفی خود ساعت قیامت و آخرت را مطرح می کند که: "من



برای انسان ها روزی را معین کرده‌ام که همه در آن روز جمع می شوند و به سزای اعمال خود می رسند و چنین خواسته‌ام که آن روز از انظار و افکار مخفی و پنهان باشد تا انسان ها برای خود بهتر و بیشتر فعالیت کنند و نتایج اعمال خود را ببرند".

در این جا خداوند تعالی موسای پیغمبر را در برابر دو اصل و دو هدف قرار داد که بایستی او تمامی فعالیت های خود را در ارتباط با این دو اصل تنظیم کند؛ یکی اصل اطاعت خدا و دیگری اصل نتیجه‌گیری و بهره برداری از اعمال در عالم آخرت.

سپس بیشتر سفارش می کند که: "مبادا فکر خود را از زندگی آخرت باز داری و از آخرت غافل شوی که این غفلت مایه هلاکت تو می گردد".

در این جا خداوند نامی از وادی مقدس و کوه می برد، به موسی می گوید: تو در وادی مقدس و پای کوه طور هستی. مسلما کوه طور در این جا همان کوه در صحرای سینا می باشد که برای موسی چنین اتفاقی افتاده و از جانب خدا ماموریت یافته است که به سوی فرعون برود، و همین وادی است که به نام های "بقعه مبارکه" و "عالم گروبین" و "ستون نور" و "تابوت شهادت" معرفی شده، در ستونی از آتش در همان طور سینا که "جبل حوریث" هم نامیده شده است.

### بقعه مقدسه و وادی مقدس، حالات روانی حضرت موسی (ع)

بایستی اولاً توجه داشته باشیم که این اصطلاحات و نام ها بیشتر مربوط به حالات روانی حضرت موسی (ع) می باشد. بقعه ها و بیابان ها و درخت ها و کوه ها هیچ کدام به خودی خود شرافت و اصالت ذاتی ندارند. شرافت سرزمین ها مربوط به شرافت انسان هائی است که در آن سرزمین ها زندگی کرده‌اند و برای آنها اتفاقاتی پیدا شده است. اولین مرکزی که در آن مرکز، وحی و پیام به وجود آمده و انسان هائی مانند ابراهیم و یعقوب و اسحق توانسته‌اند با خدای خود در تماس باشند، سرزمین فلسطین و صحرای سینا بوده است. موسی پیغمبر در دوران زندگی خود دو مرتبه با کوه طور تماس داشته است؛ مرتبه اول پیش از حرکت به مصر و مبارزه با فرعون، و مرتبه دوم بعد از آزاد کردن بنی اسرائیل از سلطه فرعون و حرکت دادن آنها به سوی فلسطین.

ممکن است در این جا بگوئید که ارتباط موسی با کوه طور و تماس با خدا به وسیله کوه طور چه برهانی داشته است با این که انسان مومن از همه جا و در همه جا می تواند با

خدای خود تماس داشته باشد؟ خداوند در این آسمان روی سر ما نیست که هرچه به جای مرتفع تری بالا برویم به او نزدیک تر می شویم. چرا خداوند بر بالای کوه ها با بعضی بندگان خود تماس داشته و بعضی پیغمبران برای تماس با خدا بالای کوه ها رفته‌اند؛ کوه طور در صحرای سینا مرکز تماس موسی با خدا، کوه ساعیر در سرزمین بیت اللحم و اردن مرکز تماس عیسی با خداوند متعال و جبل فاران در سرزمین مکه مرکز صعود و نزول پیغمبر اسلام و تماس با خداوند متعال. خداوند در معرفی مریم و عیسی می گوید: "أَوْبَاهُمَا إِلَى رَبِّوَةٍ ذَاتِ قَرَارٍ وَ مَعِينٌ"<sup>۱</sup> یعنی ما آنها را در جای بلندی پناه دادیم. برهان حرکت این پیغمبران به سوی کوه ها و تماس با خداوند متعال از قلۀ آن کوه ها چه بوده است. آیا این طور فکر کرده‌اند که از بالای کوه به خدا نزدیکند؟ یک چنین فکری تناسب با فکر پیغمبران ندارد، که آنها راهنمای خط توحیدند و خدا را در همه جا حاضر و ناظر می‌دانند.

می‌توانیم بگوئیم که اولاً بیشتر پیغمبران در حال انزوا و کناره‌گیری از مردم بهتر توانسته‌اند با خدای خود رابطه پیدا کنند. رسول خدا (ص) از مردم کناره گرفته و بالای کوه های مکه با خدای خود در مناجات بوده و همچنین حضرت عیسی و موسی علیهما السلام. قهرا در این انزوا اجبار داشته‌اند از شهر خارج شده به صحرا و بیابان ها بروند و این یک مسئله طبیعی است که انسان در صحرا و بیابان خود را به جاهای بلندی می‌کشد و به کوه ها بالا می‌رود زیرا بیابان به تنهایی تا اندازه‌ای وحشتناک است و روی کوه ها بهتر و بیشتر آرامش به وجود می‌آید. از این رو انتخاب جای بلندی مثل کوه و یا تل، یک انتخاب طبیعی است، بدون این که پیغمبری در نظر داشته باشد که از بالای کوه با خدا بیشتر در تماس است. انتخاب کوه ها برای این منظور نبوده که به خدا نزدیک شوند بلکه یک انتخاب طبیعی و عادی است. پس این پیغمبران پس از آن که به سوی کوه ها و بالای کوه ها رفته‌اند و در حال انزوا و عزلت با خدای خود رابطه داشته‌اند، در معرض نزول وحی و تابش نور الهی قرار گرفته‌اند و وحی الهی بر آنها نازل شده است.

<sup>۱</sup> مومنون، ۵۰= و جعلنا ابن مریم و امه آیه و آویناهما الی ربوة ذات قرار و معین.

ولیکن ارتباط حضرت موسی با خداوند تعالی گاهی در بیابان و گاهی از طریق یک درخت و گاهی از یک ستون نورانی و گاهی از ابرهای نوری اتفاق افتاده است. همه این حالات مربوط به دوران بعثت آن حضرت بوده که ایشان ابتدا در گوشه‌ای از بیابان روشنائی مشاهده کردند، به خیال این که آتشی آن جا روشن شده رفتند تا قدری آتش بیاورند و همسر خود را از سرما برهانند، به آن جا که رسیدند درخت سبزی را دیدند که مانند یک ستون نور نمایش می دهد. تعبیرات مختلف این عبارت ها مربوط به همین مرکز است، که گاهی از آن به "وادی" و گاهی به "بقعه" تعبیر می شود و گاهی به "شجره نورانی" و گاهی به "ستون نور یا نار" و گاهی به "غمائم نور" یعنی ابرهائی که از جنس نور است. همه این تعبیرات مربوط به همان مرکزی است که حضرت موسی در آن مرکز روشنایی دیده و به خیال این که آتش است به سوی آن حرکت کرده، ولیکن عظمت مراکز نامبرده مربوط به حالات روانی و درونی حضرت موسی می باشد؛ آن حالات روانی و درونی که در آن حال با خدای خود تماس پیدا کرده است. به دلیل همین تماس و ارتباط با خدا، که علم الهی بر انسانی وحی می شود و ماموریت آسمانی پیدا می کند آن بیابان وادی مقدس و یا بقعه مبارکه و شجره نورانی نامیده می شود. کسی نمی تواند بگوید که آن سرزمین دارای چنین خاصیت ها بوده و موسی از آن سرزمین به خدای خود مربوط شده است. اگر این خاصیت ها طبیعی باشد هر کسی به آن سرزمین برسد می تواند از خواص آن استفاده کند و با خدای خود تماس بگیرد! ولیکن حضرت موسی (ع) که در آن شب سرد در وضع فوق العاده‌ای قرار گرفته و زن خود را در حال زایمان مشاهده کرده، بر اساس سوابقی که از تقدیرات الهی در مورد خود مشاهده کرده بود در حال پناهندگی به خداوند متعال قرار گرفته است. کسی که صاحب چنین مقدراتی در گذشته زندگی خود است که چگونه خداوند او را در دوران کودکی از شر فرعون نجات داد و از رود نیل عبور داده و دو مرتبه او را به مادر برگردانید، انس بهتر و بیشتری با خدای خود پیدا می کند. موسی در همین حالات و افکار، در حالی که به دنبال آتش می رود با خدای خود هم راز و نیاز دارد و از او کمک می خواهد؛ به ناگاه در حالی قرار می گیرد که خود را پای درخت نورانی می بیند. تحت تاثیر جذبۀ آن درخت و افاضۀ فیض الهی قرار گرفته به نبوت مبعوث می شود.

پس موسی (ع) در آن سرزمین، که به خاطرِ ظهور این خاصیت ها و برکت ها سرزمین مقدس یا بقعه مبارکه لقب گرفته، با احساس کروبین آشنا می شود؛ در آن جا ماوراء طبیعت را که همان جهان کروبین و جهان فرشتگان است احساس می کند و از ماوراء آن نورها با خدای خود تماس می گیرد و خدا با او سخن می گوید.

بعضی از مفسران و دانشمندان این تعبیرات مثل: وادی مقدس یا بقعه مبارکه و یا نار و نور را مربوط به حالات روانی حضرت موسی می دانند و می گویند همان سازمان فکری و روانی موسای پیغمبر به یک چنین نام هائی نامیده شده است. کوه طور یعنی فکر بلند مرتبه او، شجره نورانی یعنی شجره وجود خود موسی که یک چنین نورانیتی پیدا کرده، وادی مقدس و بقعه مبارکه یعنی همان حوزه وجود و تفکرات موسی، که این فضای حرکت فکر گاهی به نام آسمان و گاهی به نام زمین وسیع نامیده می شود. می گویند این تعبیرات تماما مربوط به حالات روانی موسای پیغمبر است. کوه طور خود او و بقعه مبارکه نیز حوزه فکر او می باشد، و آن روشنائی که شب بعثت مشاهده کرده است یک روشنائی در نهاد خود او می باشد نه این که در خارج وجود خود یک درخت نورانی ببیند و یا در یک سرزمینی به نام وادی مقدس قرار گیرد، و مطالب دیگر. ولیکن در جواب آنها می گوئیم که گرچه اصل اساسی برای تماس انسان با خداوند متعال حالات روانی او می باشد ولیکن اگر در حوزه فکر خود همچون کوه برنیاید و بلند نشود و یک سر و گردن از سایر مردم بالاتر نرود نمی تواند با خدای خود تماس حاصل کند. انسان محبوس در مزاج و طبیعت که همه چیز را با عینک مادیت می نگرد قابل تماس با ماوراء طبیعت نیست و هرگز صاحب یک چنین افکار درونی و آثار برونی نمی شود. ولیکن خداوند براساس تفکرات یک پیغمبر که در درون خود با خدای خود رابطه دارد یک چنین مظاهری می سازد و از مسیر آن مظاهر با پیغمبر تماس پیدا می کند. گرچه ما نمی توانیم بگوئیم که شجره نورانی و یا ستون نور و نار از نوع این درخت ها و ستون های محسوس است، که اگر چنین باشد برای همه کس قابل رویت است؛ ولیکن خداوند یک چنین مظاهری برابر دید و یا کشف حضرت موسی و ادراکات او به وجود می آورد تا موسی را به خود مربوط سازد. زیرا حقیقتا پیغمبران از نظر تماس با خدای خود مختلف هستند. بعضی ها با واسطه تماس می گیرند و بعضی ها بی واسطه. کسانی که بی واسطه

تماس می گیرند برای تماس با خدا نیازمند به زمان و یا مکان معین و یا کوه و درخت و یا جبرائیل و میکائیل نیستند. آنها همه جا از درون به خدای خود مربوط اند، که ظاهراً پیغمبر اسلام (ص) در یک چنین حالاتی بوده و همه وقت و همه جا بین او و خداوند متعال تماس برقرار بوده است ولیکن پیغمبرانی که در این مقام و درجه نیستند و فاصله فکری و وجودی بین آنها و خداوند متعال قرار دارد برای ارتباط با خداوند متعال نیازمند به واسطه می باشند؛ این واسطه‌ها گاهی فرشتگانی هستند که به صورت انسان ظاهر می‌شوند، گاهی یک درخت نورانی و گاهی هم هاله‌ای از نور. موسای پیغمبر از کسانی است که محتاج به یک چنین واسطه‌هایی می‌باشد. بعید نیست که خداوند تعالی برای حضرت موسی یک چنین مظاهری به وجود آورده تا با پیغمبر خود تماس برقرار سازد.

### مسافرت معراجی انسان در سایه شجره ولایت

و باز عده‌ای گفته‌اند که منظور از این شجره و کوه طور مقام ولایت مطلقه الهی می‌باشد، که حضرات معصومین علیهم السلام هستند. این تعبیر هم به جای خود درست است زیرا حقیقتاً همان طور که انسان در سیر و مسافرت به سوی شهرها حرکت خود را از بیابان شروع کرده، با دره‌ها و وادی‌ها و کوه‌ها و جنگل‌ها رو به رو می‌شود تا روزی که به مقصد نهائی خود برسد، سفر معراجی و تکاملی انسان هم از درون خود در مسیر تفکرات و تعلقات و شناسائی ماوراء طبیعت به همین شکل است. در ابتدای حرکت، انسان سالک در وجود خود و در تفکرات خود ساده و سطحی بوده، همچون بیابان است. اگر دائم در این حال باقی بماند یک انسان سطحی مانند بیابان بیشتر نیست. اعمال و افکار او اگر هم فایده و ثمره‌ای داشته باشد ثمراتی بسیار ساده و سطحی مانند گیاهان و علف‌های بیابان است. گاهی علف‌های مفید و نافع، یعنی افکار ساده مفید و گاهی هم علف‌های مضر و خطرناک مانند افکار مضر و خطرناک. خداوند از این انسان‌های ساده گاهی تعبیر به بیابان و گاهی تعبیر به روستا می‌کند. آنجا که می‌فرماید: "ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ" منظور این خشکی‌ها و دریاها نیست بلکه ظهور فساد در افکار انسان‌های ساده و عوام و یا دانشمندان مخالف حق و حقیقت می‌باشد. این دو طایفه فاسد می‌شوند و از فساد آنها دریا و صحرا هم پر از فساد می‌شود. انسان در این وضع ساده ابتدائی خود بیابان است تا آنگاه که تحول عقلی و ایمانی در او به وجود آید و به سوی

خدای خود حرکت کند. ادراکات ابتدائی او در درک عظمت خداوند متعال و نمونه‌هائی از تقدیرات حکیمانه او کم‌کم او را به خداوند متعال مربوط می‌سازد، و نیازهای مادی و معنوی هم هرچه بیشتر او را به سوی خدا حرکت می‌دهد. در این حرکت، ادراکات مختلفی پیدا می‌کند، اوج می‌گیرد و در این اوج گیری برای او کشف می‌شود که راهنمایان طریقه توحید چه کسانی هستند و در چه وضعی قرار گرفته‌اند و آنها چگونه در دایره تربیت و ولایت خدا اوج گرفته به مقام‌های عالی و عالی‌تر رسیده‌اند. قهرا به آن اولیاء الهی توسل پیدا می‌کنند و از آنها برکت می‌جویند. حتما موسای پیغمبر نیز در آن سیر معراجی خود به مقام حضرت ابراهیم و بالاتر از حضرت ابراهیم آگاهی و آشنائی پیدا کرده و آن مقربین درگاه خدا را واسطه و وسیله قرار داده است. شخصیت‌های بزرگ الهی مانند ابراهیم و پیغمبر اسلام در سیر معراجی انسان‌ها مانند کوه در برابر بیابان‌ها نمایش می‌دهند. همان‌طور که کوه‌ها با قله خود از بیابان‌ها سرکشیده و خود را به افلاک و آسمان‌ها مربوط کرده، از عوامل طبیعت مانند دریا و صحرا منقطع شده و به انتظار فیض به خدای خود مربوط شده‌اند شخصیت‌های بزرگ الهی هم در همین وضع کوه‌ها قرار می‌گیرند. از طبیعت به ماوراء طبیعت سر می‌کشند و از مظاهر حیات انسان‌های عامل و موثر منقطع می‌شوند و در برابر خدا ایستاده و به انتظار فیض الهی هستند. به همین دلیل در سوره "ق" از امام زمان (ع) تعبیر به کوه قاف شده است. در معرفی کوه قاف گفته‌اند که آن کوهی است مشرف به دنیا که تمام دنیا پای آن کوه قرار می‌گیرند. منظور از دنیا، بشریت و زندگی دنیائی او می‌باشد. اگر منظور از دنیا کره زمین، و کوه قاف هم از جنس این کوه‌ها باشد، چنین کوهی مشرف به کره زمین در دنیا وجود ندارد. کوه‌ها هر چند بسیار بزرگ و مرتفع هستند ولیکن در مقایسه با کره زمین مانند دانه عدس و یا نخودی هستند که روی فرشی قرار گیرند. این کوه‌ها چنان کوهی نیستند که مشرف به دنیا باشند. کوه قاف، کوهی که مشرف به دنیا است، همان شخصیت بزرگ الهی و ولی اعظم خدا می‌باشد که با سعه صدر و وسعت فکر و علم خود مشرف به تمامی بشریت و زندگی آنها می‌باشد؛ همچون خورشیدی که مشرف به تمام کره زمین و حشرات و حیوانات روی زمین است. پس کوه قاف آن "ولی الله اعظم" است و "قاف" هم اشاره به قیام او، و نام مشهور او می‌باشد که او را "قائم" گفته‌اند، یعنی

همیشه قیام به حق و عدالت دارد تا روزی که زندگی دنیا به آخر برسد و با قیام او زندگی آخرت افتتاح گردد و تمامی بشریت را در شعاع ولایت و تربیت خود به مقاصد نهائی تکاملی برساند. همه جا در قرآن کلمات: جبال، بیوت، سماء، ستاره و ماه و خورشید، به ولایت اولیاء خدا تاویل و تعبیر شده است. قهرا انسانهائی که در مسیر تکامل حرکت می کنند به آن شخصیت های مهم الهی مربوط شده از آنها فیض می گیرند؛ هم چنان که آدم برای قبولی توبه متوسل به خمسه طیبه می شود و از این توسل فیض می گیرد. موسای پیغمبر هم در تفکرات خود به یک چنین شخصیت های برجسته آسمانی آشنا شده و برای حل مشکلات به آنها متوسل می شود.

ولیکن گرچه تمامی این تعبیرات مربوط به حالات روانی و فکری حضرت موسی است، چه خود کوهی باشد که سر برآورده باشد و چه به جبال علم و حکمت و ولایت مربوط شده باشد، منافات ندارد با این که خداوند جلو چشم او و در معرض دید او یک چنین مظاهری بسازد و از طریق آن مظاهر با پیغمبر خود مربوط شود، زیرا چنان که بارها در بحث ها گفته شده خداوند متعال در تربیت و حکومت بین خود و بندگان خود واسطه لازم دارد تا از طریق آن واسطه ها فیض علمی خود را به شاگردان خود برساند. قهرا شجره ای نورانی نمودار شده و آن شجره نورانی ابتدا در بیابانی بوده است که ممکن است آن بیابان همان صحرای سینا باشد. چنان که گفتیم که موسای پیغمبر پس از آن که معاهده خود را با شعیب پیغمبر به انتها رسانید از سرزمین مدین و مداین که سوریه و قسمت غربی عراق باشد به سوی فلسطین حرکت کرده و می دانست که فلسطین سرزمین ابراهیم خلیل است که خود آن جا را آباد کرده، و شاید هم عده زیادی از فرزندان اسحق و یعقوب در آن سرزمین باشند. می دانست که تمامی بنی اسرائیل در زمان یوسف از کنعان به مصر نرفته اند و عده ای از آنها در آن سرزمین باقی مانده اند. از این جهت آن سرزمین را هدف خود قرار داده، زن و زندگی خود را به آن جا کوچ داده است تا آنگاه که شب بعثت فرا رسیده و در آن بیابان یک چنین مناظر و مظاهری را مشاهده کرده و به نبوت مبعوث شده است.

## توجیہات و تاویلات بقعہ نور

بعد از توضیحات و بیان این مباحث بد نیست که جملات و عبارات این دعا را که مربوط به بعثت و نبوت موسای پیغمبر است قسمت قسمت به حالات روانی و سرزمین بعثت او مربوط سازیم. در این جملات می گوئیم: پروردگارا تو را به آن مجد و عظمتت قسم می دهم که با بنده خود موسی بن عمران سخن گفتی.

در آن شبِ تکلم، خداوند خود را با جلال و شکوه آشکار می سازد و این جلال و شکوه به وسیله یک مظهر نورانی تعجب آور مورد مشاهده حضرت موسی واقع می شود، که موسی درخت سبز را آن چنان نورانی می بیند که می تواند در آن نور عظمت خدا را درک کند. هم چنین خداوند در آن مظهر نورانی خود را با مجد و عظمت معرفی می کند.

خداوند کیفیت این معرفی را در سوره "طه" ذکر می کند و تجلی عظمت خود را با حروف تاکید ذکر می کند، می فرماید: "به درستی که فقط من خدا هستم و خدایی به جز من نیست پس تو خود را در بندگی من قرار بده".<sup>۱</sup> و در این دعا می گوید تکلم خدا در آن سرزمین مقدس از ماوراء احساس کرویین و از ماوراء شعاع نور و از ماوراء تابوت شهادت در ستونی از نار در کوه طور سیناء و در جبل حوریث و در آن وادی مقدس و در آن بقعه بابرکت از جانب راست کوه طور از آن شجره نورانی.

### ربط کلمه مقدسین به مقام ولایت ائمه (ع)

این جا کلمه "مقدس" یک بار به صورت جمع و دیگری به صورت مفرد ذکر شده است. می فرماید خداوند در میان "مقدسین" با موسی سخن گفته است. "مقدسین" که جمع مذكر سالم، و مُعرّف با الف و لام است قابل تطبیق با "وادی مقدس" که موسی در آن جا با خدای خود در تماس بوده است نیست. زیرا آن یک سرزمین است که وادی مقدس نامیده اند، ولی مقدسین، جمع مذكر سالم، دلالت می کند بر یک عده عاقل و خردمند که در نزد خداوند متعال بسیار مقدس و برتر از دیگران هستند، و این کلمه به ولایت اولیاء خدا قابل تطبیق است زیرا موسی در آن اوج فکری و ایمانی خود مقام پیغمبران و

<sup>۱</sup> اننی انا الله لا اله الا انا فاعبدنی و اقم الصلوة لذکری



انسان های برتر و بالاتر از خود را درک می کند. این انسان های برتر و بالاتر از موسی در آن تفکرات، یکی ابراهیم خلیل و دیگر، پیغمبر اسلام و ائمه اطهار، چهارده نفر معصوم هستند. آنها مقربین و مقدسین درگاه خدا هستند که در سایه ادراک مقام آنها موسی می تواند با خدای خود تماس بگیرد. زیرا حقیقت این است که انسان در طریق تکامل به وسیله انسان های برتر و بالاتر از خود از خدا فیض می گیرد و آن انسان های برتر و بالاتر، واسطه فیض رسانی می باشند.

در این جا کلمات "فوق احساس کروبین، فوق غمائم النور، فوق تابوت الشهاده" مربوط به ماوراء طبیعت و مقام همان مقدسین و فرشتگان است.

عالم فرشتگان را عالم نور و عالم کروبین و عالم شهادت می نامند زیرا در آن عالم همه چیز در نظر انسان مکشوف و قابل مشاهده است. معلومات انسان در آن جا ذهنی و فکری نیست بلکه عینی و حضوری می باشد. یعنی انسان دانشمند آن چه را می داند، می بیند و آن چه را می بیند، می داند. از این جهت که همه چیز قابل مشاهده است، آن عالم عالم شهود است و از این جهت که جهان نور و علم است و بین نور حسی و نور علمی وحدت پیدا می شود و آن انوار بین انسان ها و خدای انسان ها حجاب واقع شده است، از آن تعبیر به "غمائم" شده است، زیرا غمام به معنای ابر است. ابرها گاهی از اجتماع بخارها تشکیل می شود و گاهی هم از برخورد انوار، مانند راه شیری و یا کهکشان ها که از آنها تعبیر به "سحابی" می شود، با این که آنها گاز و بخار نیست بلکه شعاع نور ستارگان است. در آن حالات تفکر، که موسی عظمت خدای خود را درک می کند، خدا را فوق آن انوار علمی و عینی احساس می نماید.

و چون در تفکر انسان، نور و نار توأم با یکدیگر است از آن انوار تعبیر به ستون آتش هم شده است. و در همان سرزمین طور سینا "جبل حوریث" هم قرار گرفته است زیرا موسی در دو جا با خدا تماس داشته که در یکی از آن دو، به نبوت مبعوث شده و در جای دیگر با خدا مناجات داشته است. و در همان بیابانی که به نبوت مبعوث شده و شجره نورانی را دیده است، آن جا را "وادی مقدس و بقعه مبارکه و طرف راست کوه طور" نامیده اند. این اسماء سه گانه، یعنی وادی و بقعه و طرف راست کوه طور، نام همان بیابان در صحرای سینا و طرف راست کوه طور سینا بوده است که در آن جا درخت سبز نورانی در برابر موسی جلوه گر شده است.

این شجره گرچه به نظر حضرت موسی یک درخت سبز نورانی جلوه کرده و موسی را به تعجب واداشته که چگونه نار و نور با درخت سبز توامان شده، ولیکن شجره‌ای بوده که به نظر موسی آورده‌اند نه درختی در آن بیابان مانند این درخت ها، که برای دیگران هم قابل مشاهده باشد. در هر صورت این قسمت از عبارات تماما مربوط به شب بعثت حضرت موسی و سرزمین بعثت و مشاهدات او در شب بعثت است، که از نظر حسی و عینی سرزمین مقدس، و از نظر فکری و روانی شجرهٔ نبوت و ولایت و مقدسین و مقربین درگاه خداوند متعال می باشد.

در جملات بعد، از معجزاتی سخن می گوید که در سرزمین مصر به حضرت موسی داده است. ظاهرا بعثت موسی در همان صحرای سینا در طرف راست طور سینا اتفاق افتاده، و موسی بعد از مبعوث شدن به نبوت ماموریت پیدا کرده به طرف مصر کوچ کند. صحرای سینا در شمال شرقی سرزمین مصر واقع شده که از آن جا از شمال دریای احمر می گذرند( شمال دریای احمر به وسیلهٔ کانال سوئز بعدها به دریای مدیترانه وصل شده است). در این جا شواهدی در دست است دالّ بر این که موسی پس از بعثت به نبوت، با زن و بچه خود به سرزمین مصر رفته است. زیرا این بعثت پس از جدائی از شعیب پیغمبر و حرکت از مدائن به سرزمین فلسطین واقع شده، و در آن جا که مبعوث به نبوت شد ماموریت پیدا کرد به سوی مصر برود.

بعضی ها با استدلال به آیه "فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ" گفته‌اند ایشان ماموریت پیدا کرده محبت زن و بچه را از دل بیرون کند و آنها را به خدا بسپارد؛ ولیکن این آیه شریفه منافات با این ندارد که زن و بچه خود را همراه برده باشد. مخصوصا این که از خداوند متعال تقاضا کرده است برادرش هارون را به معاونت او برگزیند، و برادرش هارون در سرزمین مصر بوده است. پس موسی از آن مکان که شمال شرقی سرزمین مصر بوده به سوی مصر حرکت کرده، و چون در دربار فرعون بزرگ شده به تمام خصوصیات قاهره و مسائل مربوط به آن آگاهی داشته است.

در این جا بد نیست که توضیح بیشتری در اطراف معانی و مظاهر این عبارات در تفکرات ایمانی حضرت موسی علیه السلام داده شود.

انسان همچون جهان آفرینش در وجود خود بیابان هایی را طی می کند. در آن بیابان ها با حیوانات وحشی و درندگان و علف ها و درخت های جنگلی برخورد می کند، و نیز در همین بیابان وجود خود به کوه ها و نهرها و دریاها و باد و بوران و طوفان و همه چیز رو به رو می شود. در واقع اگر بتوانیم ارتباط جهان را با انسان کشف کنیم خواهیم دید که خداوند از آن چه در وجود انسان آفریده، نمونه‌ای هم در جهان آفرینش خلق کرده است. نظر به این که انسان در ابتدای تفکرات و تعقلات و دید و بازدیدها از موجودیت خود غافل می شود و به غیر خود می پردازد برای رفع این غفلت، خداوند سرراه بینائی و بصیرت او از آن چه در وجود او خلق کرده نمونه‌ای پیش پای او قرار داده تا از طریق همین نمونه‌ها راه به سوی خود را پیدا کند و از بیابان آفرینش به شهر وجود خود سفر نماید، آنگاه آن چه را خدا آفریده در خود بیابد و از راه خودیابی به خدایابی انتقال پیدا کند. زیرا حقیقتا می توان گفت که آفرینش راهی است به وجود انسان، و وجود انسان راهی است به سوی آفریننده، و بدون راهپیمایی رسیدن به مقصد ممکن نیست. از این رو تعبیرات و تفسیر آیات قرآن و عبارات دعا تذکر و یادآوری به چیزهائی است که در عالم خلق شده است. آیات قرآن ما را به کوه و دریا و صحرا و درخت و جنگل هدایت می کند، که این هدایت را "تفسیر" می نامند. و باز آن چه در آفرینش قابل مشاهده است، که قرآن ما را به آنها ارجاع می دهد، همه این ها راه تذکر و یادآوری حقایقی است که در وجود انسان قرار گرفته، که آنها را "تاویل قرآن" می نامند. مثلا کلمه "جبال" در آیات قرآن تذکر و یادآوری به کوه ها می باشد و باز این کوه ها و صحراهای آفرینش انسان را به کوه ها و صحراها و دریاها می نامند. و باز تمامی کوه ها و دریاها می نامند، که در تفکر انسان قرار گرفته انسان را به وجود خدا و ذات او و صفات او راهنمایی می کند، که آنها را "حقیقت قرآن" می نامند. همه جا آیات قرآن به مظاهر طبیعت تفسیر شده و به حقایقی که در وجود انسان نهفته است تاویل شده است. پس پیغمبران که پیشروان حرکت قافله از میدان طبیعت به شهر وجود انسان هستند و اولین نفراتی می باشند که در راس کاروان علم و دانش به این شهر نامتناهی وارد می شوند، اولین افرادی هستند که مظاهر و مناظر شهر وجود انسان را مطالعه نموده، آن چه در آنجا است می بینند و می دانند و می یابند.

در سرزمین وجود انسان، مانند جهان آفرینش وادی ها و کوه ها و دریاها وجود دارد و در این وادی ها علف های نافع و مضر و درخت های بد میوه و یا پرمیوه و امثال آنها فراوان است. اولیاء خدا در شهر وجود انسان از نظر عظمت و برتری که بر سایر افراد بشر دارند مانند کوه های سر به فلک کشیده هستند. همان طور که این کوه های سر به آسمان کشیده از فضای محیط به خود و از ابرها برف و باران و سایر ارزاق بشر را می گیرند، آن کوه های سر به فلک کشیده در علم انسان هم از دریای وجود خدا فیض و برکت و آب حیات می گیرند و آن فیوضات و برکات را به سوی جمعیت ها که در نقش بیابان و جنگل و گیاهان هستند سرازیر می کنند. به تعبیر دیگر، در این شهر وجود انسان، اولیاء خدا در نقش ستارگان و ماه و خورشیدها هستند که با علم و دانش خود افکار بشر را روشن می کنند.

تمامی تعبیرات در این قسمت از دعای سمات مربوط به همان شخصیت های بزرگ آسمانی می باشد که در فضای تفکر و تعقل از آنها تعبیر به کوه و دریا، درخت طوبی و شجره طیبه شده است. در این جا وادی مقدس آن قسمت از تفکرات ایمانی حضرت موسی است که در جهان وجود خود به خدا می نالد و از او می خواهد که درهای خیر و برکت به روی او باز شود. در این تفکرات خداوند او را به ولایت اولیاء خود مربوط می کند و حضرت موسی از طریق کشف نقائص وجودی خود و عظمت وجود خدا چنین درک می کند که بایستی در این فاصله واسطه ای باشد که فیض الهی را به او برساند. خداوند آن واسطه ها را گاهی به صورت شجره نورانی و گاهی به صورت ستونی از نار و نور و گاهی به صورت کوهی که به آسمان وجود خدا سرکشیده و از آن دریای دانش و بینش فیض و برکت می گیرد به موسی معرفی نموده و موسی این واسطه ها را در تفکرات خود کشف نموده به آنها متوسل می شود و با کوله باری از علم و دانش و جواهرات گرانبهای علم و حکمت ماموریت پیدا می کند برای نجات بنی اسرائیل از سلطه فرعون به سوی مصر حرکت کند. خدا خود می داند برای انسان هائی که می توانند به شهر وجود انسان از خط ایمان حرکت کنند چه مظاهری و چه متاع های گرانبهائی در این شهر وجود دارد، که از ورود به این شهر تعبیر به تولد دوم شده است. تولد اول ورود به شهر جهان آفرینش، تولد دوم ورود به جهان علم و حکمت و ایمان، و کشف مظاهر علم

و حکمت و کوه های عظمت و قدرت و دریای دانش و بینش. در این شهر است که خداوند در معرفی آنها در سوره های "انفطار و انشقاق" مطالب عمیق و عجیبی به کار برده است که می فرماید: "اذا الكواكب انتشرت" "اذا البحار فجرت" "اذا الشمس كورت". و سواى آنها تعبیرات دیگری که فقط در وجود انسان مصداق پیدا می کند و خداوند پیش از آن که در این آیات، کوه و دریای جهان طبیعت را معرفی کند کوه ها و دریاهاى وجود انسان را و بعد از آن، وجود خود را معرفی می کند. مولی امیرالمومنین (ع) در این رابطه با شناخت خلقت انسان و اسراری که خدا در این خلقت نهفته و پنهان کرده است می گوید:

"أَتَزَعَمُ أَنْكَ جَرْمٌ صَغِيرٌ وَ فَيْكَ أَنْطَوَى الْعَالَمِ الْأَكْبَرِ دَوَائِكَ فَيْكَ وَ مَا تَبَصَّرُ وَ دَائِكَ مِثْلِكَ وَ مَا تَشْعُرُ وَ أَنْتَ الْكِتَابُ الْمَبِينُ الَّذِي بِأَحْرَفِهِ يَظْهَرُ الْمَضْمَرُ".

مولی (ع) در این اشعار خود به انسان اصالت می دهد و جهان آفرینش را شاخه و برگى از شجره وجود انسان می داند. انسان را در وجود خود از جهان مستغنی دانسته و جهان را به وجود انسان محتاج می کند که می فرماید: همه دردهائی که در وجود تو پیدا می شود از وجود خودت سرچشمه می گیرد و باز دواى همه این دردها در وجود خودت می باشد و تو آن کتاب مبین هستی که تمامی جهان آفرینش در گوشه ای از جهان وجود تو قرار گرفته و آفرینش نقطه ای در بی نهایت وجود تو است.

موسى (ع) در این رابطه و در این حالات کشف، که به شجره ولایت اولیاء خدا مربوط شده و فیض و قدرت خدا را درک نموده است جرأت و شجاعت پیدا می کند که با عصای چوپانی خود با ابرقدرت زمان به مبارزه برخیزد و ضعفا را از سلطه اقویا نجات دهد. پس از یک چنین کشفیات و مشاهدات و درک عظمت و قدرت خداوند متعال ماموریت پیدا می کند به سوی مصر برود، که در این ماموریت یک چنان آیات و عجایبى به وسیله او در مصر و در ارتباط با فرعون بروز و ظهور می کند.

ذنبالهُ آیات و عجایبى که در آن خداوند متعال علائم بعثت موسی را شرح می دهد آیات و عجایب دوران رسالت او را گزارش می دهد.

## بخش هفتم

## دوران رسالت حضرت موسی و عجایب آن

در این جا می توانیم دوران زندگی موسی را از بعثت تا وفات به سه بخش تقسیم کنیم، که در هر بخشی آیات و عجایب مربوط به آن بخش روشن می گردد.

بخش اول: آیات و معجزات مربوط به بعثت که در صفحات گذشته ضمن تعبیرات وادی مقدس و کوه طور ذکر شد.

بخش دوم: آیات و معجزات دوره رسالت و ماموریت در مبارزه با فرعون و نجات بنی اسرائیل تا خروج از مصر.

بخش سوم: آیات و معجزات مربوط به تشکیل امت و مدیریت بنی اسرائیل.

در این قسمت آیات و معجزات مربوط به رسالت حضرت موسی ذکر می شود. قبلا این حقیقت معلوم گردد که حضرت موسی در قیام و دعوت خود یار و یاورى نداشته است که به کمک آنها بتواند با فرعون مبارزه کند. مبارزه او تماما با وقوع معجزات صورت گرفته نه با جنگ و قتال؛ زیرا بنی اسرائیل زیر سلطه فرعون آن قدر ضعیف و ذلیل بوده اند که شاید اگر از آن بردگی نجات پیدا می کردند مالک قوت یک ماه و یک روز خود هم نبوده اند و همچنین قدرت کار و کارگری و تولید ارزاق و یا تمکن این تولید در آنها وجود نداشته است.

زندگی بنی اسرائیل از زمانی که از کنعان به مصر در زمان سلطنت یوسف (ع) کوچ کردند در دو بخش خلاصه می شود:

## دوران عزت و سروری بنی اسرائیل و دوران ذلت و بردگی آنها

ابتدا بنی اسرائیل به برکت یوسف صدیق و دوران سلطنت او در نظر قبطیان خیلی عزیز و محترم شناخته شدند. آن چنان که تا حدی به خود محوری گرائیدند و خود را به دلیل انتساب به حضرت یوسف و ابراهیم خلیل، نژاد بهتر و برتر و مورد احترام و عزت شناختند. براساس این تفکر به خود پسندی و ناز پروری (لوسی و نری) گرایش پیدا کردند و خود را مستحق دانستند که مردم را در استخدام خود درآورند و بار زندگی خود

را به دوش آنها بگذارند. البته نه به کیفیت استخدام و استثمار ظالمانه، بلکه خود را در برابر مردم در وضعی قرار دادند که مطلوب و محبوب آنها باشند و مردم براساس همان مطلوبیت و محبوبیت، خود را ملزم به خدمت آنها نمودند. وضع بنی اسرائیل در برابر قبطیان چنان شد که می توان گفت در روزگاری مورد پرستش قبطیان واقع شدند تا جایی که افراد آنها را با تخت روان از جایی به جایی حرکت می دادند.

این وضع براساس محبوبیت بنی اسرائیل ادامه پیدا کرد تا روزگاری که مورد حسادت قبطیان قرار گرفتند و کم کم قبطیان به جای بنی اسرائیلیان نشستند و قدرت و سلطنت را قبضه نمودند. بنای رقابت و حسادت با بنی اسرائیل را گذاشتند تا به کلی آنها را از صحنه زندگی بیرون کردند و آن عزت و عظمت روزگار گذشته را که بنی اسرائیل براساس محبوبیت نژادی خود پیدا کرده بودند از آنها ربودند.

از آن جا به بعد دوره دوم زندگی بنی اسرائیل شروع شد، که چون نتوانستند در دوران محبوبیت خود اشتغال به کار و کشاورزی و کارهای تولیدی دیگر داشته باشند تا خود کفا شوند قهرا در دوران دوم به ذلت و بردگی افتادند؛ قبطیان در جهت مخالف عزت دینی و توحیدی بنی اسرائیل آنها را به ذلت کشانیدند تا روزگاری که سلطه فرعونیان به اوج خود رسید، چنان که برای ادامه بردگی بنی اسرائیل، مردان و پسران آنها را ذبح نموده و دختران آنها را زنده نگه می داشتند.

### حالات روانی بنی اسرائیل در زمان بعثت آن حضرت

در این روزگار که خداوند موسی را برای نجات بنی اسرائیل از سلطه فرعونیان مبعوث کرد بنی اسرائیل در انتهای ضعف و ذلت قرار گرفته، نه از نظر مالی و بدنی و نه فکری و دانائی، قدرت مقاومت و مبارزه با فرعونیان در آنها نبود. از این رو ایجاب می کرد که موسی به کمک معجزات و اراده مستقیم الهی، بدون مداخله انسان ها بنی اسرائیل را از سلطه فرعونیان نجات دهد. لذا اولین قدم مبارزه موسی با فرعون تا آخرین قدم با معجزات شروع شد.

در همان شب بعثت، خداوند موسی پیغمبر را مطمئن کرد که رمز قدرت و عظمت خود را در عصای او قرار داده است. شب بعثت آنگاه که از داخل انوار شجره کوه طور با موسی سخن گفت و خود را معرفی کرد که پروردگار تو هستم به جز من خدایی نیست. بندگی

خدای خود را اختیار کن و خود را آماده کن به سوی فرعون بروی و بنی اسرائیل را نجات دهی؛ برای نشان دادن رمز قدرت و عظمت خود به موسای پیغمبر به او فرمود: که آن چیست که به دست راست خود گرفته‌ای و با آن چه کارهائی انجام می دهی؟ موسی گفت عصای چوپانی من است که با آن گوسفندان خود را می رانم و برای آنها از درختان برگ می ریزم و حوائج دیگری که به آن دارم.

خداوند به موسی فرمود: عصای خود را بیانداز تا ببینی چه می شود. موسی عصای خود را انداخت که ناگاه به صورت اژدهائی عظیم الجثه درآمد آن چنان که موسی هم به خوف و وحشت افتاد. خداوند به او فرمود نترس که این در دست تو عصا است و برای دشمن تو اژدها می باشد. پس از آن که موسی به طرف عصای خود رفت دید که فقط چوب خشکی بیشتر نیست موسی اطمینان پیدا کرد که لطف و اراده خدا همراه اوست و او را از مهالک نجات می دهد.

با اطمینان کامل حرکت کرد، به مصر و به دربار فرعون شتافت.<sup>۱</sup> مدتی طولانی در اطراف آن دربار بود که او را راه نمی دادند به سوی فرعون برود. بالاخره او را راه دادند و در برابر فرعون قرار گرفت. پس از کمی احتجاج و دعوت به قبول ربوبیت خداوند متعال از نظر این که فرعون با عقل و منطق سر و کار نداشت و موسی نتوانست از مسیر حجت و احتجاج عقل او را ملزم به قبول دعوت خود کند گفت من برای رسالت خود دارای معجزه هستم. فرعون گفت: معجزه خود را بیاور ببینم موسی عصای خود را انداخت که به صورت اژدهائی عظیم جلوه نمود آن چنان که فرعون نتوانست برابر آن معجزه مقاومت کند. خود و تاج و تخت خود را در کام اژدها مشاهده کرد. فرعون در این حال به شدت مرعوب قدرت موسی قرار گرفت اما باز هم نخوت و تکبر او اجازه نداد که تسلیم حق شود و بنی اسرائیل را از بردگی آزاد کند. مبارزه موسی و فرعون فقط به همین منظور بود که فرعون بنی اسرائیل را از سلطه و بردگی خود آزاد کند. موسی به فرعون نگفت که بایستی ایمان به من بیاوری و این سلطنت و تاج و تخت خود را رها کنی، فقط از او تقاضا کرد که بنی اسرائیل را از سلطه خود آزاد کند بطوری که اگر فرعون آنها را آزاد گذارد دیگر موسی به فرعون و تاج و تخت او و ایمان و عقیده او کاری ندارد.



دعوت خداوند تبارک و تعالی به وسیله پیغمبران همه جا از مسائلی شروع می شود که دعوت شدگان تحمل آن را داشته باشند و قبول دعوت برای آنها آسان باشد. شاید اگر موسی به فرعون می گفت بایستی به من ایمان بیاوری و اطاعت مرا بپذیری فرعون نمی توانست تحمل کند و خود را به اطاعت موسی ملزم کند، و شاید اگر به او می گفت از این ادعای ربوبیت دست بردار و به اطاعت خدا در آی، فرعون قدرت رها کردن موجودیت خود و ادعای خود را نداشت، و شاید خود او هم قبول کرده بود که رب اعلای مردم است؛ آن چنان که ادعا کرده بود و آن ملت سفیه و ضعیف آن دعوت را پذیرفته بودند. گاهی انسان ادعای بی جایی می کند و خود را در مقام مخصوصی می بیند و مردم ادعای او را می پذیرند و در برابر ادعای او تسلیم می شوند. ادعای جاهلانه او و قبول آن ادعا از جانب مردم موجب می شود که حقیقت مطلق بر هر دو طایفه مجهول میشود و خیال می کنند چنان هستند که ادعا کرده اند. از این رو موسی حتی به فرعون نگفت که تو خدا نیستی و ادعای بی جا نموده ای فقط به او گفت من رسول خدای رب العالمین هستم. خدائی که آسمان ها و زمین را آفریده است فقط حرف بجا و ساده ای به فرعون تذکر داد و گفت بنی اسرائیل را به من واگذار کن تا من آنها را از این شهر و دیار خارج کنم و به وطن اصلی خودشان برگردانم. فرعون همین دعوت ساده را قبول نکرد و حاضر به آزادی بنی اسرائیل نشد، چه این که آنها را به دلیل ضعف و ناتوانی بردگان خود می دانست.

### فرعون در برابر موسی احساس ضعف می کند

فرعون که مرعوب موسی شده بود و معجزه عجیب او را مشاهده کرد با اطرافیان خود به مشورت پرداخت و از آنها رای خواست که با موسی چه کند. آنها دیدند که از راه مبارزه نمی توانند وارد شوند زیرا موسی قدرت عجیبی دارد. خیال کردند ساحر است! به فرعون گفتند که تمامی ساحرها را جمع کند و آنها از راه سحر با موسی به معاوضه و مقابله برخیزند. تمامی ساحرهای دنیای آن روز را به میزانی که می شناختند جمع نمودند و ساحر درجه یک ممتاز زمان هم با آنها بود. روز معین و میدان معینی ترتیب دادند تا هر دو طرف رقیب هنر خود را به نمایش درآورند. ساحرها با ابزار سحری خود در آن میدان جمع شدند. قرار شد اول آنها سحر و هنر خود را به نمایش بگذارند و بعد موسی هنر

خود را نمایش دهد. چنانکه خداوند در قرآن می فرماید، سحر عظیمی در میدان به وجود آوردند و مردم را به ترس و وحشت انداختند. موسی از این که مشاهده کرد مردم مرعوب و مجذوب سحر آنها شده‌اند و ساحران را برتر و بالاتر می دانند به وحشت افتاد، مبادا پیش از آن که معجزه خود را به نمایش در آورد و مردم به قدرت الهی آگاهی پیدا کنند بر موسی بتازند و او را از بین ببرند. در این موقع که گرفتار وحشت درونی شده بود، خداوند به او وحی فرمود که نترس تو برتر و بالاتر هستی. در این جا عصای خود را رها کرد و به ناگاه اژدهای عظیمی شد و تمام ابزار و آثار سحر و جادوگری را که به میدان آورده بودند بلعید، آن چنان که هیچ اثری از آنها باقی نماند. مردم آن چنان ترسیدند و رمیدند که بسیاری از افراد ضعیف زیر دست و پا ماندند و مردند.

ساحرها که به رموز سحر آشنائی کامل داشتند دانستند که موسی ساحر نیست و او یک پیغمبر معجزه گر است، از این رو تمامی آنها ایمان به موسی آوردند و در معرض قتل و تهدید فرعون قرار گرفتند. فرعون به آنها گفت شما قبلا با یکدیگر توطئه کرده‌اید که با دولت و مملکت بجنگید. من شما را می کشم و به دار می آویزم. آنها قرص و محکم ایستادند و گفتند اگر هم ما را بکشی فقط چند روزی ما را از حیات و زندگی دنیائی محروم می کنی، در زندگی آخرت پیروزی با ماست که از تو انتقام می گیریم.

فرعون در برابر موسای نیرومند و قدرتمند قرار گرفت. مشاهده کرد که هر روز نیروی او و نفوذ او در قلب مردم بهتر و بیشتر می شود و ترسید اگر بنی اسرائیل را آزاد بگذارد آنها به همراه موسای پیغمبر قدرت نیرومندی شوند و فرعون را از پای درآورند. از این رو دعوت موسی را اجابت نکرد و از آزاد کردن بنی اسرائیل امتناع ورزید، و از جانب خدا مقدر شد که قبطیان در فشار مصیبت ها و ابتلائی که به امر خدا و به خواهش موسی برای آنها مقدر می شود قرار گیرند، موجباتی فراهم گردد که شاید بنی اسرائیل را آزاد کنند و یا این که این مبارزه به انتهای برسد.

### معجزات نه گانه حضرت موسی (ع)

در این دعای شریفه، آیات نه گانه‌ای را ذکر می کند که خداوند تعالی به موسی داد و با آن آیات، فرعون را در برابر موسی به زانو درآورد. آیات نه گانه عبارتند از:

یکم: اژدها شدن عصا در برابر فرعون، که هنگام دعوت در برابر او ظاهر ساخت و فرعون گمان کرد که سحر است، ساحرهای مملکت را به مبارزه با او دعوت نمود. دوم: همان اژدها که در میدان نمایش سحر، تمامی اسباب و ابزار ساحران را بلعید و آنچنان قبطیان را مرعوب خود ساخت.

سوم: طوفان. پس از روشن شدن وضع ساحرها و مغلوب شدن آنها و ایمان آوردن به حضرت موسی، فرعون موظف بود که ماموریت حضرت موسی را از جانب خدا قبول کند و بنی اسرائیل را از بردگی آزاد نموده به او بسپارد، ولیکن فرعون به تکبر و سلطه خود ادامه داد و از تسلیم نمودن بنی اسرائیل امتناع ورزید. در این جا موسی به خدا نالید که پروردگارا: "انک آتیت فرعونَ و ملاءَ زینةً و اموالا فی الحیوة الدنیا ربنا لیُضَلّوا عن سبیلک. ربنا اطمس علی اموالهم و اشدّد علی قلوبهم فلا یومنوا حتی یروا العذاب الالیم"<sup>۱</sup>

پروردگارا تو این همه قدرت و ثروت به فرعونیان و قبطیان بخشیده‌ای تا مردم را از راه تو برگردانند و گمراه کنند. پروردگارا، مال و ثروت آنها را محو و نابود کن و دل های آنها را سخت و محکم فرما تا نتوانند ایمان بیاورند تا این که عذاب الیم و دردناک تو را ببینند.

بر مبنای خواهش حضرت موسی خداوند مقرر فرمود که فرعونیان را در فشار و مضیقه ابتلائات و یا انتقامات قرار دهد شاید پیش از آن که محکوم به کفر و هلاکت ابدی شوند متنبه شوند و بنی اسرائیل را از سلطه خود آزاد کنند. خداوند در معرفی ابتلائات خود می فرماید:

"فَأرسلنا علیهم الطوفانَ والجرادَ والقُمَّلَ والضفادعَ و الدَّمَ آیاتٍ مفصّلاتٍ"<sup>۲</sup>. خداوند ابتدا قبطیان را به طوفان شدید مبتلا کرد که در این طوفان رود نیل طغیان نمود زندگی و اموال آنها را فرا گرفت و در محاصره باد و باران و سیلاب شدید قرار گرفتند آن چنان که مستاصل شدند و دانستند که ابتلای آنها به این طوفان و باد و باران در اثر نفرین موسی پیغمبر است، زیرا مشاهده کردند که قبطیان سخت به باد و طوفان مبتلا شده‌اند در حالی که اسرائیلیان در رفاه و آسایش کامل به سر می برند.

<sup>۱</sup> یونس، ۸۸

<sup>۲</sup> اعراف، ۱۳۳ الی ۱۳۶

در این استیصال، فرعون زمامدار دولت به حضرت موسی پناهنده شد و قول داد که اگر آنها را از طوفان و باران نجات دهد، بنی اسرائیل را از سلطه خود آزاد کند. موسی در برابر این قول و قرار از خداوند متعال خواهش نمود که طوفان را برطرف نماید، و خداوند بلای طوفان را از آنها برداشت ولیکن آنها عهد خود را شکستند و به فشار و سلطه خود بر بنی اسرائیل ادامه دادند.

**آیت چهارم:** وقتی که موسی مشاهده کرد عهد و پیمان خود را رعایت نکردند از خداوند متعال خواهش کرد عذاب را به شکل دیگری بر آنها ادامه دهد. در این جا خداوند آنها را در معرض هجوم ملخ ها قرار داد. ملخ های فراوان خلق شدند و به زراعت ها و اموال آنها حمله نمودند، آن چنان که لباس های تن آنها و پوست و برگ درختان آنها را خوردند. و باز قبطیان در استیصال کامل قرار گرفته به موسای پیامبر پناهنده شدند که اگر این بلا را برطرف کند بنی اسرائیل را آزاد گذارند.

"لئن كَشَفْتَ عَنَّا الرِّجْزَ لَنُؤْمِنَنَّ لَكَ و لَنُرْسِلَنَّ مَعَكَ بَنِي إِسْرَائِيلَ. فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمْ الرِّجْزَ إِلَىٰ أَجَلٍ هَمَّ بِالْغَوَةِ إِذَا هُمْ يَنْكُثُونَ" پس از آن که ما آن بلای بزرگ را از آنها برطرف ساختیم باز پیمان خود را شکستند و ایمان به موسی نیاوردند.

**آیت پنجم:** پس از گذشت مدتی که به سلطه خود ادامه دادند خداوند آنها را در معرض هجوم شپش ها قرار داد. شپش در تن آنها روئید که چون دست در میان تن خود می بردند قبضه قبضه شپش ها را کنار می ریختند. در استیصال کامل قرار گرفتند و به موسی پناهنده شدند و تاکید کردند که اگر بلا را برطرف سازد بنی اسرائیل را آزاد گذارند ولیکن پس از آزادی و رهائی از آن مصیبت کمرشکن باز هم به سلطه خود ادامه دادند و بنی اسرائیل را آزاد نگذاشتند.

**آیت ششم:** گرفتار قورباغه ها شدند. خداوند آن چنان قورباغه ها را فراوان آفرید و به آنها حمله ور ساخت که هر گاه کاسه غذا آماده می کردند بخورند، قورباغه ها هجوم می آوردند و مانع غذا خوردن آنها می شدند. نتوانستند خود را از شر قورباغه ها و سلطه آنها نجات دهند و برای مرتبه ششم به موسی پناهنده شدند که اگر بلا را برطرف سازد بنی اسرائیل را آزاد کنند، و بعد از رهائی و نجات از آن بلا در حالی که می دانستند بلاها

به نفرین موسی ظاهر شده و به دعای موسی از بین رفته‌اند بازهم به سلطه خود ادامه دادند و عهد خود را با موسی شکستند.

**آیت هفتم:** خداوند تمام آب های آشامیدنی آنها را چه در رود نیل و چه آب های جوشیدنی از چاه ها، همه را در نظر آنها تبدیل به خون فرمود. هرگاه ظرفی را پر از آب کردند تا بیاشامند چنان می شد که گوئی ظرفی را پر از خون کرده‌اند. وحشت پیدا کرده و آب را کنار می ریختند. در محاصره تشنگی کامل قرار گرفتند، نتوانستند قطره‌ای از آب های آشامیدنی استفاده کنند و یا دست و لباس خود را بشویند، در حالی که می‌دیدند بنی اسرائیل در آزادی و آسایش کامل قرار دارند و آن بلاها و مصیبت ها متوجه آنها نمی شود. و باز عهد و پیمان خود را تجدید کردند که اگر از بلاها برهند بنی اسرائیل را آزاد گذارند، و چون بلا برطرف شد باز هم عهد خود را شکستند و به سلطه خود ادامه دادند.

**آیت هشتم:** ید و بیضاء

**آیت نهم:** عبور از دریای احمر و غرق شدن فرعونیان

این معجزات آیات نه‌گانه‌ای بودند که خداوند قبطیان را به آن مبتلا کرد ولیکن سودی نبخشید تا عاقبت همه آنها در دریا غرق شدند و به هلاکت رسیدند.

### سؤال در اطراف معجزات موسی و عدم ایمان مردم

در این جا ممکن است سوالاتی به وجود آید که چطور می شود بشریت تا این اندازه کند فهم و کند ذهن باشد که این همه بلاها را ببیند و باز هم ایمان به خدا نیاورد؟ چطور شد که قبطیان با این که می دیدند به نفرین و درخواست موسی بلاها پیدا می شود، و آنها را ملزم می کند برای برطرف شدن بلاها از دعای موسی و خواهش او استفاده کنند، به چشم خود دیدند که بلاها به تقاضای موسی شروع می شود و به تقاضای او برطرف می گردد، چرا متنبه نشدند و ایمان نیاوردند؟ آیا این عدم تنبه مربوط به طبع قلب و مانع الهی است که سر راه ایمان آنها پیدا می شود، و یا این که اساسا کودنی و کند فهمی تا این اندازه است که نمی توانند خود را در اطاعت خدا و قدرت او و یا قدرت پیغمبر ببینند و به خدا پناهنده شوند؟ و یا اگر عدم ایمان و یا عدم درک قدرت خدا مربوط به کند فهمی آنها می باشد که مانند حیوانات نمی توانند حوادث را به خدا

مربوط کنند و به خدا ایمان بیاورند، آیا می شود گفت که در این صورت گناه آنها چیست که نمی توانند بفهمند و نمی توانند ایمان بیاورند؟

جواب سوالات بالا این است که فهم ایمانی، که در اثر آن بتوانند به خدا پناهنده شوند در صورتی پیدا می شود که پس از ابلاغ فرمان الهی و رویت عظمت و قدرت خدا خودرایی خود را کنار گذاشته به خدا پناهنده شوند. به محض این که در دل آنها تقاضا و تمنائی به خدا و قبول دعوت او پیدا شود خداوند به آنها توفیق می دهد که ایمان به او بیاورند و در اطاعت پیغمبران قرار گیرند. ولیکن پیدایش ایمان به خدا به میزانی که بتوانند از دنیا بگذرند و از مرگ نهراسند و با فرعون زمان مبارزه کنند، بسیار مشکل است. همه جا در اکثریت مردم حب حیات بر ایمان و محبت خدا غالب می شود و انسان ها اگر در نهاد خود و درون خود کشتی نسبت به قبول خدا پیدا کنند آن کشتی و جاذبه مغلوب حب حیات می شود و باز هم در دایره حاکمیت طاغوت ها باقی می ماند. پس در تقدیر خدا واجب می شود در آن دایره ضربه ببینند و مصیبت ها را تحمل کنند تا جایی که شاید حیات دنیائی خود را که بر محبت خدا و ایمان به او غلبه پیدا کرده است از دست بدهند؛ زیرا لازم است بت هائی که مایه شرک به خدا بوده شکسته شود و از بین برود و انسان ها در دایره محبت و علاقه به خدا آزاد شوند شاید با شکسته شدن سدها بتوانند قدمی به سوی خدا بردارند. این بت ها که بزرگترین آنها حب نفس و حب حیات است فقط با مرگ و هلاکت، آن هم در دایره حاکمیت طاغوت ها شکسته می شود.

با این حساب ممکن است بگوئیم که انسان ها با شنیدن دعوت خدا و دیدن معجزات خواهی نخواهی عشق و علاقه ای نسبت به خدا و قبول حق در قلب خود احساس می کنند ولیکن از نظر این که آن عشق و علاقه مغلوب حب نفس و حب حیات است قدرت مبارزه به میزانی که بتوانند از خودی خود در راه خدا بگذرند پیدا نمی شود. به همین مناسبت خداوند بت ها را در دایره حاکمیت طاغوت ها می شکند، و شاید آن کمترین محبت و علاقه ای که به خدا پیدا کرده اند در زندگی آخرت برای آنها نافع و مفید باشد. چه خوب است ضربه ای بر انسانی که مغلوب حب نفس و حب جاه و مقام است وارد شود و در نتیجه، ایمان و علاقه او در دایره حب نفس آزاد گردد. لذا اگر هم

قبطیان در اثر شنیدن دعوت موسی و دیدن معجزات علاقه‌ای به خدا پیدا کرده باشند، که این علاقه امری قهری و طبیعی می باشد، ولیکن آن علاقه و محبت در برابر حب نفس و سلطه فرعون محکوم واقع می شود و اگر امید نجاتی برای آنها متصور باشد در زندگی دنیا قابل ظهور نیست؛ شاید در زندگی آخرت قابل ظهور باشد و لافل به میزان شمعی نور امید در دل آنها روشن شده باشد، که همان مایه نجات و سعادت است هرچند بعد از مدتی باشد که مبتلا به عذاب های آخرت شده باشند. از این رو مقدر است که آن اکثریت محکوم به حکم فرعون و گرفتار سلطه او هلاک شوند و اگر هم ذرةالمثقال امید و ایمان به خدا داشته باشند در زندگی آخرت از آن بهره‌برداری خواهند کرد. خداوند متعال در تقدیر حکیمانه خود گاهی برای بعضی انسان ها عذاب انتقامی ناپود کننده‌ای مانند سیل و زلزله و حوادث دیگر مقدر می کند، شاید در دل آن انسان های مبتلا به آن عذاب ها جرقه امیدی روشن گردد، و همان جرقه امید نافع به حال آنها در زندگی آخرت خواهد بود. چه این که خواهی نخواهی عذاب ها و مصیبت ها، مخصوصا آنگاه که غیر طبیعی و از نوع معجزات باشد نافع به حال انسان خواهد بود.

شاید هم خود فرعون با دیدن آن معجزات بتواند واقعیت موجودیت خدا را درک کند و بداند که قدرت قاهره‌ای ما فوق قدرت او و حاکم بر او وجود دارد. او پیش از تولد حضرت موسی آن همه کودک از بنی اسرائیل را ذبح کرد تا موسائی پیدا نشود، و دید که موسی پیدا شد و عاقبت به دست خود او روی زانوی او تربیت شد. و سیاست الهی به دست خود فرعون برای او دشمنی تراشید تا او را و سلطنت او را به هلاکت بکشاند. و فرعون مشاهده کرد که آن موسی در اثر ضعف و ناتوانی و سلطه فرعون به سوی مداین فرار کرد و در آن فرار وضع زندگی مادی او تا حد صفر و زیر صفر تنزل پیدا کرد، تا آن جا که برای سد جوع از علف های بیابان استفاده نمود، ولیکن خدا به قدرت قاهره خود به همان موسای ضعیف و ناتوان توانائی و قدرت داد که دو مرتبه با سابقه محکومیتی که داشت به سوی فرعون برگردد و با او مبارزه کند. فرعون و امثال او هر چند بسیار کودن و نادان باشند، خواهی نخواهی از مشاهده این معجزات به نیروئی که حاکم بر آنها و حاکم بر جهان طبیعت است آگاهی پیدا می کنند، هر چند که نتوانند آن آگاهی درونی را ظاهر سازند.

فرعون می بیند که آن موسی همراه معجزات و خارق عادات به سوی او برگشته است و او را دعوت به خدا و توحید می کند، و به دنبال آن دعوت، معجزات دیگری مشاهده می کند که گوئی کائنات و نیروهای طبیعت در اختیار حضرت موسی واقع شده، به فرمان او بلاها ظاهر می گردد و به اراده او برطرف می شود. خواهی نخواهی فرعون تمامی این واقعیت ها را درک می کند ولیکن حب جاه و حب نفس بر او غالب و مسلط است. رها شدن از اسارت نفس کاری است بسیار مشکل که رسول خدا (ص) آن را جهاد اکبر نامیده است. بایستی این بت بزرگ حاکم بر فرعون و هزاران نفر امثال او شکسته شود، شاید پس از آزادی از این حاکمیت بتوانند در خط ایمان و توحید و امید به خداوند متعال قدم بردارند. لذا در هر جا که فرعون در محاصره عذاب ها قرار می گیرد به موسی پناهنده می شود و از او خواهش می کند که از پروردگار خود بخواهد بلا را برطرف کند ولیکن بعد از برطرف شدن بلا باز هم هوای نفس نیرومند و قدرتمند است حاضر نیست که از کرسی قدرت به زیر آید و در حاکمیت موسی قرار گیرد. عاقبت به دریا کشیده می شود و وقتی که مشرف به غرق شدن است می گوید: "امنتُ برّ موسی و هارون" که ایمان برای دنیای او سودی ندارد، زیرا اگر هم آزاد شود باز هم به کفر خود ادامه می دهد؛ و حالا معلوم نیست که آیا فرعون و فرعونیان پس از دیدن این همه آثار قدرت و عظمت، امید و آرزویی به خدا پیدا کرده اند یا در همان کفر و کودنی از دار دنیا رفته اند؟!.

### دریا شکافی حضرت موسی و عبور از آن

از جمله معجزات عجیب و بی سابقه تاریخ دریا شکافی حضرت موسی و عبور دادن بنی اسرائیل، و به دنبال آن غرق شدن فرعون است. مطلبی که در این جا قابل توجه است یکی کیفیت دریا شکافی در تفسیر و تاویل و دیگر این که آیا آنها از دریای احمر به سوی فلسطین عبور کرده اند و یا این که از دریای نیل گذشته اند. همه جا شهرت دارد که موسی از رود نیل عبور کرده و فرعون هم در رود نیل غرق شده است ولیکن این شهرت ها با ظواهر آیات قرآن مخالف است. آیات قرآن طوری این دریا شکافی را تعبیر می کند که منطبق بر دریای احمر می شود و قابل انطباق به رود نیل نیست زیرا اولاً خبر



می‌دهد که موسی قوم خود را از قاهره به سوی شرق حرکت داد و فرعونیان هم برای تعقیب موسی به طرف شرق رهسپار شده‌اند و این دریائی که در شرق قاهره قرار می‌گیرد بحر احمر است نه رود نیل و اگر هم نیل و یا شاخه‌ای از آن در قاهره باشد و از قاهره بگذرد رودی است در قاهره و یا متصل به قاهره، و بر این معنا تطبیق نمی‌کند که موسی برای عبور از نیل به طرف شرق رهسپار شده باشد. به اضافه این که بر روی رود نیل که در اطراف قاهره قرار گرفته خواهی نخواهی گذرگاه یا پل هائی وجود داشته است که مردم برای عبور خود احتیاج به آن داشته‌اند. و علاوه بین خروج موسی و تعقیب او به وسیله فرعون چند روزی طول کشیده است، که طول این مدت مطابقت با رسیدن به کنار رود نیل که متصل به قاهره می‌باشد ندارد.

موسی (ع) با یک تاکتیک عجیب، طوری که فرعون از نیت او آگاه نشود قوم خود را ابتدا آماده نموده و در ساعت معینی از شهر خارج کرده است. گفته می‌شود که ابتداء به قوم خود از زن و مرد دستور داده که هرکدام از آنها به خانه همسایه قبطنی و یا ارباب قبطنی خود بروند، طلا آلات آنها را به عاریه بگیرند. به این وسیله مبلغ زیادی طلا و جواهر از قبطنیان به عاریه گرفته‌اند و فردا نیمه شبی و یا نزدیک به صبح از مصر خارج شده‌اند. فرعون هم قبطنیان را بسیج نموده، و گفته‌اند در حدود هفتصد هزار قبطنی را به تعقیب آنها حرکت داده است. شاید هم چنین بوده است که قبطنیان بیشتر برای گرفتن طلاها و جواهرات خود به تعقیب موسی و قوم او حرکت کرده‌اند. آماده کردن یک چنین جمعیتی و تعقیب بنی‌اسرائیل لااقل دو سه روزی طول می‌کشید و در این دو سه روز موسی که با بنی‌اسرائیل به طرف شرق قاهره و به سوی فلسطین و صحرای سینا حرکت کرده قهرا به کنار دریای احمر رسیده است. در این فاصله قبطنیان هم به تعقیب آنها تعقیب برخاسته و در نتیجه بنی‌اسرائیل بین دریا و صحرا قرار گرفته‌اند. در این جا که نه قدرت جنگیدن با فرعونیان را داشته‌اند و نه قدرت عبور از دریا، به موسی هجوم بردند که تو ما را به چنین مهلکه‌ای انداختی و با فرعونیان مبارزه کردی. اکنون ما یا بایستی یا در دریا غرق شویم یا به دست آنها کشته شویم. موسی به قوم خود دستور داد که شما از روی دریا حرکت کنید، خداوند آب را زیر پای شما محکم می‌کند تا غرق نشوید. در مقابل این دستور یکی دو نفر از یاران حضرت موسی که ایمان به او داشتند تجربه کردند و روی آب حرکت کردند ولیکن اکثریت که ضعیف‌الایمان بودند نتوانستند

این دستور را قبول کنند و به اجراء بگذارند. لذا مقدر شد که راه دریائی برای آنها درست شود. به فرمان خداوند تبارک و تعالی آب ها عقب رفت و خیابانی از دریا باز شد. اما از آنجا که بنی اسرائیل دوازده فرقه بودند و با یکدیگر به شدت رقابت داشتند مانع ورود یکدیگر به دریا شدند، یا از این جهت که می ترسیدند و می خواستند اگر کسی غرق شود از طایفه آنها نباشد و یا برای کسب افتخار یکدیگر را عقب می زدند. در نتیجه مقرر شد برای هر سبطی از آن دوازده سبط، یک خیابان باز شود. دوازده خیابان برای عبور از دریا باز شد و آب ها وسط خیابان ها همچون کوهی روی هم قرار گرفت.

دلیلی دیگر بر این که آنها از دریای احمر عبور کرده‌اند همین آیه شریفه است که خداوند آن آب های متراکم روی یکدیگر را به کوهی عظیم تعبیر می کند و می فرماید: "فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ كَالطُّودِ الْعَظِيمِ"<sup>۱</sup> یعنی هر قسمتی از آن آب ها مانند کوهی بسیار بزرگ روی یکدیگر قرار گرفت. این تعبیر دلالت می کند که لااقل عمق دریا حدود صد متر بوده و ارتفاع کوه های آبی لااقل صد متر و یا بیشتر بوده است، و یک چنین عمقی مطابقت با رود نیل ندارد. پس آنها از دریای احمر عبور کرده‌اند نه از رود نیل. آنها از قاهره به سوی صحرای سینا و فلسطین که حرکت کردند، انتهای دریای احمر که به دو شاخه تقسیم می شود( و بعدها در آن جا تُرْعَةُ سُوئِز و کانال سوئز به وجود آمد و آن را به دریای مدیترانه وصل کرد ) این شاخه از دریا سر راه آنها قرار گرفته بود. بنی اسرائیل گذشتند و فرعونیان در آن غرق شدند.

### کیفیت قرار گرفتن آب های دریا روی هم به وسیله روح مجرد

و اما کیفیت قرار گرفتن آب ها روی یکدیگر و جلوگیری از سیلان آنها مسلماً به این کیفیت نبوده است که آب ها یخ بزند و بین این کوه های یخی خیابان دریائی به وجود آید؛ هر چند که یخ زدن آب ها در آن شرایط معجزه است. شناخت کیفیت ضبط آب ها و قرار گرفتن آنها روی یکدیگر و جلوگیری از سیلان، توقف دارد بر این که انسان آشنائی به روح مجرد، که با آن روح تمام مواد عالم به یکدیگر جلب و جذب می شوند پیدا کند. ما می توانیم با توضیح ارتباط مواد عالم با یکدیگر نشانه‌ای از آن روح مجرد در اختیار

خوانندگان این مطالب و مباحث قرار دهیم تا بدانند چگونه مجردات بر مادیات حاکمیت دارد و مواد عالم به وسیله مجردات مهار می شود.

شما این حقیقت را می دانید و آگاهید که ذرات و مواد عالم به هر صورت و کیفیتی که هستند خواه به صورت اجسامی سخت مانند آهن و فلزات و یا اجسامی سست مانند خاک ها و آب ها و هواها، تمامی این اجسام به کیفیتی هستند که ذرات و مواد تشکیل دهنده آنها از یکدیگر فاصله دارند و در عین حال یکدیگر را مهار نموده جلب و جذب می کنند. مثلا مواد تشکیل دهنده آب ها و هواها را در نظر بگیرید؛ مواد آب که در ساختمان داخلی خود ترکیبی از اکسیژن و نیتروژن است و یا هوا که گازهای مختلف کنار یکدیگر قرار گرفته اند؛ این ذرات و مواد تشکیل دهنده آب و هوا از یکدیگر فاصله دارند. زیرا اگر ذرات به یکدیگر متصل باشند هرچه این اتصال بیشتر باشد اشتداد و استحکام آنها زیادتر می شود و بین مواد تشکیل دهنده فاصله ای باقی نمی ماند، و چون فاصله ای نباشد اجازه ورود و عبور جسمی را به خود نمی دهد. مثلا می توانید چوبی را وارد آب ها و هواها کنید ولیکن نمی توانید آن چوب یا میله را به داخل سنگی و یا آهنی فرو ببرید، با این که سنگ و آب و هوا هر سه جسمند و از ماده تشکیل شده اند. دلیل این که آب ها و هواها به میله آهنی اجازه عبور می دهند ولیکن سنگ ها اجازه عبور نمی دهند چیست؟ دلیلش این است که مواد تشکیل دهنده سنگ ها مترکم و متصل به یکدیگر هستند و فاصله بین آنها بسیار کم است ولیکن فاصله مواد تشکیل دهنده آب و هوا از یکدیگر زیاد است و در آن فاصله، اجسام دیگر داخل می شوند و مزاحمتی محسوس پیدا نمی شود. و باز از شما می پرسیم چرا با این که گازهای تشکیل دهنده آب و هوا از یکدیگر فاصله دارند به یکدیگر چسبیده اند و یکدیگر را جلب و جذب می کنند؟ چه چیز باعث شده گازهای هوایی و مواد تشکیل دهنده آن گازها در عین حال که از یکدیگر جدا هستند یکدیگر را نگه می دارند و بر یکدیگر فشار وارد می کنند؟ شما به هوای این طرف اطاق فشاری وارد می کنید و هوای آن سر اطاق تکان می خورد و یا خارج می شود با این که بین گازهای هوایی فاصله است و در این فاصله خلاء مادی وجود دارد. چگونه از این خلاء مادی ذرات آب و هوا بر یکدیگر فشار وارد می کنند و یا یکدیگر را در فاصله ای هر چند بسیار کم کنار خود نگه می دارند؟

آن چه مسلم است این است که بین مواد تشکیل دهنده هوا و آب خلاء مادی وجود دارد زیرا اگر این خلاء نباشد ملاء به وجود می آید و ملاء به معنای تراکم، نقیض خلاء می باشد. و در صورتی که مواد و ذرات تراکم پیدا کند جسمی بسیار سخت و محکم می شود که اجازه عبور و ورود چیزی به داخل خود نمی دهد. پس بین دو ماده تشکیل دهنده آب و هوا و یا خاک و اجسام سست دیگر خلاء است یعنی بین دو ماده تشکیل دهنده هوا یا آب ماده دیگری وجود ندارد.

یا به تعبیر اتم شکاف ها، داخل هسته اتم دو ماده به نام الکترون و پروتون هست. ماده ای که هسته مرکزی اتم را تشکیل داده پروتون، و ماده ای که کنار آن می چرخد را الکترون می نامند. اگر این دو ماده به یکدیگر متصل باشند و یک واحد را تشکیل دهند دلیل ندارد که یکی از آنها را پروتون و دیگری را الکترون نام گذاری کنیم، یکی از آنها مجذوب دیگری باشد که به دور آن بچرخد. آن چه نیروی است که با آن، پروتون ها الکترون ها را دور خود می چرخانند و کنار خود نگه می دارند؟ شما می گوئید نیروی جاذبه یا بار الکتریکی، و ما هم همین را می گوئیم ولیکن در این جا از شما سوال می کنیم که آن نیرو در ذات خود چیست و چه جنسیتی دارد؟ آیا جنسیتی از نوع ماده است؟ که در این صورت لازم است بین دو ماده خلاء مادی پیدا نشود، زیرا مواد عالم یک جنس و یک حقیقت بیشتر نیستند؛ و یا این که جنسیت نیرو چیزی سوای ماده است. اگر بگوئید بین دو ماده عدم مطلق است و چیزی وجود ندارد، ما می گوئیم از مسیر عدم مطلق ممتنع است که دو ماده و دو جسم روی یکدیگر تاثیر بگذارند و یکی دیگری را جذب کند. عدم مانند خود، عدم است قابلیت تأثیر و تأثر در آن یا به وسیله آن ممکن نیست. پس در آن جا بین مواد تشکیل دهنده آب و هوا و یا هر جسم دیگر، یک جنس غیر مادی وجود دارد که آن جسم مایه استمساک و ارتباط اجسام و مواد عالم به یکدیگر شده است. ما همان چیزی را که رابط بین ذرات و مواد عالم است و شما یا دیگران آن را نیرو می نامید، "روح" می نامیم. این روح و نیرو ممکن نیست که از جنس ماده باشد زیرا مادیات با یکدیگر تزاخم و تراکم پیدا می کنند و خلاء بین آنها از بین می رود. همین روح و یا نیروی که در فواصل بین ذرات و کرات قرار گرفته از نوع مجردات است.

مجردات یک اجناس غیر مادی هستند که بر ماده حاکمیت دارند، آنها را به یکدیگر نزدیک و یا از یکدیگر دور می کنند و بین آنها تزاخم و تراکم به وجود می آورند. با همین نیروهای مجرد ممکن است بتوانیم مواد عالم را در هر وضعی و صورتی که بخواهیم قرار دهیم.

ما می بینیم که آب ها طبیعتا سیال اند و به محض این که خلایی کوچک یا بزرگ بین دو قسمت از آب به وجود آید فوری آن خلاء را پر می کنند. خداوند به چه وسیله آب ها را روی یکدیگر مانند کوهی بزرگ و یا دیواری مرتفع قرار داد و بین دو قسمت از دریا یک چنان خلاء عظیمی به وجود آورد که آب ها از سیلان باز ماندند و نتوانستند آن خلاء را پر کنند. عامل این اعجاز یا وسیله و یا سببی که خداوند با آن آب های مایع را مهار می کند و نمی گذارد از جای خود تکان بخورد همان روح مجرد و یا نیروی مجرد است که الان هم ملکول های آب و یا هوا را در حد معینی نگه داشته است و نمی گذارد متراکم شوند و روی یکدیگر بریزند. این مجردات که از جنس ماده نیستند به وسیله انسان قابل تصرف نمی باشند یعنی ما انسان ها نمی توانیم در نیروها و مجردات و روح ها تصرف کنیم و با آن حاکمیت بر ماده پیدا کنیم. این قدرت مخصوص خداوند متعال است که او از ماوراء طبیعت حاکمیت بر طبیعت دارد و به هر کیفیتی که بخواهد آنها را تغییر می دهد .

پس به اراده خداوند متعال به وسیله همان نیروهای مجرد که در ماده جاذبه و حرکت به وجود می آورد، آب ها مانند کوه مهار شد و این نیروها همچون سدی عظیم و در عین حال نامرئی جلو آب ها را گرفت که جاری نشود و آن خیابان دریایی را پر نکند. با همین نیروی مجرد است که الآن تمامی کرات و عوالم آفرینش هر یک در جای خود مهار شده و بر طبق هندسه الهی حرکت می کند.

### نیروی مجرد از جنس روح و نور، عامل ارتباط بین موجودات

در تفسیر آیه: "رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا" امام هشتم (ع) می فرماید: این کرات آسمان روی پایه و ستونی قرار گرفته است که از جای خود ساقط نمی شود ولیکن شما آن پایه ها را نمی بینید. همانطور که ما نمی توانیم سنگی را در آسمان بدون وسیله یا پایه نگه داریم کرات آسمان مانند ماه و خورشید و ستارگان هم بدون وسیله در جای

خود نمی مانند بلکه پراکنده می شوند. خداوند با نیروهای مجرد آنها را مهار می کند و هر کدام را در جای خود نگه می دارد، مگر به میزانی که آنها را در مدار خود گردش دهد. لذا در آیه دیگر می فرماید: "انّ الله یُمسکُ السمواتِ و الارض ان تزولا..."<sup>۱</sup> یعنی خداوند کرات آسمان را در جای خود نگه می دارد که زائل نشود و اگر زایل شوند کسی بجز خدا نمی تواند آنها را حفظ کند.

نگهداری کرات به وسیله همان نیروهای مجرد است. نمونه نیروهای مجرد در وجود ما اراده ما می باشد که با آن، اعضای تن خود را حرکت می دهیم و دست خود را بالا و پائین می بریم. اگر همین نیرو به نام اراده که با آن دست خود را بالا و پائین می بریم بهتر و بیشتر در اختیار ما قرار گیرد می توانیم هر متحرکی را در جای خود متوقف کنیم.

<sup>۱</sup> فاطر، ۴۱= ان الله یمسک السموات و الارض ان تزولا و لئن زالتا ان امسکهما من احد من بعده انه کان حلیمًا غفورًا.

## بخش هشتم

## داستان سرگردانی قوم موسی(ع) در بیابان تیه

از جمله آیاتی که خداوند تعالی در باره موسی ذکر می کند داستان سرگردانی بنی اسرائیل در صحرای سینا و خود داری آنها از جنگ با فلسطینیان عمالقه است. موسی از جانب خداوند ماموریت داشت که با عمالقه بجنگد و سرزمین فلسطین را از آنها بگیرد زیرا آن سرزمینی بود که به وسیله ابراهیم خلیل تصرف و آباد شده بود. ملکیت آن سرزمین به ابراهیم خلیل تعلق داشت، که بعد از ابراهیم خلیل، بنی اسرائیل از طریق وراثت مالک آن می شوند. در فاصله بین حضرت یعقوب و موسی (علیهما السلام) که حدود چهار صد سال است، و بنی اسرائیل در این مدت ساکن مصر شده بودند بنی عمالیق کم کم آن سرزمین ها را غاصبانه تصرف کرده بودند. علاوه براین تصرف غاصبانه، عمالقه کافر و مشرک بودند و بنی اسرائیل اهل دین و ایمان به خدا. از نظر قضاوت الهی تمامی سرزمین ها ملک اهل ایمان است و کفار غاصبانه تصرف کرده اند، که اهل ایمان اگر قدرت پیدا کنند حق دارند تمامی نعمت هائی را که خدا در کره زمین آفریده است از تصرف کفار خارج کنند. دلیلش آیه ای است در سوره اعراف که خداوند می فرماید: "قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ..."<sup>۱</sup> یعنی چه کسی نعمت های خدا را در این زندگی دنیا برای بندگان خدا حرام کرده است؟ همه این سرزمین ها و نعمت ها برای مومنین خلق شده که روز قیامت خالص در اختیار آنها قرار می گیرد.

در این آیه خداوند می فرماید تمامی نعمت ها و روزی ها و سرزمین ها مال مومنین است و عاقبت در اختیار آنها قرار می گیرد.

## ضعف و ناتوانی قوم موسی در اثر بردگی

در آن روزگار بنی اسرائیل اهل ایمان بودند و عمالقه کافر بودند. بعلاوه فلسطین سرزمین ابراهیم خلیل بود و حق داشتند آن را از عمالقه بگیرند. ولیکن بنی اسرائیل که براساس سلطه فرعون ها مدت ها در بردگی به سر برده و گرفتار ضعف نفس شده بودند آمادگی

رزم با عمالقه را نداشتند. آنها این چنین انتظار داشتند که موسی همه چیز را نقد و آماده در اختیار آنها بگذارد. می گفتند همانطور که همه کارها تا امروز با معجزه درست شده است و ما کاری نکرده‌ایم، این شهرها هم با معجزه فتح شود. و معلوم نبود که اگر با معجزه فتح می شد آیا آنها لااقل قدرت خانه سازی و کشاورزی و تولید مصالح زندگی را داشتند و یا باز هم در انتظار این بودند که حضرت موسی لقمه آماده در دهان آنها بگذارد و آنها ببلعند. لذا از جانب خداوند مقدر شد که مدتی در آن بیابان حیران و سرگردان بمانند تا روح آزادی آنها تقویت شود و نسل دوم، نسل آزاد و شجاعی باشند تا بتوانند از طریق جنگ و مبارزه و کار و کوشش وسائل زندگی خود را تهیه کنند. در آن بیابان که فاقد وسائل تولید و کشاورزی بودند مقرر شد که آب و غذای آنها هم به کیفیت معجزه در اختیار آنها قرار گیرد تا روزی که قدرت کار و تولید در آنها پیدا شود.

در آن بیابان که فاقد منابع طبیعی از قبیل آب و کشاورزی و زمین زراعتی بود و آنها قدرت و یا معرفت خانه‌سازی نداشتند، مانند بچه‌های کوچک و ضعیفی بودند که به محض احساس گرسنگی داد می زنند و در انتظار پذیرائی پدر و مادر هستند. بالاتر از این، مانند کودکانی که وقتی چشمشان به اسباب بازی بچه‌های دیگر می افتد آنها نیز از پدر و مادر خود بازی و اسباب بازی می خواهند، بنی اسرائیل هم که چشمشان به روستائیانی افتاد که هر کدام بتی می پرستیدند از موسی خواهش کردند به هر کدام از آنها هم بتی بدهد آن را ببوسند و بپرستند. یک چنین اقوام ضعیف و ناتوانی را به چه کیفیت باید اداره کرد؟ آیا می شود به انسان های پانزده تا شصت ساله مانند کودکان آب و غذا داد و نتوان آنها را به کار و کوشش وادار کرد؟

بنی اسرائیل بعد از خروج از سلطه فرعونیان از نظر روحی به همین کیفیت بودند؛ پنجاه شصت ساله و سی چهل ساله، ولیکن در عقل و توان کودکان و کم سالان، که اگر پدر و مادر آنها را کار بزنند گریه می کنند و ناراحت می شوند! بایستی لقمه های نقد و آماده در اختیار آنها بگذارند. زیرا حقیقتا انسان هائی که به بردگی عادت کرده‌اند و قدرت کار و تولید از آنها سلب شده است هرگز روحیه کار و تولید ندارند چه برسد به جنگ و جهاد.



## آب و غذای قوم موسی در بیابان

لذا خداوند تعالی مواد مصرفی آنها را با سه نوع معجزه برای آنها فراهم کرد. ابر سایبان آنها بود تا آنها را از حرارت آفتاب و یا سرمای طاقت فرسا حفظ کند. آب آشامیدنی و شستشوی آنها بطور اعجاز از سنگی جاری می شد که اتصال به کوه ها نداشت و به کیفیت جوشش چشمه ها در دامن کوه ها هم نبود. لذا موسی از جایی به جایی که حرکت می کرد آن سنگ را همراه خود حرکت می داد. و غذای آنها دو نوع غذا به نام های "مَن، و سَلوی" بود که ظاهرا از نوع غذاهای زمینی نبوده است که نمونه ای داشته باشد و به آن نام ها نامیده شود؛ و هر روز در گوشه ای از بیابان و دامن کوه آماده برای مصرف بوده است. آن حبوبات بدون روئیدن از زمین، روی زمین تکوّن یافته، و بنی اسرائیل هر کدام از زن و مرد مامور بودند به مقدار قوت شبانه روزی خود جمع آوری کنند. کسانی که زیاد حرص به کار می برند تا بیشتر جمع کنند از یک کیلو بیشتر جمع نمی کردند و کسانی هم که کمتر حرص به کار برده و یکی دو ساعت یا ربع ساعت بیشتر کار نمی کردند، همان یک کیلو جمع آوری می کردند و می دانستند که خدا به آنها اجازه نمی دهد بیشتر جمع کنند. آن غذاها ظاهرا در زمان خود و یا در آینده زمان از مسیر نباتات و درخت ها نمونه ای نداشته است تا به یادگار باقی بماند.

با این حساب مدتی که به تعبیر قرآن چهل سال بوده زندگی آنها با این شکل اداره شده است.<sup>۱</sup> در این مدت کم کم با اقوامی که در حاشیه آنها زندگی می کرده و اشتغال به کار و کشاورزی داشته اند محشور شده و به کیفیت زندگی آنها آگاهی پیدا کرده اند و آموخته اند که چگونه می شود خود کفا و به استقلال زندگی کرد. از طرفی بنی اسرائیل روی اعتقاد دینی و ملی خود وحشت داشتند از این که با اقوام دیگر اختلاط پیدا کنند. ازدواج آنها با غیر بنی اسرائیل و یا زن گرفتن از غیر بنی اسرائیل حرام بود. روی همین منع قانونی و خودداری از حشر و اختلاط، مدت سرگردانی آنها در بیابان ها طول کشید تا کم کم ضعفا از بین رفتند و نسل جدید روحیه قوی پیدا کردند. وقتی مشاهده کردند که زندگی اقوام دیگر از طریق کشاورزی بهتر و عالی تر است؛ غذاهای متنوع تولید کرده و می خورند به حضرت موسی تاختند و اعتراض کردند که ما نمی توانیم همه سال و ماه

<sup>۱</sup> مانده، ۲۶= قال فانها محرمة عليهم اربعين سنة يتيهون في الارض فلا تأس على القوم الفاسقين.

و شبانه روز با این غذای یکجور و یکنواخت زندگی کنیم. از خدای خود بخواه از نباتات و زراعت های زمین به شکل کاشتن و روئیدن برای ما سیر و عدس و پیاز و خیار و چیزهای دیگر برویاند و در اختیار ما بگذارد. عجیب این که نگفتند از خدای خود بخواه وسایل کشاورزی در اختیار ما بگذارد تا بکاریم و بخوریم، تقاضا کردند که پروردگار موسی برای آنها بکارد و برویاند و بپزد و در اختیار آنها قرار دهد!! گفتند: "لَنْ نَصْبِرَ عَلَىٰ طَعَامٍ وَاحِدٍ فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ مِنْ بَقْلِهَا وَقِثَّائِهَا وَفُومِهَا وَعَدَسِهَا وَبَصِلِهَا..."<sup>۱</sup>

اولا بی ادب و بی معرفت بودند که به موسی گفتند به خدای خود بگو برای ما یک چنین روزی ها تهیه کند. گمان می کردند خدای موسی نوکر و یا کارگر موسی است که موسی بایستی به کارگر خود دستور دهد یک چنین روزی ها تهیه نماید. خیال می کردند موسی به نوکر خود دستور می دهد عصا را اژدها کند، دریا را بشکافد و من و سلوی نازل کند. به همین منظور خداوند آنها را ملامت کرد که چرا شکر این نعمت را که روزی خود را از دست خدا می گیرند و لطف خدا شامل حال آنها می شود به جا نیاوردند، و یا چرا معرفت پیدا نکردند که به خدا و موسی احترام بگذارند، خدا را رب خود و موسی را مربی خود بشناسند، و با بی ادبی به موسی می گفتند به خدای خود بگو چنین و چنان کند. به همین منظور خداوند بر آنها ایراد گرفت که چرا غذای بهتر را کنار گذاشته و به غذای پست تر و بدتر راضی شده اند؟! یعنی آن من و سلوی و جوشش آب از دل سنگ غذای بهتری است و آن چه خود آنها از سیر و پیاز و عدس تقاضا می کنند غذای بدتر.

### خاتمه دوره سرگردانی و جنگ با عمالیک

این بهتری و بدتری ممکن است از دو جهت باشد. یکی این که حقیقتا غذای آسمانی آنها و من و سلوی از غذاهای زمینی لذیذتر و مقوی تر باشد و دیگر این که آن غذاها که از دست خدا می گیرند همراه لطف و محبت خدا تحویل آنها داده می شود و مایه تقرب آنها به خدا می گردد زیرا قهرا انسان به مبادی روزی خود و به دستی که از آن دست روزی می گیرد علاقه پیدا می کند و این علاقه برای آنها ارزش دارد. آنها آگاهی به لطف

خدا نداشتند و با این که آن همه معجزات دیدند محبت به خدا پیدا نکردند و تربیت نشدند. حضرت موسی به آنها گفت که اگر می خواهید خوراکتان از نوع خوراک و غذای سایر مردم باشد بایستی به کشاورزی و دامداری اشتغال پیدا کنید، و این مسئله توقف دارد بر این که سرزمین ابراهیم یعنی فلسطین را از عمالقه بگیرید. لذا آنها کم کم خود را برای جنگیدن و ادامه زندگی از طریق کار و کشاورزی آماده کردند و روش عادی اتخاذ نمودند.

در این جملات از دعای سمات، معجزه‌ای را که خداوند تعالی در آن سرزمین به آنها عنایت کرده بود یادآوری می فرماید. یکی از آن معجزات "مُنْبَجِسَات" است، به معنی انفجار دوازده چشمه آب از سنگ. و دیگر نزول "من و سلوی" و سوم، در سایبان ابرها قرار گرفتن. و در این جا اشاره می کند که تقدیر تو به صورت هر چه بهتر و عالی تر برای بنی اسرائیل کامل شده و بالاخره آنها را آماده کردی تا با کفار و مشرکین بجنگند و یک دولت الهی و آسمانی تشکیل دهند که در آن دولت و حکومت پیغمبرانی ظاهر شوند و مردم را به مکتب خدا و توحید آگاه نمایند.

می گوید پروردگارا تو شرق و غرب سرزمین های با برکت را در اختیار بنی اسرائیل گذاشتی و دشمنان آنها را در برابر آنها به زانو در آوردی و آن همه آثار عظمت در کوه طور برای موسی نمودار ساختی. و در قسمت های آخر این جملات، مسائل مربوط به جلوه خدا بر موسی در کوه طور و تکلم خدا با موسی را ذکر می کند.

### تشکیل دولت بنی اسرائیل توسط حضرت موسی (ع)

پس از تمام شدن دوران حیرت و سرگردانی بنی اسرائیل در آن بیابان که تقریباً نسل اول ضعیف و ناتوان از بین رفته و نسل دوم سلحشور و توانا پیدا شده است خداوند چنین مقدر کرد که برای موسی کتاب و قانونی به وجود آورد و به وسیله موسی و بنی اسرائیل مکتب توحید و اسلام را پایه گذاری کند. در ابتدا موسی ماموریت پیدا کرد که با عمالقه بجنگند. ملت بنی اسرائیل از او اطاعت کردند و با عمالیق جنگیدند. سرزمین فلسطین و شامات را از آنها گرفتند و یک دولت الهی بوجود آوردند. پس لازم بود که در این دولت کتاب و قانونی باشد تا بر اساس همان کتاب و قانون بتوانند جمعیت را اداره کنند. خداوند به موسی وعده داد چهل روز از قوم خود فاصله بگیرد به عبادت و ریاضت

مشغول باشد تا ضمن این ریاضت و عبادت و پیدایش تکامل نفس، کتاب تورات را بر او نازل کند، و همین کار واقع شد. در کوه طور خداوند الواحی را بر او نازل کرد که در آن، دستور العمل زندگی بنی اسرائیل قرار گرفته بود. مقرر شد که بنی اسرائیل براساس همان کتاب دینی عمل کنند و خداوند وعده داد که در هر فصل و زمانی پیغمبری مبعوث کند و به وسیله آن پیغمبر کتاب تورات و سایر مقررات دینی را زنده نگه دارد، تا روزگاری که نوبت آخرین پیامبر برسد. در این جا قسمتی از وقایع عجیبه را ضمن تکلم خدا با حضرت موسی یاد آوری می کند و آن، جلوه عظمت خدا بر کوه طور است. این جا می گوید تو را قسم می دهم به آن مجد و عظمت که در طور سینا برای موسی جلوه کردی و برای ابراهیم خلیل در مسجد خیف و برای اسحق در بئر شعیع و برای یعقوب پیغمبر در بیت ایل.

### تجلیات الاهی در ارتباط با پیامبران

در این قسمت از دعای سمات قسمتی از تجلیات و آیات الاهی را در رابطه با پیغمبران یادآوری می کند. در دعای سمات همه جا جلوه های الاهی در ارتباط با پیغمبران مورد بحث قرار گرفته است. آیات بزرگ خداوند متعال تجلیاتی است که ضمن آن موجودیت و عظمت خود را به پیغمبران نمایش می دهد. گرچه عالم خلقت از جمادات و نباتات و حیوان و انسان و زمین و آسمان سراسر آیات عظمت و قدرت خدا می باشد ولیکن هیچ یک از این آیات طبیعی برابر تجلیات خدا در افکار پیغمبران نیست. برای هر یک از آیات طبیعت یک عوامل طبیعی قابل تصور است که طبیعیون یا افکاری که در اسارت ماده و طبیعت قرار گرفته می توانند مظاهر طبیعت را به آن عوامل مربوط کنند و از یاد خدا و یا درک عظمت و قدرت او غافل شوند ولیکن آیات و تجلیاتی که در ارتباط با پیغمبران و اولیاء خدا و بعضی از مومنین به وجود می آید هیچ کدام عامل طبیعی ندارد و نمی توان آنها را به طبیعت و یا عوامل آن مربوط کرد. از این رو در دعای سمات این جلوه های الاهی در ارتباط با پیغمبران یادآوری شده است.

### اول، جلوه خدا برای حضرت موسی در کوه طور و یا شجره مبارکه

آنجا که حضرت موسی در آن شب بعثت که به دنبال آتش پاره‌ای می‌گردد تا با آن نیاز مادی خود را برآورد در برابر شجره نورانی و یا کوه طور قرار می‌گیرد؛ خداوند با تکلم کردن با موسی از شجره و یا با جلوه نورانی خود موسی را متوجه خود می‌کند و بعد از توجه دادن، به وسیله عصا و اژدها رمز قدرت خود را به حضرت موسی نشان می‌دهد و به او ماموریت می‌دهد که به سوی فرعون برود. و همچنین در کوه طور که در واقع محل گفتگو و مناجات موسای پیغمبر با خداوند متعال است. خداوند متعال بدون این که ذات مقدس خود را به موسی نشان بدهد با او سخن می‌گوید، کتاب و حکمت در اختیار موسی می‌گذارد و آن همه علوم و حقایق که به او تعلیم می‌دهد. این جلوه الهی در کوه طور یا پای آن شجره طیبه بزرگ‌ترین آیت الهی می‌باشد، که در این جلوه‌ها خود را به ذات و وجود خود به بنده خود موسی معرفی می‌کند. ولیکن در جلوه‌های طبیعی از طریق مخلوقات، خود را به وسیله آن چه ساخته است به بندگان خود معرفی می‌کند.

### جلوه‌های خدا برای ابراهیم

از جلوه‌هایی که خداوند تعالی قبلاً برای ابراهیم خلیل و فرزندان او اسحق و یعقوب داشته و آنها را به رمز عظمت خود آگاه کرده است یکی جلوه الهی در مسجد خیف است، یعنی مسجدی که در مِنا واقع شده است. جلوه الهی این جا ظاهراً مربوط به داستان ذبح اسماعیل و معاف شدن ابراهیم از این ذبح است. حضرت ابراهیم شب‌های پیش از ذبح چنان در خواب می‌بیند و راهنمایی می‌شود که مامور است فرزندش اسماعیل را ذبح کند. بدیهی است که این ماموریت از آیات بزرگ خداوند متعال می‌باشد، که اولاً چگونه ابراهیم فرمان خدا را از خدا می‌گیرد و به پسرش اسماعیل می‌گوید که من مامور شده‌ام تو را قربانی کنم. ثانیاً چگونه ضمن فعالیت و کوشش ابراهیم برای ذبح فرزند، از آن تکلیف معاف می‌شود و خداوند مانع ذبح اسماعیل فرزند

ابراهیم می گردد. و در مرتبه سوم برای اسماعیل فدیة آسمانی نازل می گردد که خداوند می فرماید: "وَقَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ"<sup>۱</sup>

تمامی این ها آیاتی است که ضمن جلوه آن، جلوه خدا و مجد و عظمت او آشکار می گردد. می توانیم در این جلوه ها که از مسیر وحی و یا رویای صادقانه بین خدا و بندگانش واقع می شود جلوه های گویا و ناطق خدا را بشناسیم، که چگونه در این جلوه ها خداوند انسان را از دایره حاکمیت نفس و مزاج و یا حاکمیت طبیعت خارج نموده به اراده خود و ذات خود مربوط می کند و موجودیت خود را در برابر انسان ظاهر می سازد. چنان که در این حال برای انسان شک و شبهه ای در عظمت خدا و قدرت خدا باقی نمی ماند. جلوه های ناطق خدا را می توانیم کتاب ناطق خدا بنامیم و جلوه های خدا در طبیعت را جلوه های صامت و یا کتاب صامت خدا بنامیم.

طبیعت گرچه سراسر آیات عظمت خداست و به دلیل مصنوع بودن دلالت قهری بر وجود خداوند متعال دارد ولیکن این دلالت قدری تامل و تعقل لازم دارد که انسان از طریق شناخت مصنوع به صنایع پی ببرد و یقین پیدا کند که این آفریدگان آفریننده ای دارند. این ها آیات و دلائل عظمت خداست که در عالم علم و عقل و ادراکات قابل ظهور است. ولیکن آن چه از طریق وحی و یا رویای صادق به وجود می آید آیات عینی خداوند متعال است که انسان پیام خدا را با گوش خود می شنود و و با چشم خود می بیند و تعقل می کند. پس در آن جا که خداوند به ابراهیم خلیل پیام می دهد که بایستی فرزند خود را قربانی کند، برای ابراهیم شک و شبهه ای در صحت و عظمت این پیام باقی نمی ماند، می داند که امر خداوند متعال است و بایستی اجرا کند. اسماعیل هم که از نظر تفکر و تعقل و درجات ایمانی مجهز به تجهیزات وجودی پدر می باشد آن پیام را به عنوان امر خداوند و فرمان او قبول می کند، هر دو نفر تسلیم خدا می شوند. و باز همان جلوه عینی خدا مانع ذبح اسماعیل می شود. و شب های دیگر به ابراهیم نمایش می دهد که فرزند او اسماعیل را برکت خواهد داد و از او امتی به وجود خواهد آورد که در راس آن امت رسول خاتم (ص) و ائمه اطهار (ع) باشند.

### جلوه های خدا برای اسحاق در چاه های هفت گانه

و باز جلوه خدا برای اسحاق در بئر شیع، و به تعبیر تورات در بئر سبع است. بئر سبع یعنی هفت چاهی که ابراهیم خلیل آنها را حفر کرده، آب جاری نموده و سرزمین فلسطین را به آبادی و برکت رسانیده است. خداوند از مسیر همین خدمات کشاورزی و احیاء سرزمین فلسطین به اسحاق پیغمبر و به یعقوب پیغمبر وعده می دهد که به نسل آنها برکت خواهد داد و این سرزمین با برکت را محل زندگی آنها و محل ظهور سلطنت آنها قرار خواهد داد. اسحاق از طریق وحی و یا رویای صادق آگاهی پیدا می کند که در آن سرزمین نسل با برکتی خواهد داشت و پیغمبرانی از او به وجود خواهند آمد و با اطمینان کامل به وعده های خداوند تبارک و تعالی آن سرزمین را برای سکونت خود و فرزندان خود انتخاب کرد. و همچنین برای یعقوب پیغمبر در بیت ایل.

### جلوه خدا برای یعقوب در بیت ایل

بیت ایل یعنی عبادت خانه، یا به اصطلاح خانه خدا. ظاهرا در آن سرزمین، ابراهیم مسجدی ساخته که آنجا خدا را عبادت کند و یا قربانی تقدیم نماید. اسحاق پیغمبر هم در جایی دورتر از این سرزمین به عبادت خدا مشغول بوده و برادر زن او که دائی فرزندانش به حساب می آید در همان سرزمین نزدیک معبد ایل زندگی داشته است. نظر به این که بین دو فرزند اسحاق به نام یعقوب و عیسو رقابت شدیدی به وجود آمده بود، اسحاق برای این که ممکن بود آن دو مزاحم یکدیگر باشند به یعقوب دستور می دهد که به سرزمین فلسطین نزدیک دائی خود برود و با دختر دائی خود ازدواج کند؛ و می دانست که خدا آن سرزمین را برکت داده است. البته نمی توانیم بگوئیم که اسحاق یا ابراهیم از سرزمین فلسطین خارج بوده اند بلکه هر کدام در آن سرزمین وسیع زندگی می کرده، ابراهیم و اسحق در جایی و برادر زن او در جایی دیگر به کشاورزی مشغول بودند.

یعقوب بر طبق وصیت پدر به سرزمین بیت ایل که محل زندگی دائی اوست می رود و آن جا که نزدیک بیت ایل برای استراحت به خواب می رود در عالم خواب نردبانی را می بیند که به صفحه آسمان قد کشیده است و در بالای آن نردبان کسی با او حرف می زند؛ می گوید من به تو برکت خواهم داد و نسل تو را زیاد خواهم کرد و فرزندی از

تو به وجود خواهم آورد. یعقوب پس از بیداری یقین به وعده خدا پیدا می کند. به طرف خانه دائی خودش می رود و در میان راه دختر دائی های خود راحیل و لیا را می بیند که به طرف چشمه می روند تا آب بیاورند. بسیار به راحیل که دختر کوچک تر و زیباتر است علاقه پیدا می کند و از دائی خود او را خواستگاری می کند. دائی به او می گوید که پیش از دختر بزرگ تر، دختر کوچک را به شوهر نمی دهم. تو باید با دختر بزرگ تر من ازدواج کنی و در برابر این ازدواج هشت سال به چوپانی من مشغول باشی. یعقوب پیغمبر با لیا ازدواج می کند و بعد از انقضای مدت چوپانی با خواهرش راحیل هم ازدواج می کند. هر کدام از آن دختران کنیزانی هم دارند که در اختیار شوهرشان یعقوب می گذارند. از این دو زن و کنیزان آنها فرزندانی تا دوازده پسر برای او پیدا می شود، که بهترین و زیباترین آنها یوسف صدیق است. سپس براساس رقابت بین برادران داستان یوسف به وجود می آید ولیکن یعقوب پیغمبر در عین حال که با یک چنین شداید و مصائبی رو به رو می شود یقین دارد که آینده خوبی خواهد داشت و خداوند سرزمین پر برکت و نسل با برکتی به او خواهد داد. پس تمامی آگاهی های یعقوب و اسحاق در آن سرزمین از آیات بزرگ خداوند متعال است.



## بخش نهم

## عهد خدا با حضرت ابراهیم(ع)

و در جملات بعد به خداوند عرضه می دارد: خداوندا تو به عهد و پیمان خود با ابراهیم وفا کردی، از فرزند او اسماعیل امت عظیمی به وجود آوردی، و همچنین به اسحاق که قسم خورده بودی به سرزمین او و نسل او برکت عنایت فرمائی برکت دادی. و برای یعقوب هم، که در عالم خواب شهادت دادی که به او در آن سرزمین برکت خواهی داد. و همچنین به وعده هائی که به تمامی اهل ایمان داده‌ای وفا خواهی کرد.

از آنجا که در این دعای سمات، همانطور که در ابتدا گفته شد یادگاری های خدا و دلائل عظمت او را در تاریخ پیگیری می کند و حوادثی را که نشان گر وجود خداوند متعال و تقدیرات اوست بیان می دارد، در این جملات هم وعده‌هائی را که خداوند تعالی به پیغمبران داده و معاهداتی را که بین او و پیغمبران به وجود آمده یادآوری می کند. وفای به این وعده‌ها از بزرگ ترین آیات قدرت خداوند متعال است.

اگر به تاریخ زندگی ابراهیم و محرومیت او در ابتدای زندگی و موفقیتی که در انتهای زندگی برای او و فرزندان او حاصل شده است توجه کنیم خواهیم دانست که این حوادث، یکی از آیات قدرت و عظمت خداوند متعال است. ابراهیم (ع) در ابتدای زندگی و بعد از جدائی از وطن خود بابل، به طرف مصر تبعید شد. اموال او هم در بابل، بعد از این که خود او تهدید به مرگ شد و حتی او را در میان آتش انداختند تا بسوزانند مصادره شد. در آن تبعیدگاه نیز در ابتدا جان او و ناموس او در معرض خطر تجاوز فرعون قرار گرفت. او تا نزدیک به پایان زندگی فرزندی نداشته است که نسلی از او باقی بماند. خداوند ابتدا از کنیزی به نام هاجر به او فرزندی داد که او را هم بر اثر فشار همسر خود ساره مجبور شد از زندگی دور کند و حق سرپرستی آنها را نداشته باشد. زن و فرزند خود را در سرزمین حرم در بیابان خشک حجاز به خدا سپرده پی کار خود رفته است و طفل و مادر او در معرض مرگ و نابودی قرار گرفته‌اند. اما همه این دلائل و مسائل، که هر یک خط هلاکت و نابودی نسل و زندگی او می توانست باشد به عکس جریان، دلائل بقاء و موجودیت او شده است.

می توانیم بگوئیم که ابراهیم خلیل با تبعید از زادگاه خود و گرفتاری او با نمرود و فراعنه مصر، و بالاخره ماموریت او برای ذبح اسماعیل، در این مراحل سه گانه در معرض نابودی کامل قرار گرفته بود. با روند عادی و طبیعی این حوادث، می بایست از او اسمی و نام و نشانی در تاریخ باقی نماند ولیکن به عکس همه این ها، خداوند به خود او و نسل او برکت داد. آن چنان برکتی که در آینده تاریخ پیغمبران بنی اسرائیل از اسحاق، و بزرگان عرب و ائمه اطهار (ع) از اسماعیل، امت عظیمی شد. چنان که خدا در قرآن فرمود صاحب امتی عظیم و ملکی عظیم و صاحب کتاب و حکمت خواهد بود.<sup>۱</sup> همه جا فرزندان او از طریق نبوت و عدالت و کتاب و حکمت و تدبیر و سیاست در راس تمامی مردم زمان بودند و عاقبت با ظهور حضرت خاتم (ص) و ظهور اسلام و قرآن این همه جلال و شکوه در دنیا، و آن همه عظمت در زندگی آخرت پیدا کرد. تمامی این ها بر اساس وعده هائی بود که خداوند به خود ابراهیم و فرزندان او اسحق و اسماعیل داده بود که به آنها برکت دهد و آنها را امتی عظیم و سرآمد مردم جهان بگرداند، و چنان شد که خداوند وعده داده بود.

در این جملات از دعای سمات، همان وعده های خصوصی را که به ابراهیم و اسحق و اسماعیل و یعقوب و سایر پیغمبران داده است یادآوری می کند. وضعیت عظمت و بزرگی ابراهیم خلیل و نسل با برکت او چنان است که اکثریت بزرگان و اولیاء خدا و انسان های کامل الهی از صلب او بوجود آمده اند و در سلطنت عظیم آخرتی که خداوند به او وعده داده است و با قیام امام زمان افتتاح خواهد شد ابراهیم و آل ابراهیم صاحب یک چنان ملک عظیمی خواهند بود که تمامی بشریت از ابتدای تاریخ تا انتها وابسته به آنها و زیر پرچم حکومت آنها انجام وظیفه خواهند کرد. هر کس از دوستان و وابستگان به آنها باشد در زندگی بهشتی و هر کس از دشمنان آنها باشد در زندگی جهنمی قرار می گیرد؛ چنان که خداوند فرمود: "فقد آتینا آل ابراهیم الكتاب والحکمه و آتیناهم ملکا عظیما. فمنهم من آمن به و منهم من صد عنه و کفی بجهنم سعیرا"<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> نساء، ۵۴= ام یحسدون الناس علی ما اتیهم الله من فضله، فقد اتینا ال ابراهیم الكتاب و الحکمه و اتیناهم ملکا عظیما.

<sup>۲</sup> نساء، ۵۵

در این آیه می فرماید هر کس از انسان های تاریخ که به آن ملک عظیم ایمان بیاورد با آنها خواهد بود و هرکس خود را و دیگران را از خط آنها و دین آنها باز دارد و در خط کفر به مقام آنها باشد آتش جهنم برای او کافی است.

اگر بشریت را به شجره‌ای تشبیه کنیم که تمامی انسان های تاریخ شاخ و برگ این شجره بوده، نیکان بجای گل ها و میوه ها و مستضعفین به جای برگ شجره، خواهیم دید که نهال اصلی این شجره که تمامی بشریت را به خود مربوط می کند ابراهیم خلیل علیه السلام است و هم اوست شجره طیبه‌ای که خداوند در قرآن خبر می دهد: "أصلها ثابتٌ و فرعها فی السماء تؤتی أكلها کلّ حین یأذن ربها"<sup>۱</sup>. مشاهده می کنیم که این دعای شریف تمامی وعده‌ها و معاهداتی را که بین خداوند و ابراهیم و نسل او به وجود آمده یادآوری می کند و ضمن این یادآوری ها وانمود می سازد که تمامی این عظمت و سلطنت عظیم صرفا به اراده و مشیت خدا انجام شده، که هرگز رسیدن انسانی به یک چنین ثروت و برکت انسانی و مادی و معنوی از مسیر طبیعی ممکن نیست.

### وعدۀ خدا به اهل ایمان

در ذیل همین جملات و آیات که نشان گر وعده‌های خداوند متعال است، آن چه از خیر و برکت که شامل اهل ایمان و وابستگان به پیغمبران می شود را یادآوری می کند، می گوید: "و للمومنین بوعدک و للداعین بأسمائک"<sup>۲</sup> این دو جمله جار و مجرور، متعلق به کلمۀ "مجد" است.<sup>۲</sup> یعنی آن چنان که خداوند مجد و عظمت خود را در وفا کردن به وعده‌ها و معاهده‌ها جلوه داده است برای مومنین و دعوت کنندگان به اسماء حسنا هم جلوه خواهد داد. دعوت کنندگان به اسماء آن بندگان مومن خدا هستند که متوسل به اسماء حسناى خدا می شوند، و آن اسماء حسنا ائمه اطهار(ع) هستند که خداوند در قرآن می فرماید: "و لله الأسماء الحسنى فادعوه بها و ذروا الذین یلحدون فی اسمائه"<sup>۳</sup> یعنی خداوند بهترین اسماء را در اختیار شما گذاشته، آن چه از خدا می خواهید به کمک آن اسماء بخواهید و مطالبه کنید. احادیث در کتاب

<sup>۱</sup> ابراهیم، ۲۴ و ۲۵

<sup>۲</sup> و بمجدک الذی تجلیت به لموسى کلیمک علیه السلام فی طور سیناء و... للمومنین بوعدک

<sup>۳</sup> اعراف، ۱۸۰

کافی مکرر وارد شده است که ائمه اطهار علیهم السلام می گویند: "نحن والله اسماء الله الحُسنى التي اذا دُعِيَ بها أُجيب"<sup>۱</sup> ما همان اسماء حسنی هستیم که اگر بندگان خدا توسل به ما و راهنمائی های ما را وسیله موفقیت خود قرار دهند و به سبب ما از خدا بخواهند آنچه می خواهند، دعای آنها مستجاب می شود و به آنچه بخواهند می رسند. کیفیت توسل به اسماء خدا و وساطت ائمه اطهار (ع) در تفسیر سوره حمد به نام ام‌الکتاب مبسوط و مفصل بیان شده است که خلاصه‌ای از آن را در این جا ذکر می کنیم.

### توسل به اسماء الله

توسل به اسماء الله از مسائل اساسی قرآن و اسلام است که خداوند ضمن آیه شریفه "بسم الله" آن را مکرر تذکر داده است. بسم الله رمز توسل به اسماء الله است که بنده مومن می گوید من با توسل و تسبب به اسماء خدا کار خود را شروع می کنم. و آن همه در اخبار و احادیث تاکید شده است که در شروع به هر کاری بسم الله بگویند. بسم الله و آیات دیگری که تفسیر همین آیه است نشانگر این حقیقت است که خداوند متعال همه جا ائمه اطهار (ع) را واسطه و وسیله موفقیت برای بندگان خود قرار داده و آنها وسایط تشریحی و تکوینی و حکومتی خداوند متعال می باشند. دین و هدایت الهی به وسیله آنها به بشریت ابلاغ می شود، هم چنین حکومت و سلطنت خدا در زندگی آخرت به وسیله آنها دایر می شود و هر نوع خلقت و آفرینش با سببیت آنها انجام می گیرد. آن چنان عظمت دارند که اگر نبودند خداوند مخلوقی را نمی آفرید و کلمه‌ای نمی گفت و نمی نوشت زیرا اگر می گفت یا می آفرید لغو و عبث بود؛ که خداوند از لغویت و عبث پاک و منزّه است. دین خدا راه رسیدن به نعمت های خداوند متعال است که این دین به وسیله ائمه اطهار (ع) ابلاغ شده، و نعمت ها از مسیر دین نصیب انسان می شود. پس هر کسی آن چه از مادیات و معنویات در دنیا و آخرت بخواهد بایستی متوسل به اسماء الله شود. توسل به اسماء الله به معنای استفاده از هدایت و تربیت آنها برای رسیدن به هر کاری و موفقیتی در دنیا و آخرت است. زیرا اقدام به هر کاری هدایت و برنامه لازم دارد؛ چگونه کار خود را انجام دهم که طبق هدایت و تربیت خدا باشد و مستقیماً به هدف و

<sup>۱</sup> اصول کافی، کتاب توحید، صفحه ۲۵۷ حدیث ۳

نتیجه‌ای که از آن کار در نظر دارم مربوط باشد. ذره‌ای در انتخاب کار و کیفیت عمل به اشتباه نروم و صد درصد اعمال من توأم با موفقیت و نتیجه در دنیا و آخرت باشد. این موفقیت بدون هدایت و راهنمایی خدای متعال ممکن نیست. پس هر کس به کاری اقدام می‌کند، اگر می‌خواهد مطمئن باشد که عمل او صالح است و در دنیا و آخرت نتیجه می‌دهد و عاقبت او را به زندگی بهشتی می‌رساند بایستی از هدایت اولیاء خدا استفاده کند. توسل به اسماء الله یعنی همین که شما در مسیر هدایت و تربیت آنها انجام وظیفه کنید، و حتماً به نتایج مطلوب خواهید رسید. "داعین باسمائک" همان کسانی هستند که در خط هدایت و تربیت اسماء الله، زیر نظر آنها و تعلیمات آنها زندگی می‌کنند و در خط اطاعت آنها حرکت می‌کنند و قهراً به وعده‌های الهی می‌رسند و در این خط حرکت بیمه خدا هستند، و همین‌ها بندگان مومن خدا می‌باشند که مشمول وعده‌های الهی شده‌اند.

تمام وعده‌هایی که خداوند متعال در کتاب مقدس خود از مسیر ایمان و عمل صالح داده است متوجه بندگان مومن می‌شود. کفار و ملت‌هایی که خدا و ائمه اطهار را نمی‌شناسند و به آنها وابستگی ندارند و در خط تربیت آنها نیستند گرچه اعمال خیری از آنها سر می‌زند ولیکن به نتایج آخرتی نمی‌رسند. عمل خیر آنها ممکن است در دنیا فوائد و نتایجی برای آنها داشته باشد ولیکن در زندگی آخرت بهره‌ای از اعمال خیر خود نمی‌برند زیرا ایمان به خدا ندارند و در خط اطاعت خدا و ائمه اطهار (ع) انجام وظیفه نکرده‌اند، پس قهراً به مقاصد الهی و آخرتی نخواهند رسید. بهره‌برداری متوسلین به ائمه اطهار (ع) و مومنین در دنیا و آخرت و این که فقط آنها از زندگی خود بهره می‌برند و دیگران بهره نمی‌برند از آیات بزرگ خداوند متعال است. این بهره‌برداری که دلیل مجد و عظمت خدا و از آیات بزرگ خداوند متعال است به خاطر این است که یک نوع بهره‌برداری و موفقیت صد در صد مربوط به مشیت و اراده خداوند متعال است؛ زیرا موفقیت ها و وصول به نتایج کار و فعالیت از سه راه مقدر و میسر است که می‌تواند آن سه راه را به عنوان سه عامل معرفی کنیم

## کسب موفقیت از راه های سه گانه

اول راه های طبیعی. انسان ها عموماً در کار و کوشش خود برای کسب موفقیت از عوامل طبیعی استفاده می کنند مانند استفاده از بهترین آب و هواها و زمین ها برای تامین سلامتی مزاج و برای موفقیت در برنامه های کشاورزی و دامداری، و یا استفاده از معادن و چیزهای دیگر. در این نوع بهره برداری، طبیعت کافر و مومن و صالح و ناصالح نمی شناسد. هرکس بهتر و بیشتر بتواند از عوامل طبیعت استفاده کند بهتر و بیشتر به موفقیت نائل می شود.

دوم عوامل انسانی. در این راه انسان ها سعی می کنند وابسته به انسان های بهتر و بالاتر شوند و از طریق این وابستگی و خدمت به انسان های بالاتر از خود، موفقیت های مالی و مادی بیشتری به دست آورند. کسب هنر و علم و دانش انسان ها را نیز می توانیم از نوع موفقیت دوم بشناسیم. انسان ها می کوشند خود را به علم و هنر بهتر و عالی تر برسانند و از این راه موفقیت مالی و مادی به دست می آورند.

سوم اراده و مشیت خداوند متعال. بعضی انسان ها موفقیت خود را از راه توکل به خدا و توسل به او و از راه دعا و نیایش و اطاعت خدا به دست می آورند. از مسیر همین توکل و توسل و اطاعت گاهی به ثروت بیشتر و گاهی به مقام بهترو عالی تر و گاهی به فرزندان صالح و شایسته تری می رسند. آن چنان که زکریای پیغمبر در دعا و توسلات خود از خداوند متعال فرزندی تقاضا می کند، دعایش مستجاب می شود و خداوند فرزند صالحی به نام یحیی به او می دهد. و یا ابراهیم خلیل که از طریق اطاعت و توکل و توسل به خداوند متعال فرزندی مانند اسماعیل و اسحاق پیدا می کند و آن فرزندان هرکدام نسل عظیمی می شوند که مبداء خیرات و برکات برای جامعه بشریت می باشند. یکی از آن فرزندان (اسماعیل) از مسیر مسجدالحرام به برکات و خیرات مادی و معنوی و دنیائی و آخرتی می رسد و دیگری (اسحاق) از مسیر مسجدالاقصی و اورشلیم مبداء پیدایش آن همه پیغمبران و امت های بزرگ مانند موسی و عیسی می شود. و نظائر این ها بسیار است که پیغمبران و اولیاء خدا همه جا برای رسیدن به مال و ثروت و یا مقام و سلطنت و یا درجات آخرت به دعا و نیایش متوسل می شوند و از لطف و اراده خدا استفاده می کنند. سلیمان بن داود (ع) می گوید پروردگارا، یک چنان قدرت و عظمتی به من

عنایت کن که شایسته هیچ کس بعد از من نباشد. خداوند هم یک چنان نیرو و قدرتی به او عنایت می کند که بر وحوش و طیور و جن و انس حکمرانی می کند و به عظمت و حشمت شهره آفاق می شود.

موفقیت های نوع سوم همه جا نمایش گر قدرت و عظمت خداوند متعال است که در دعای سمات به عنوان آیات الهی ذکر شده است.

پس از آن در این دعای شریفه مجد و عظمت موسی را یادآوری می کند و می فرماید: به آن مجد و عظمت تو که برای موسی بن عمران در قبه زمان یا در قبه زمان تجلی نمودی، و به آن آیات و معجزات که در سرزمین مصر موجبات عزت و غلبه برای موسی را فراهم کردی.

تجلی خداوند در قبه زمان یا در قبه زمان، تجلی او در شب های بعثت و ماموریت حضرت موسی می باشد که از مسیر آن شجره نورانی، به موسی ماموریت می دهد به جنگ فرعون برود. شاید از نظر این که آن سرزمین بعثت یعنی سرزمین سینا و صحرای سینا و یا فلسطین محل پیدایش انار خوب و مرغوب است آن جا به سرزمین رمان معروف شده است و شاید هم قبه زمان باشد، زیرا زمان و یا تاریخ زندگی بشر با ظهور و بعثت حضرت موسی تجلی پیدا کرد که در آن تجلی، خداوند متعال به قدرت و عظمت شناخته شد. همانطور که گاهی بیابان ها سر برمی آورند و با کوه های سر به فلک کشیده خود را به نمایش می گذارند زمان هم گاهی سر می کشد و خود را به نمایش می گذارد، و این نمایش بیشتر با بعثت پیغمبران و کمتر با نمایش قدرت سلاطین است. و شاید مناسب این است که قبه الزمان خوانده شود.

آیات و معجزاتی هم که در سرزمین مصر واقع شد و فرعون آن سلطان مقتدر در برابر آن آیات به زانو درآمد همان معجزاتی است که شرح آن گذشت. مانند اژدها شدن عصا و بلعیدن سحر و ابزار سحر و از همه مهم تر دریا شکافی و ظهور خیابان دریائی برای عبور بنی اسرائیل و یا اداره کردن بنی اسرائیل در بیابان تیه؛ که بدون استفاده از عوامل طبیعی و یا انسانی در مدت چهل سال آن جمعیت ضعیف النفس را از آب و غذای آسمانی اداره کرده است. تمامی این حوادث آیات عظمت خدا است که از نوع عامل سوم است و عوامل طبیعی یا انسانی در ایجاد آن کوچک ترین دخالتی نداشته است.

## معانی «آیات عزیزه» و «کلمات تامه»

در این جا "آیات عزیزه و سلطان قوه و عزّ قدرت" همان ارادهٔ قاهره خداوند متعال است که با ظهور این معجزات فرعون نیرومند و مقتدر را به نابودی کشانید و موسای چوپان و فراری به صحرا و بیابان را در اوج عزت و عظمت قرار داد.

به دنبال این مطالب، خدا را قسم می دهد به شان کلمات تامه، کلماتی که به برکت آن کلمات اهل آسمان ها و زمین و اهل دنیا و آخرت را فضیلت و برتری داده است.

کلمات تامات در این جا تفسیری از آیه شریفه در سوره انعام است که خداوند می فرماید: "و تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَ عَدْلًا لَا مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ"<sup>۱</sup> و از این حقیقت خبر می دهد که کلمات الهی در انتهای کمال قرار گرفته و نقصی در کلمات خدا وجود ندارد. در تفسیر این آیه شریفه از ائمه اطهار(ع) نقل شده که فرموده اند هر امامی از ما که به دنیا بیاید این آیه شریفه بر بازوی راست او نوشته می شود. یعنی خداوند با تولد و ظهور آن امام اِکمال و اِتمام کلمات خود را به بشریت اعلام می کند.

در آیهٔ شریفه بالا، دنباله اتمام و اکمال، کلمه "صِدْقًا وَ عَدْلًا" از نظر قواعد ادبی (تمیز) است که برای رفع ابهام و اجمال و اتمام کلمه بیان شده است. گوئی کسی می پرسد که اتمام کلمه یعنی چه و کلمات در چه چیزی تمام و کامل است؟ خداوند خبر می دهد که اتمام کلمات از نظر صداقت و عدالت. "صداقت" مربوط به بیان حقایق است و "عدالت" مربوط به احکام و اخلاقی که نظام اجتماعی به وجود می آورد و هر انسانی را به حق واقعی الهی خود می رساند. زیرا قرآن و یا پیغمبران از یک طرف عالم و معلم هستند که با بیانات علمی خود علم خدا را و حقایق عالم خلقت را در اختیار بشر می گذرانند و آفرینش را آن چنان که هست و خواهد بود تفسیر می کنند و در اختیار جامعه بشریت می گذارند و از جنبه دیگر با تعلیم احکام و اخلاق و جعل حلال و حرام نظام اجتماعی به وجود می آورند و انسان ها را به حقوق خود و اعمال و وظائف آشنا می کنند. "کلمات" در اصطلاح قرآن انسان هائی هستند که از جانب خداوند متعال به رهبری و پیشوائی بشریت انتخاب می شوند. خداوند از عیسای پیغمبر تعبیر به کلمه



می‌کند می‌فرماید: "کلمته اَلْقِيهَا اِلَى مَرْيَمَ"<sup>۱</sup> یعنی عیسی کلمه‌ای بود که خداوند آن را در دامن مریم گذاشت. همان طور که در کتاب تدوینی خدا یعنی قرآن و یا کتاب های آسمانی دیگر کلماتی هست که این کلمات از حروف ترکیب می‌شوند و از نظر معنا و محتوی با یکدیگر تفاوت دارند، عالم خلقت هم کتاب تکوینی خداوند متعال است که این کتاب هم از حروف ترکیب شده و کلمات آن از نظر معنا و محتوی با یکدیگر متفاوت است. گیاه ها و درخت ها و حیوانات هر کدام کلماتی هستند که خداوند به دست قدرت خود آنها را در صفحه آفرینش نگاهشته و در هر یک از آنها اسراری نهفته است. همانطور که کتاب ها بر معانی مخصوص خود دلالت می‌کند کلمات آفرینش هم هر کدام دلالت بر وجود خدا و علم و حکمت خدا می‌کند. آنگاه که انسان درختی یا حیوانی را می‌بیند و یا دریایی و صحرایی را که هر یک از آنها بر عظمت خدا و علم و قدرت او دلالت می‌کند، اگر انسان بتواند از هر کلمه‌ای محتوای توحیدی آن را درک کند آن کلمه را به همراه معنای آن یاد گرفته است. و اگر در همان کلمات متوقف گردد، همین قدر بداند و بگوید که این درخت است و آن کوه و صحرا و دریا، مانند کودکی است که فقط الفباء و یا ابجد کتاب آفرینش را دانسته است. زیرا حروف الفباء و یا ابجد حروف و کلماتی هستند که بجز خود معنایی ندارند و بر کسی یا چیزی دلالت نمی‌کنند، هدایت کننده انسان یا چیزی نیستند. اگر انسان در مطالعه کتاب آفرینش و دیدن یا شنیدن اشیاء و اشخاص آن، همان را بفهمد و بداند که دیده و شنیده است و از این مظاهر حقیقتی را که مظاهر توحید است درک نکند فقط کودکی در کودکستان خدا می‌باشد که خداوند می‌فرماید:

لهم اعین لا يبصرون بها و لهم اذان لا يسمعون بها<sup>۲</sup>

خداوند در سوره تبارک دستور می‌دهد که به هر چیزی که در عالم نگاه می‌کنید دقت و مطالعه کنید. نگاه شما عمیق باشد تا از هر نظر و نگاهی حقیقتی را درک کنید.<sup>۱</sup> با این

<sup>۱</sup> مائده، ۱۷۱= یا اهل الكتاب لا تغلوا فی دینکم و لا تقولوا علی الله الا الحق انما المسيح عیسی ابن مریم رسول الله و کلمته القیها الی مریم و روح منه ...

<sup>۲</sup> اعراف، ۱۷۹= و لقد ذرأنا لجهنم کثیرا من الجن و الانس لهم قلوب لا یفقهون بها و لهم اعین لا یبصرون بها و لهم اذان لا یسمعون بها ...

حساب آفرینش کتاب تکوینی خدا و هریک از این موجودات کلمه‌ای در این کتابند و در ارتباط با یکدیگر به صورت عبارات و جملات آفرینش جلوه می‌کنند. در این میان بهترین و یا جامع‌ترین کلمات عالم آفرینش همین انسان است که در واقع نسخه جامعی از تمامی موجودات و پدیده‌های عالم خلقت می‌باشد. خداوند از آن چه در تمام عالم آفریده و خلق کرده نمونه‌ای هم در وجود انسان به ودیعه گذاشته است. انسان از جمادات و نباتات و حیوانات هر کدام ارث و وراثتی دارد که در واقع می‌شود گفت در خلقت خود فهرستی از جهان آفرینش و یا نسخه جامعه‌ای از مادیات و معنویات و الهیات می‌باشد. پس انسان در خلقت خود یک کلمه تام و تمام و کامل است که می‌توانیم با شناختن انسان هر آن چه در عالم خلقت هست بشناسیم. و باز در میان انسان‌ها از نظر ارتباط به خداوند متعال و فراگیری علوم و دانش‌ها تفاوت بسیار است زیرا انسان در دو مرحله جامعیت پیدا می‌کند: اول در مرحله خلقت، که خدا او را نسخه جامعه جهان آفرینش قرار داده است. دوم در مرحله تربیت، که در شعاع تعلیمات الهی می‌تواند به تمامی اسرار وجود خود و اسرار وجود عالم و اسرار وجود خدا آگاهی کامل پیدا کند.

انسان‌ها در خلقت و آفرینش با یکدیگر مساوی هستند. خداوند در وجود و خلقت آنها نقصی باقی نگذاشته و هر انسانی را چنان که باید و شاید کامل آفریده است و از این کمال خبر می‌دهد آن‌جا که می‌گوید: "لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم" و اما در مرحله تربیت انسان‌ها با یکدیگر متفاوتند و از مسیر علم و عمل درجات و مقامات مختلفی پیدا می‌کنند. بعضی کمتر دانسته‌اند و بعضی بیشتر و بعضی بیشتر و بعضی بیشتر، همین‌طور در آشنائی و فراگیری علوم و دانش‌ها با یکدیگر متفاوتند، تا آن‌جا که بعضی در انتهای کمال قرار می‌گیرند. انسان‌هایی که در فهم و دانش و تربیت ناقص هستند کلمات ناقص به حساب می‌آیند زیرا علم و فهمشان ناقص است. مختصری از حقایق عالم را می‌شناسند و می‌دانند. و باز انسان‌هایی که بهتر و بیشتر می‌دانند کلماتی کامل‌تر و بهتر هستند؛ به همین شکل تا برسیم به انسانی که تمامی حقایق و

<sup>۱</sup> ملک، ۴ و ۳ = الذی خلق سبع سماوات طباقا ما تری فی خلق الرحمن من تفاوت فارج البصر هل تری من طور. ثم ارجع البصر کر تین ینقلب الیک البصر خاسئا و هو حسیر.

دقایق را می داند و در مکتب خدا به انتهای کمال رسیده و فارغ التحصیل شده است. علم او برابر علم خدا و قدرت او برابر قدرت خدا، رضایت او رضایت خدا و غضب او غضب خدا. آنها نمونه اعلای علم و قدرت خداوند متعال هستند. انسان هائی که در چنین وضع و مقامی هستند همان کلمات تامه الهی می باشند. یک کلمه هستند جامع تمام کلمات، یک جمله و یک آیه جامع تمام جملات و آیات. کتاب های ناطق خداوند متعالند که در شناخت حقایق وجودی خود و حقایق عالم خلقت و معارف الهی نقصی ندارند. خداوند آنها را در شان و مقام خود قرار داده و امر خلقت را به آنها واگذار کرده، امر آنها را امر خود و نهی آنها را نهی خود و فرمان آنها را فرمان خود شناخته و دانسته است.

در این جمله که گوینده خدا را به "شان کلمات تامات" قسم می دهد، کلمات تامات همان ائمه اطهار (ع) هستند که مصادیق کامل آیه فوق در سوره انعام اند که خداوند در معرفی آنها می گوید: "و تَمَّتْ کَلِمَةُ رَبِّکَ صِدْقًا وَّ عَدْلًا" شان آنها بسیار عظیم و مقام آنها بسیار بزرگ است. خداوند آنها را مظهر قدرت و سلطنت خود قرار داده و ملکی عظیم که همان سلطنت آخرت است به آنها بخشیده است. سلطنت و مقامی که تمامی ملوک و پادشاهان و انبیاء و اولیاء به سلطنت آنها جلب و جذب می شوند و به حساب اعمال خود می رسند.

جملات بعد هم در معرفی همان کلمات است که می گوئیم خدایا تو را به آن کلماتی قسم می دهم که به وسیله آن کلمات بر اهل آسمان ها و زمین ها و اهل دنیا و اهل آخرت برتری یافتی. "و بکلمات التی تفضّلتَ بها علی اهل السموات و الارض و اهل الدنیا و اهل الاخره".

### شناخت عظمت خدا به وسیله آن کلمات

عجایب اسرار این جمله این است که می گوئیم پروردگارا تو به وسیله آن کلمات برتری یافتی، با این که برتری خدا یک برتری ذاتی و وجودی می باشد. موجود برتر و بهتر به دلیل وجود و ذات نیازمند به این نیست که به وسیله غیر خود برتری پیدا کند. آن کدام غیر است و یا چه شخصی و چه چیزی می باشد که خدا به وسیله آن برتری پیدا کرده است؟ آیا منظور از کلمات، آیات قرآن است که خداوند به سبب این آیات برتری جسته، و یا همان ائمه اطهار هستند که کتاب های ناطق خداوند هستند و خداوند به سبب آنها

بر همه کس و همه چیز برتری یافته است؟ آیا "تَفَضَّلَتْ بِهَا" به معنای فضیلت دادن بر عالمیان است که بگوئیم خداوند به سبب آن کلمات عالمیان را فضیلت داده، و یا فضیلت یافتن خود؟

تمامی اسرار و عجایب این کلمه در معنای دوم است که بگوئیم خداوند به سبب این کلمات فضیلت یافته است نه این که فضیلت داده است؛ البته در صورتی که معنای دوم یعنی فضیلت یافتن خدا به وسیله آن کلمات تفسیر و توجیه شود. فضیلت یافتن خدا به معنای این نیست که خداوند به وسیله کلمات خود که اولیاء او و بندگان کامل او هستند فضیلت وجودی پیدا کرده، چنان فضیلتی که پیش از ظهور آن کلمات نداشته است، بلکه فضیلت به معنای ظهور فضائل وجودی خداوند متعال به وسیله همان کلمات است. خداوند در وجود خود نامتناهی و کامل است، نه به معنای کمالی که از نقص به وجود آمده باشد یا عدم تناهی که از تناهی ظاهر شده باشد. خداوند در وجود خود چنان است که مولی امیرالمومنین تعریف می کند و می فرماید:

ساکنٌ لاَ عَن حَرَكَةٍ وَ فاعِلٌ لاَ باضْطرابِ الاِلهِ<sup>۱</sup>

یعنی سکونت و آرامش وجودی خدا از حرکت نیست و یا فعل و فعالیت او با نگرانی وجودی یا به کار بردن اسباب و ابزار نمی باشد. سکون بعد از حرکت آرامشی است که در موجود ناقص بعد از رسیدن به کمال پیدا می شود. موجود ناقص که در وجود خود احساس نقص کند به سوی کمال حرکت می کند و بعد از رسیدن به کمال از این که به هدف و مقصد خود رسیده آرامش پیدا می کند. آرامش وجودی خداوند متعال از کمال مطلق است نه از کمالی که نتیجه حرکت و فعالیت باشد. خدا به دلیل وجود، آن چنان است که بوده و خواهد بود. از ازل تا به ابد کوچکترین نقصی در وجود خدا نبوده که کمال پیدا کند و یا ذره‌ای کمالات وجودی خود را رها ننموده تا نقص پیدا کند ولیکن خداوند متعال برای شناخته شدن و معرفی خود به غیر خود مظاهری لازم دارد که آن مظاهر و نمونه‌ها هر کدام نمایش گر فضیلتی از فضائل وجودی خداوند متعال هستند آن چنان که در حدیث قدسی فرموده است: "من گنجی بودم نهان و پنهان، خواستم شناخته شوم مخلوقاتم را برای شناخته شدن آفریدم". پس هریک از موجودات و

<sup>۱</sup> نهج البلاغه، خطبة اول: فاعل لا بمعنی الحركات و الاله

مخلوقات خداوند متعال از ذرات کوچک تا کرات بسیار بزرگ و از جمادات تا انسان های کامل هر کدام نمایش گر فضیلتی از فضائل وجودی خدا و کمالی از کمالات مطلق او می باشد که خداوند به وسیله عجایب خلقت و اسرار علمی و هنری که در ساخت صنایع به کار برده است خود را به بندگان معرفی می کند. در این رابطه در کتاب کافی از ائمه اطهار(ع) حدیثی وارد شده است که فرموده اند: "بنا عُرِفَ اللهُ و بنا عُبِدَ اللهُ" خداوند به وسیله ما شناخته شده و به وسیله ما عبادت شده است.

البته خداوند برای شناخته شدن به وجود و صفات ذاتی خود مظاهری لازم دارد که آنها را الگو و نمونه های خود چنان که هستند به نمایش می گذارد، که همان مظاهر را مثل و امثال و اسماء حسنی می نامند. امام (ع) می فرماید: "نحن والله اسماء الله الحسنی و امثاله العلیا" ما هستیم اسماء بزرگ و نمونه های کامل خداوند متعال. و در آیه نور در سوره نور، خداوند آنها را مثل نور خود معرفی می کند می فرماید: "مِثْلُ نُوْرِهِ كَمَشْكُوْبَةٍ فِيْهَا مِصْبَاحٌ" فیها مصباح"

بنابر این تحقیق، اگر خداوند بخواهد فضائل وجودی و صفات ذاتی خود را به بندگان معرفی کند و برتری وجودی خود را بر ماسوای خود اثبات نماید برای معرفی این برتری نمونه هایی لازم دارد که آنها را به اهل عالم معرفی نماید و آن نمونه های کامل خدا، ائمه اطهار (ع) هستند.

با این تحقیق، "تَفَضَّلْتَ بَهَا" را اگر به معنای دوم توجیه کنیم بجا و مناسب است و این دلیل نمی شود که خداوند در وجود خود ناقص است و با غیر خود شناخته می شود، بلکه کمالات وجودی خود را با یک چنین نمونه ها و انسان های کامل که آنها را خلق کرده و تربیت نموده به نمایش می گذارد و این توجیه درست مانند حدیث مذکور است که امام میفرماید: "بنا عُرِفَ اللهُ و بنا عُبِدَ اللهُ" و باز تاکید می کند: "لَوْلَا مَا عُرِفَ اللهُ و لَوْلَا مَا عُبِدَ اللهُ"

زیرا خداوند به دلیل ذات و وجود قابل تعریف نیست و کسی نمی تواند با چشم عقل و یا چشم سر خدا را ببیند، و به فرض اگر هم ببیند این دیده شدن دلیل معرفت بیننده به خداوند متعال نیست. چه بسیار حقایقی را می بینیم که از ارزش و واقعیت آن بی خبریم و آنها با این که دیده می شوند در نظر بیننده مجهول هستند. لذا شناسائی به دلیل تعقل و تفکر است و این تعقل و تفکر موضوعاتی لازم دارد که انسان متفکر در آنها

فکر کند و آثار وجودی آفریننده را مشاهده نماید. ائمه اطهار (ع) در علوم و کمالات خود یک چنان موضوعات بزرگی هستند برای تفکر و تعقل دانشمندان و خردمندان عالم. هر کس بهتر و بیشتر در اخلاق و اعمال و اقوال آنها فکر کند بهتر و بیشتر به عظمت خدا آگاه می شود و خداوند با نشان دادن آنها و معرفی آنها به اهل عالم هر چه بهتر و بیشتر کمالات وجودی خود را به نمایش می گذارد و اثبات می کند.

و اگر "تفضلت" را به معنای اول در نظر بگیریم و بگوئیم که خداوند بر بندگان خود منت نهاده و چنین رهبران بزرگواری به آنها بخشیده و یا یک چنین نعمت های بزرگی که نعمت ولایت آنهاست به بشریت بخشیده است، این توجیه هم کاملاً درست است. یعنی خداوند به فضل و رحمت خود یک چنین پیشوایان معصومی را به عالمیان معرفی نموده و برکات وجودی آنها را در اختیار اهل عالم گذاشته است، که اگر در شعاع اطاعت و رهبری آنها انجام وظیفه کنند به تمامی ثروت ها و نعمت های الهی در دنیا و آخرت نائل می شوند.

### معانی رحمت های واسعة خدا

و در جمله دیگر می گوئیم "و خداوند را قسم می دهم، و یا از او رحمتی را خواهم می کنم که با نزول آن رحمت تمام عالمیان را مشمول فیض و عنایت خود فرموده است"<sup>۱</sup> آن رحمت واسعه هم رسول خدا و ائمه اطهار علیهم صلوات الله اجمعین می باشد که خداوند در معرفی پیغمبر اکرم می فرماید: "و ما ارسلناک الا رحمه للعالمین"<sup>۲</sup> و در زیارت امام حسین (ع) می گوئیم: "السلام علیک یا رحمة الله الواسعه"

و حقیقتاً آنها رحمت واسعه الهی هستند که از یک طرف فیوضات و برکات وجودی خود را از علم و دانش و سیاست و تدبیر و راهنمایی ها و بیان حقایق در اختیار تمام اهل عالم از دوست و دشمن و مومن و کافر گذاشته اند؛ کفار و دنیا پرستان از راهنمایی های مالی و مادی و اقتصادی و سیاسی آنها استفاده کرده و در دنیای خود موفق شده اند و دوستان آنها و مومنین به دین آنها هم از راهنمایی های علمی و آخرتی آنها بهره برده اند.

<sup>۱</sup> و برحمتک التی منتت بها علی جمیع خلقک.

<sup>۲</sup> انبیاء، ۱۰۷.

و بالاخره هر کسی به هر جا و هر چیزی رسیده در شعاع راهنمایی آنها موفقیت خود را به دست آورده است. آنها همچون خورشید با علم و حکمت خود به تمامی جهانیان تابش نموده و برکات وجودی خود را در اختیار همه گذارده‌اند و از چیزی برای دوست و دشمن مضایقه ننموده‌اند. هر کس به رنج و عذابی مبتلا شده خود را به سوء تدبیر و اختیار خود معذب کرده است. مشاهده می‌کنید که بعد از ظهور دین مقدس اسلام و نزول قرآن و تعلیمات ائمه اطهار چه ترقیات عمیق و عجیبی در دنیای کفر و اسلام پیدا شد که دنیای غرب در اثر استفاده و پیروی از هدایت های علمی و سیاسی و اقتصادی اسلام به چه نعمت ها و ثروت ها رسیدند. مومنین هم در اثر پیروی از این تعلیمات چه موفقیت ها به دست آورده اند. پس آنها رحمت های واسعه خداوند متعال اند که خداوند به برکت آنها بر تمامی عالمیان منت نهاده است.

توجیه واضح تر و روشن تر دیگر در بیان سعه وجودی پیغمبر اکرم (ص) و ائمه اطهار (ع) این است که آنها در حکومت و ولایت خود فراگیر تمامی انسان ها و بلکه تمامی عالم وجود می باشند؛ آنچنان که هر مخلوقی و مخصوصا انسان ها را به تمامی آن چه دوست دارند و می خواهند و استعدادشان می رسد می رسانند. انسانها از نظر فکر و معرفت و سعه صدر، در حوزه مدیریت و مدیریت خود همچون اطاق ها و مدرسه‌ها هستند که هر کدام از آنها چند نفری را می توانند در حوزه ولایت و تربیت خود جمع نموده و آنها را اداره کنند. مثلا پدرها از نظر اداره کنندگی خانواده‌ها و افراد وابسته به خود مختلف و متفاوت هستند. بعضی‌ها یک زن و دو سه تا بچه و بعضی‌ها کمتر و زیادتر. و همچنین از نظر کیفیت بعضی از آنها صدها رقم احتیاجات خانواده خود را بر می آورند و بعضی ارقام کمتر. مثلا پدری می تواند در خانواده فقط سه نفر اولاد را اداره کند، و اگر خدا فرزند چهارم و پنجم را به او بدهد حوصله‌اش سر می آید و ظرفیت ندارد. و بعضی نفرات بیشتر را می توانند ضبط کنند. هم چنین در جامعه، بعضی‌ها چنان استعدادی دارند که می توانند تولید ثروت برای هزار یا دو هزار نفر، بیشتر و کمتر را به عهده بگیرند و آنها را در زندگی طوری اداره کنند که محرومیتی برای آنها به وجود نیاورند و بعضی کمتر. عده‌ای می توانند شهری یا مملکتی را اداره کنند و مردم خود را به سعادت و زندگی برسانند. به همین ترتیب حوصله‌ها و استعداد ها در ضبط انسان ها و اداره آنها بالا و پائین است، تا برسد به انسانی که مملکتی را یا جهانی را اداره می کند،

و از آن جا به انسان هائی می رسد که می توانند تمامی بشریت را با تمامی احتیاجات آنها در شعاع حکومت و ولایت خود اداره کنند؛ رزق و روزی و احتیاجات آنها را از خدا بگیرند و به آنها تحویل دهند. انسان های این چنینی که در شعاع ولایت آنها زندگی آخرتی افتتاح می شود و مرجع تمامی سلاطین و انبیاء بوده و هم چنین مرجع تمامی حوائج آنها و حساب و کتاب آنها می باشد و در این مرجعیت و اداره کنندگی هماهنگ خداوند متعال هستند همین امامان معصوم (ع) می باشند.

شما الان مشاهده می کنید که روسای کشورها از ازدیاد جمعیت وحشت دارند و با تمام قوا می کوشند تولید نسل را متوقف و یا آن را به شدت کنترل نمایند. وحشت آنها از کثرت جمعیت دلیل کم استعدادی و کمی ظرفیت آنها می باشد که می گویند از کجا بیاییم و چگونه اداره کنیم. در روزگار قدیم وقتی که پدری با نوزاد خود رو به رو می شد به تفکر فرو می رفت که چگونه او را اداره کند. سعدی شاعر می گوید:

یکی طفل دندان برآورده بود  
پدر سر به فکر فرو برده بود  
که من نان و برگ از کجا آرمش  
مروت نباشد که بگنارمش

این پدر از زیادی فرزند وحشت دارد. روسای کشورها هم از زیادی تولید نسل و کثرت جمعیت. در این جا می گوئیم آیا خدا هم از کثرت جمعیت وحشت دارد؟ آیا خداوند متعال هم به خود می گوید که خلق نکنم، نیافرینم، زیرا ندارم که بدهم! و چگونه اداره کنم؟ البته چنین نیست. برای خداوند متعال و قدرت آفرینندگی و روزی دهندگی او فرق ندارد یک نفر مخلوق داشته باشد و یا هرچه بیشتر. ائمه اطهار (ع) که خداوند آنها را به عنوان رحمت جهانیان معرفی می کند و می گوید: "تو را برای جهانیان رحمت قرار دادم"، در قدرت و استعداد دانائی و توانائی هماهنگ خداوند هستند. در شعاع دولت و حکومت آنها فرقی ندارد یک نفر، یا تا بی نهایت نفر، وجود داشته باشند. همه آنها را اداره می کنند و روزی خود را به تمامی آنها می رسانند. روزی که حکومت و دولت آنها در کره زمین دایر شود علاوه بر ضبط و اداره انسان های موجود تمامی انسان های تاریخ را هم به زندگی برمی گردانند و آنها را به نیازها و خواش های خود می رسانند؛ آن چنان که حکومت و سلطنت آنها از نظر کیفیت، فاقد حدود و مرز زمانی و مکانی می باشد. پس آنها با این دلایل رحمت های واسعه خداوند متعال می باشند. در این عالم



فیض علمی و تربیتی خود را به تمام جهانیان رسانیده و در عالم آخرت فیض حکومتی خود را به همه کس خواهند رسانید.

### فیض اقدس و مقدس خدا از طریق واسطه ها

در این جا بد نیست انسان ها را از این نظر که مجاری فیض خداوند متعال هستند و هر یک با علم و اعتقاد خود مجرای فیض اقدس و مقدس خداوند متعال می باشد با یکدیگر مقایسه کنیم و در انتها سعه وجودی انسان های کامل و ائمه اطهار (ع) را چنان که در بحث های گذشته گفته شد، بررسی و کشف نمائیم.

خداوند متعال صاحب دو فیض است که یکی از آن دو فیض از مسیر تربیت و دیگری از مسیر حکومت، شامل حال مردم می شود و بد نیست که این دو فیض را بر مبنای فیض اقدس و فیض مقدس نام گذاری کنیم. ناگفته نماند که این دو فیض از مسیر واسطه ها به بندگان خدا می رسد و نزول بلاواسطه آن محال و ممتنع است. فیض اقدس خدا علم و حکمت و تربیت و هدایت است، که این حکمت و هدایت راه گشای فیض دوم می باشد. همه جا توانائی پس از دانائی مطرح می شود، که چه خوب گفته اند: "توانا بود هر که دانا بود" و یا این که علم و عمل را به دو بال تشبیه می کنند و می گویند همانطور که یک پرنده با یک بال نمی تواند پرواز کند انسان هم با علم تنها نمی تواند پرواز کند. علم حقیقتی است که راه نعمت ها و ثروت های الهی را در دنیا و آخرت نشان می دهد. عمل هم یک حرکتی است که انسان را به آن ثروت ها و لذت ها می رساند. از این جهت خداوند تبارک و تعالی فیض اقدس خود را که همان تعلیم و تربیت و هدایت است مقدم بر فیض مقدس خود که در شعاع حکومت افتتاح می شود داشته است. انسان ها موجوداتی هستند که فقط در مسیر دانستن و فهمیدن می توانند زندگی کنند. اگر فهمیدن و دانستن آنها به صفر برسد زندگی آنها هم به صفر تنزل پیدا می کند. حرکات غریزی انسان مانند حیوانات نیست که ناخودآگاه آنها را به سوی زندگی حرکت دهد. شاید باور نکنیم که اگر کودکی را کنار نهر آبی بگذارند و به او نفهانند که این آب است و تشنگی را برطرف می کند نمی تواند از آب نهر برای تشنگی استفاده کند زیرا کسی به او تعلیم نداده است که این آب و غذاست و تشنگی و گرسنگی را برطرف می نماید. بایستی از مسیر تمرینات علمی و راهنمایی پدر و مادر و یا موجودات دیگر بفهمد که این

آب است و رفع تشنگی مینماید و بعد از آن استفاده کند. در داستان هابیل و قابیل معروف است که هابیل نعش برادر خود را به دوش می کشید و نمی دانست چگونه آن را از نظر پدر پنهان کند و عاقبت کلاغی به او فهماند که می تواند چاله‌ای حفر کند و بدن برادر را دفن نماید. انسان قدم به قدم بایستی بداند و بخواهد و حرکت کند. اگر در دانستن متوقف گردد در حرکت هم متوقف خواهد بود. از این نظر خداوند نیروی فکر و تعقل به انسان بخشیده و این همه مظاهر طبیعی و انسانی را برای تعلیم و تربیت او آفریده است.

### مجاری محدود و نامحدود فیض خدا

اگر خدا را به اقیانوس نامتناهی علم و دانش تشبیه کنیم انسان ها مانند لوله‌ها و نهرهای کوچک و بزرگی هستند که به این اقیانوس متصل‌اند. گرچه آب اقیانوس حیات بخش و نامتناهی می باشد ولیکن مجاری که به این اقیانوس متصل است کوچک و محدود است. قهرا آبی را که به سرزمین های تشنه می رساند قلیل و محدود است. انسانها از این نظر براساس ظرفیت و استعداد خودشان که آن هم در مسیر تربیت قابل گسترش می باشد در درجات مختلف بهتر و بیشتر قرار می گیرند و هرکدام در هر درجه‌ای باشند می‌توانند درجات و مراتبی را در آن ظرفیت از نظر کمیت و کیفیت اداره کنند. درجات و مراتبی که در این فیض گیری و فیض دهی دارند از نظر کیفیت و کمیت متقارب و متقارن است. یعنی کیفیت فیض آنها به میزان کمیت آنها می باشد. دو کلمه و ده کلمه و یا دو عمل و ده عمل یاد گرفتند، نفراتی را می‌توانند اداره کنند که محتاج به آن چند کلمه با همان کیفیت هستند. البته کیفیت ها ملازم کمیت است و به یک میزان بالا و پائین می رود. در همین کیفیت ها کمیت های متفاوت و همراه آن کیفیت های متفاوت گسترش پیدا می کند و مجاری فیض الهی در وسعت و ضیق قرار می گیرد. تا آن زمان که انسان به وضعیت نامتناهی وجود خود برسد و فاصله‌ها را بین خود و آن اقیانوس نامتناهی رحمت خدا لغو نماید و بلافاصله و بلاواسطه به بحر فیض الهی مربوط گردد. در این صورت انسانی نامتناهی خواهد بود که خداوند او را با کلمات "عظیم" و "قرآن عظیم" و "عرش عظیم" و "وسع کرسیه السموات و الارض" معرفی می کند. یک چنین

انسانی هر دو فیض الهی (فیض اقدس و مقدس) یعنی هر دو فیض علم و دانش از مسیر تربیت و فیض ثروت و قدرت از مسیر حکومت را به کیفیت نامتناهی تحویل می‌گیرد و تحویل می‌دهد. یکچنین انسان هائی در جهان آفرینش هم چون خورشید نسبت به کره زمین هستند و خیلی وسیع تر و نامتناهی‌تر. لذا خود آنها و انسان های وابسته به آنها در یک حرکت و وضعیت نامتناهی قرار می‌گیرند که تا ابد از نظر زمان و تا پهنه عالم از نظر مکان قابل گسترش می‌باشند. و این ها هستند همان کلماتی که خداوند آنها را کلمه جامع و تام و تمام، و یا رحمت واسعه الهی نامید، تا جایی که اگر بتوانند دشمنان و کشندگان خود را هم هدایت کنند و به زندگی برسانند، مضایقه ندارند. این است که خداوند متعال با خیال راحت امر تربیت و اداره کنندگی بشریت را در دنیا و آخرت به آنها واگذار کرده است.

احادیثی در کتاب کافی از امام صادق (ع) در این زمینه روایت شده، از آن جمله فرموده‌اند: "انَّ اللَّهَ فَوْضَ الْيُنَا الْأَمْرِ" خداوند امورات دین و مردم را به ما واگذار کرده است. و آنها در سوره "نازعات" به عنوان "مدبّرات امر" در مفهوم حکومت الهی، و در سوره "مرسلات" به عنوان "مُلَقِيَاتِ ذِكْرٍ" در مفهوم تربیت شناخته شده‌اند. پس آنها در تربیت و حکومت خود از نظر کمیت و کیفیت نامتناهی هستند و کلماتی می‌باشند که قابلیت نقص و نفاذ ندارند.

## بخش دهم

## ائمه اطهار منابع فیض الاهی هستند

جملات بعد در همین رابطه قرار می‌گیرد که آن مظاهر رحمت و قدرت چنانند که خداوند به وسیله آنها تمامی عالم و عالمیان را تا ابد اداره می‌کند. یک چنان مظاهری که دریا را به خشکی‌ها تحویل می‌دهند و متناهی را به بی‌نهایت می‌رسانند. می‌گوئیم: پروردگارا از تو درخواست می‌کنیم به آن استطاعتی که به وسیله آنها بر تمامی عالیمان به وظائف ربوبی خود قیام می‌کنی. "و بِاسْتِطَاعَتِكَ الَّتِي أَقَمْتَ بِهَا عَلِيَّ الْعَالَمِينَ"

یکی از صفات خداوند متعال "قیام" است. قیام به معنای مدیریت و اداره‌کنندگی اشیاء و اشخاص است. آفرینش مانند طفلی است که قییم لازم دارد و قییم آن خداوند متعال است ولیکن این قیومیت آن چنان که گفته شد، مجرای فیض لازم دارد تا فیض خود را بوسیله آن مجاری به افراد تحت قیومیت خود برساند، و آن افراد همان ائمه اطهار (ع) هستند.

و باز می‌گوئیم: "به آن نورانیت تو که طور سیناء در برابر آن طاق و طاقت خود را از دست داد"

البته نورانیت خدا در این جا علم خداوند است که این علم نامتناهی با ظرفیت و استعداد محدود و متناهی حضرت موسی سازگار نیست. حضرت موسی علیه السلام که در ظرفیت و استعداد محدود است و شاید در کلاس سوم تکامل یعنی رسالت باشد از خداوند متعال تقاضای مواجهه و ملاقات می‌کند. این تقاضا مانند همان مجرای محدودی است که می‌خواهد تمامی آب اقیانوس را تحویل بگیرد و تحویل بدهد. خداوند در این جا دو مظهر بی‌طاق در برابر نور عظمت خود به وجود آورد. یکی همان کوه طور که در جلوه نور ظاهری خدا کوبیده شد. نور ظاهری همان نوری است که منشاء حیات و نورانیت در نهاد مخلوقات شده است و آن نور مانند بی‌نهایت ولتاژ برق است که می‌خواهد از قطعه سیمی عبور کند. بدیهی است که مقاومت ندارد. و اما جلوه دوم، ظهور عظمت الهی است. جمعیتی که چنین تقاضائی کرده بودند و در برابر حضرت

موسی هلاک شدند و حضرت موسی که ظرفیت و مقاومت بیشتری داشت به حال بیهوشی روی زمین افتاد.

و در جملات بعد می گوید: خدایا تو را به علم و جلال و کبریاء و عزت و جبروتت قسم می دهم، همان که زمین طاقت برداشتن آن را ندارد و آسمان ها در برابر آن کوچک و کوتاه است و عمق هرچیزی و نهایت هر مخلوقی از آن متاثر می شود و ژرفای دریاها و نهرها در برابر آن راکد، و کوه ها خاضع ، و زمین با شکل کروی خود در برابر آن آرام و متوقف است و تمامی خلائق در برابر آن تسلیم‌اند. بادهای در حال جریان، در برابر آن عظمت آرام شده و آتش ها در مرکز خود خمود و خموش می گردد.

تمامی این اسماء و جملات مظاهری دارد که آنها همین انسان های کامل هستند که مظاهر علم و جمال و کبریاء و عظمت او می باشند، و همانطور که اهل زمین نتوانستند بار ولایت و حکومت آنها را بکشند خود زمین هم طاقت عظمت و سنگینی آنها را ندارد زیرا آنها حقیقتا از نظر وجود و ظرفیت نامتناهی هستند و زمین از نظر بزرگی و سنگینی متناهی می باشد. متناهی نمی تواند نامتناهی را تحمل کند. و همان اراده خداوند یا مظاهر اراده او هستند که می توانند آب های دریا را متوقف نموده و آنها را مانند کوه روی یکدیگر نگه دارند و مانع جریان آن گردند، مانند خیابان های دریایی که موسی با رمز عصای خود آن را آشکار ساخت و اقوام خود را عبور داد. خداوند آن اسم اعظم یعنی آن نیروئی را که با آن هر کار مهمی را در هر جای عالم که بخواهد انجام می‌دهد به اختیار اولیاء خود گذاشته، که آنها اگر بخواهند با اراده خود می توانند کوه ها را جا بجا کنند و آب های دریا و صحرا را از جریان باز دارند.

### اَئِمَّة (ع) مظاهر تجلی اسماء و صفات خداوند تعالی می باشند

دلیل این همه قدرت و تسلط این است که موجودات عالم مجهز به روح و نیروئی هستند که آن روح و نیرو در کالبد موجودات مانند جریان نیروی برق در سیم ها و یا صنایع برقی می باشد. گرچه چرخ چرخنده‌ها سریع می چرخد و هر جسمی را در برابر خود له می کند ولیکن همین چرخ گردنده تسلیم همان انسانی است که نیروی برق را به اختیار خود درآورده و چرخ های گردنده را با آن مهار می کند. پس ما اگر نیروی برق را اسم خدا بشناسیم، کسی که یک چنین نیروئی را به اختیار خود دارد مسلط بر تمام

ماشین آلاتی است که به وسیله آن نیرو، حیات پیدا می کنند و یا اگر آن نیرو نباشد می میرند. همان ها اسم اعظمند.

تمامی جهان آفرینش و کرات عالم مانند ماشین آلات است. کره زمین یک چرخ گردنده است، کره ماه و مریخ هم به همین کیفیت. ذرات اتمی و کوچک تر و بزرگ تر هر کدام چرخ های گردنده ای هستند که در مدار خود می چرخند و همه آنها مجهز به نیروئی هستند که حیات آنها را تشکیل می دهد. به طوری که اگر آن نیرو در نهاد این گردنده ها جریان پیدا کند حیات و حرکت در آنها به وجود می آید و اگر از جریان باز ماند به ناگاه در جای خود می میرند و گرد و غبار می شوند. تمامی موجودات عالم از جماد و نبات و حیوان و ذرات و کرات هر کدام به یک نیروی نامتناهی زنده اند که آن نیرو متصل و مربوط به اراده و قدرت خداوند متعال می باشد. خدا هر چیزی را در هر جا که هست می تواند در یک هزارم ثانیه متوقف کند و یا به چرخش در آورد. گرچه کره زمین با جاذبه خود اجسام سنگین را جلب و جذب می کند ولی تنها قدرتی که این جاذبه ها را خنثی می کند همان کسی است که نیروی جاذبه را آفریده و با آن، کرات را در جای خود به چرخش درآورده است. بطور کلی تمام عالم خلقت را یک واحد به حساب بیاورید؛ مانند یک انسان، یک حیوان و یا یک جسم چرخنده و گردنده دیگر. آن کیست که روح حیوان و انسان به دست اوست که می گیرد و می دهد، گاهی آن را ضعیف و گاهی آن را قوی می کند. آن خداوند متعال است. و رمز آیه شریفه که می گوید: "الرَّحْمَنُ عَلِيُّ الْعَرْشِ اسْتَوَى" همین است. زیرا عرش، آن نور حیات است که مجرای اراده خداوند متعال می باشد. با افاضه آن نور حیات می دهد و با اخراج آن، مرگ به وجود می آورد. این نور و نیروی نامتناهی به اولیاء خدا و به انسان های کامل سپرده می شود. آنها با داشتن یک چنین نور و نیروئی "اسم اعظم" خدا به حساب می آیند، که با همین نور می توانند در هر چیزی و در هر جای عالم که هست تصرف کنند و آن را جا بجا نمایند. جملات گذشته که در آن جا می گوئیم ژرفای دریاها و حرارت آتش ها و غرش رعد و برق همه این ها در برابر اسم تو خاضع و خاشع هستند، رمز همین حقیقت است. یعنی کسی که نیروی کلی جهان را به اختیار دارد حرارت آتش را مهار می کند و اعماق دریا را به تصرف خود در می آورد و کرات آسمان را جا بجا می کند.

بارها در تفسیر اسماء حسناى خدا و تفسیر بسم الله با دلایل و براهین روشن شد که ائمه اطهار (ع) و اولیاء الله همان اسماء حسنا می باشند که خداوند آنها را مجرای قدرت و اراده خود قرار داده و به وسیله آنها در افکار سایر مخلوقات و موجودات شناخته می شود. زیرا همانطور که انسان ها به نام و نشان و یا آثار و اعمال خود شناخته می شوند، که اگر این نام و نشان و آثار و اعمال نباشد شناسائی آنها متوقف می گردد، خداوند متعال هم به وسیله همین اولیاء بزرگ خود که بزرگ ترین آثار او هستند در میان مخلوقات شناخته می شود. چنان که اگر این نمونه ها را نداشته باشد شناسائی او به صفر می رسد. زیرا شناسائی خداوند از نظر ذاتی، که بخواهد بدون مظاهر علمی و عملی، خود را به بندگان نشان بدهد و یا بندگان بتوانند احاطه به ذات پیدا نموده و یا ذات پاک او را ببینند، یک چنین شناسائی محال است و علاوه فایده ای ندارد. زیرا دیدن یک چیز و یا نشان دادن او دلیل شناسائی آن در برابر بینندگان نیست. چقدر زیاد ما اشیاء و اشخاص را می بینیم، ولی با این دیدن نمی توانیم آنها را چنان که هستند بشناسیم. ما هر چه را که دیده ایم و شناخته ایم از طریق آثار بد و خوب آن بوده است؛ که شناخته ایم و قضاوت کرده ایم که خوبند یا بدند. خداوند متعال هم به همین کیفیت. علاوه بر این که رویت و یا ارائه آن ذات پاک محال است، اگر هم ممکن باشد این رویت و ارائه دلیل شناخت او چنان که هست نمی شود. بلکه فقط از راه آثار و اعمال، شناسائی به وجود می آید. خداوند آن چنان که قادر است بایستی آثاری به وجود آورد که مظهر قدرت او باشد، و چنان که عالم است بایستی مظاهری به وجود آورد که مظهر علم او باشد، و سایر اسماء و صفاتی که ریشه ذاتی دارند، هر کدام لازم است مظاهر و آثاری داشته باشند تا شناسندگان از طریق همین مظاهر آثار خدا را چنان که هست بشناسند. به همین دلیل خداوند این همه آثار در جهان طبیعت و یا در نفوس انسان ها قرار داده تا به وسیله این آثار در آفاق و انفس شناخته شود.

ائمه اطهار علیهم السلام بزرگ ترین آثار علم و قدرت خدا هستند، که با نشان دادن آنها و معرفی آنها خدا در افکار بشریت چنان که هست شناخته می شود و مجهولی برای مردم باقی نمی ماند. این است که آنها را واسطه هر نوع موفقیتی برای انسان هائی قرار می دهد که در خط تکامل به سوی او حرکت می کنند و می خواهند خدای خود را چنان که هست بشناسند کسانی که بدون اعتقاد و ایمان به ائمه اطهار و یا حرکت در راه

آنها و فراگیری آثار علمی و عملی آنها می خواهند خدا را بشناسند مانند کسانی هستند که در بی راهه حرکت می کنند تا به مقصد برسند البته از بی راهه هیچ کس به مقصد نخواهد رسید. در زیارت جامعه کبیره آنها را چنین وصف می کنیم که: "انتم السبیلُ الاعظم والصرّاطُ الاقوّم" یعنی آنها راه بزرگ و راه پایداریند که انسان ها را به تمامی علوم و معارف الهی می رسانند. ماسوای آنها الفباء ناقصی از معارف الهی هستند، و هیچ وقت الفباء ناقص انسان را به معانی کامل نمی رساند. این است که تمامی اسماء در این دعای شریفه منطبق به ائمه اطهار می شود و تمامی این قدرت ها و قهر و غلبه ها و تسلط بر طبیعت و کائنات به وسیله آنها انجام می گیرد. آنها یدالله اند که می فرماید: "یدالله فوق ایدیهم"<sup>۱</sup>

و آنها قبضه خدا هستند که می فرماید: "والارضُ جميعا قبضته یوم القیامه<sup>۲</sup> و آنها یمین الله هستند که می فرماید: "والسّموات مطویّاتٌ بیمینیه" و سایر آیاتی که در آن آیات، خداوند متعال خود را به وسیله چنین جملات و کلماتی معرفی می کند.

کسی نگوید که اگر آنها یدالله و یمین الله و سایر اسباب و وسائلی باشند که خدا به وسیله آنها عالم را خلق می کند و یا مخلوقات را اداره می نماید، لازمه این ادعا این است که پیش از آفرینش آنها امکان آفریدن و خلق کردن وجود نداشته باشد و خدا بدون آنها نتواند و یا نخواهد مخلوقی را خلق کند، و این ادعا مطابق با حقیقت نیست. زیرا آنها هم مخلوقند؛ نبوده اند و حادث شده اند. پس آنها با چه وسیله ای خلق شده اند؟ و یا جهانی که آنها در آن جهان زندگی کرده اند، که قهرا پیش از خلقت آنها جهان وجود داشته است، به چه وسیله خلق شده است؟ و چگونه خداوند توانسته و خواسته است که بدون اسماء حسنا و بدون یک چنین مظاهر عظیمی، انسانی و جهانی را بیافریند؟

جواب این است که اراده تکوینی خداوند متعال در خلقت مخلوقات به کمک دو عامل به کار می افتد که اگر این دو عامل نباشد خلقت و آفرینش هم ممکن نیست. این دو عامل را علت مادی و علت غائی نام گذاری می کنیم. علت مادی که از آن تعبیر به کلمه "بِمَ خُلِقَ" می شود مصالح ساختمانی آفرینش عالم است. خداوند که می خواهد ماه و

<sup>۱</sup> فتح، ۱۰= ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله، ید الله فوق ایدیهم...

<sup>۲</sup> زمر، ۶۷= و ما قدروا الله حق قدره و الارض جميعا قبضته یوم القیامه و السماوات مطویّات بیمینیه...



خورشید و یا ستاره و انسان و حیوانی بسازد موادی لازم است که از آنها جرم و جسم آفرینش را به وجود آورد، و نور و نیروئی لازم است که با آن نور و نیرو به مواد عالم حیات و حرکت عنایت فرماید تا با این عوامل مادی و روحی پیکره عالم ساخته شود. ولیکن اقدام به ساخت یک چنین جهان و انسانی بدون تصور علت و یا ظهور علت غائی ممکن نیست. علت غائی یعنی ثمراتی که از شجره آفرینش ظاهر می گردد و آن ثمرات مطلوب خداوند متعال است. علت غائی گرچه در ظهور، آخر است ولیکن در تصور، اول می باشد تا عمل آفریننده را از لغویت و عبث منزه سازد. و آن ثمره از شجره آفرینش، که مطلوب خداوند متعال است علوم و معارف می باشد؛ یعنی وجود مخلوقاتی که خدا را چنان که هست بشناسند و مظهر و مجری اراده خدا باشند. ائمه اطهار همان علل غائی و یا ثمرات شجره آفرینش هستند که پیش از ظهور در عالم، در علم خدا ظاهرند و خداوند که می داند یک چنین ثمراتی از شجره خلقت ظاهر می گردد عالم را می آفریند و آفرینش را ادامه می دهد. بنابراین، علم به وجود یک چنین ثمراتی برای آفرینش، باعث می شود که آفرینندگی به خاطر آنها ادامه پیدا کند.

### سببیت ائمه (ع) در آفرینش عالم

در توجیه دیگر می گوئیم اسماء خداوند متعال بر دو قسم است:  
 اول: اسمائی که به موجودیت خود و به دلیل خلقت دلالت بر وجود خدا دارند مانند دلالت مصنوع بر صانع و یا دلالت اثر بر موثر.  
 دوم: اسمائی که به موجودیت خود و به علم و دانش خود و قدرت و حکمت خود دلالت بر وجود آفریننده می کنند.  
 اسماء نوع اول، تمامی مخلوقات و موجودات عالم در زمین و آسمان هستند که هر کدام از آنها به مصنوعیت خود اثری از آثار صنع خداوند متعال می باشد. دلالت مصنوع بر صانع یک دلالت ذاتی و قهری است که به جعل جاعل به وجود نیامده و با جعل جاعل قابل رفع نیست. صانع نمی تواند کاری کند که مصنوع بر وجود او دلالت نکند و یا مصنوع این دلالت را از وجود خود سلب نماید. این یک دلالتی است قهری.  
 و اما اسماء نوع دوم، دو نوع دلالت بر وجود خداوند متعال دارند و از دو مسیر انسان ها را به سوی خدا هدایت می کنند:

اول: از مسیر مخلوقیت و مصنوعیت، به دلیل این که اثرآفریدگار هستند و دلالت اثر بر موثر یک دلالت قهری و ذاتی می باشد.

دوم: از مسیر تعلیم و تربیت و بیان علم و حکمت و کردار و گفتار، که انسان های جاهل را به علم و دانش خود به سوی خدا هدایت می کنند و با علم و عمل خود علم خدا و قدرت او را در نظر بندگان اظهار می دارند و جهان را به سوی خدا هدایت می کنند. ائمه اطهار (ع) نوع دوم از اسماء هستند که هم به دلیل مخلوقیت و هم با علم و حکمت خود بشریت را به سوی خدا رهبری و هدایت می کنند. گرچه این هر دو نوع اسم خدا هستند که مانند اسماء لفظی دلالت بر وجود خدا می کنند ولیکن اسماء نوع دوم بهترین و کامل ترین اسمائند و اگر قرار است کسی یا چیزی اسماء حسنا نامیده شود اسماء نوع دوم هستند که کامل ترین آنها ائمه اطهار علیهم السلام و اولیاء خدا هستند.

### انواری که همه چیز در برابر آن خاضع و خاشع اند

این است که می گوئیم "خدایا تو را قسم می دهم به آن نوری که در برابر آن، طور سینا به سجده افتاد و به علم و جلال و کبریاء و جبروتی که کره زمین با آن عظمت و سنگینی در برابر آن کبریاء، قدرت و استعداد خود را از دست می دهد. آسمان ها در برابر آن خاشع می شوند و عمق تمامی اجسام و موجودات تحت تاثیر آن قرار می گیرند. دریاها و نهرها در برابر آن از جریان باز می مانند. کوه ها در برابر آن تسلیم می شوند و زمین آرامش پیدا می کند و تمامی خلائق تسلیم آن قدرت شده اند. باده ها و طوفان ها برابر آن قدرت از جریان باز می ماند و نیروی آتش در مرکز خود خاموش می شود.

### حاکمیت تشریعی و تکوینی خداوند متعال

تمامی این جملات هم بر مبنای تفسیر گذشته مشعر به دو نوع حاکمیت و سلطنت خداوند متعال است که از آن دو تعبیر می کنیم به حاکمیت تکوینی و تشریعی و یا حاکمیت به معنای آفرینش و آفریدن و به معنای سلطنت نمودن و اداره کردن. در ارتباط با حاکمیت نوع اول تمامی موجودات از آسمان ها و کوه ها و دریاها و کرات عالم و هرچه هست خواه بزرگ باشد خواه کوچک تسلیم اراده و قدرت خداوند متعال می باشد زیرا هرچیزی خواه در اعماق اجسام و یا در ظواهر اشیاء و اجسام باشند، همه این ها با

یک نیروی مرموزی که با اراده خدا در وجود آنها افاضه شده است حیات و حرکت پیدا کرده‌اند و همانطور که جان انسان‌ها در تصرف و تسلط خداوند متعال است جان جمادات و ذرات و نباتات و اجسام بزرگ و کوچک، سبک و سنگین، همه این‌ها در اختیار خداوند متعال است. نمی‌شود گفت که خداوند بر بعضی اشیاء، مثلاً آن چه در باطن اجسام است کمتر تسلط دارد و بر بعضی دیگر مانند آن چه در ظاهر عالم و یا در آسمان‌هاست بیشتر تسلط دارد. تسلط خدا نسبت به همه کس و همه چیز و نسبت به ظاهر و باطن عالم یکجور و یکنواخت است. آن طور که بر یک پرنده‌ای در هوا تسلط دارد به همان میزان بر حشره‌ای در اعماق دریا تسلط دارد، به آنها جان می‌دهد و یا جان آنها را می‌گیرد. جملات این قسمت از دعا همه جا از تسلط تکوینی خداوند متعال سخن می‌گوید که می‌گوید کوه طور سینا و دریاها و اعماق دریاها و یا کرات و سماوات همه این‌ها در برابر قدرت تو خاضع و خاشع‌اند. کره زمین با این بزرگی و شکوه و جلال در برابر قدرت تو مانند حشره‌ای و پروانه‌ای خاضع و خاشع است و در مسیر اراده و قدرت تو حرکت می‌کند، که از این تسلط بر کره زمین چنین تعبیر می‌کند: "سَكَنَتْ لَهَا الْاَرْضُ بِمَنَّا كِبَها" یعنی زمین که یک جسم کروی است؛ که اگر به طبیعت خود حرکت کند لازم است که در خط مستقیم حرکت کند و تا کائنات در فرار باشد، مشاهده می‌کنیم که در خط دَوْرانی حرکت می‌کند، با این که حرکت در خط دورانی یک حرکت غیر طبیعی می‌باشد که بدون عاملی که در خارج از موجود متحرک روی آن اثر بگذارد قابل تصور نیست. هر موجود متحرکی اگر عاملی سر راه آن نباشد که آن را تغییر دهد و مسیر آن را عوض کند، در خط مستقیم حرکت می‌کند و توقف برای آن محال است؛ با این که همه کرات در خط دورانی حرکت می‌کنند که این حرکت نشان‌گر این واقعیت است که یک عامل خارجی حرکات آنها را تنظیم و تکمیل می‌کند.

و اما حاکمیت تشریعی یا حکومتی خداوند تبارک و تعالی، به معنای تسلط او بر انسان‌های عالم و عاقل است که از آن تعبیر به مُلک و پادشاهی می‌شود. انسان‌ها در دو جهت محکوم به حکم خداوند متعال‌اند. یکی در جهت تکوین و خلقت، که انسان‌ها در این جهت شیئی مانند سایر اشیاء اعم از جمادات و نباتات و حیوانات هستند که خداوند به اراده قاهره خود آنها را خلق می‌کند و می‌پروراند و به ثمر می‌رساند. انسان‌ها از خود در آفرینش خود اراده و اختیار ندارند. مشیت و اراده خداوند متعال بر انسان‌ها

حاکمیت دارد و به همان شکلی که جماد و نبات و حیوان در حیطه تسلط خداوند متعال است انسان ها نیز در خلقت خود در تصرف خداوند متعال اند.

دوم حکومت خداوند بر فکر و اراده انسان ها، یا حاکمیت بر علم و دانش و آزادی آنها، که از این حاکمیت به حاکمیت تشریعی و یا حکومتی تعبیری کنیم. در این حاکمیت، انسان ها به اراده و شعور خود مَلِک خدا و یا مملکت خدا هستند و خداوند مَلِک و پادشاه آنها می باشد که می فرماید: "لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ" یعنی پادشاهی خدا بر آسمان ها و زمین ها است. این پادشاهی برای خداوند معنا و مصداق پیدا نمی کند مگر این که در برابر او موجودات عاقل و با شعور صاحب اراده و آزادی باشند که به اقتضای عقل خود تسلیم خدا شوند و خداوند بر آنها تسلط و حاکمیت پیدا کند. در حاکمیت خدا به این معنا، تبعیض و تفرقه به وجود می آید زیرا بعضی انسان ها به اراده و اختیار تسلیم خدا می شوند و خداوند مَلِک و یا مالک آنها می شود، و بعضی انسان ها به اراده و اختیار خود از دایره حاکمیت خدا خارج شده در حاکمیت هوای نفس و یا شیطان هائی مانند خود قرار می گیرند و برای غیر خدا پادشاهی به وجود می آورند.

در این رابطه می توانیم بگوئیم که خداوند در این زندگی دنیائی حاکمیت بدون منازع بر انسان ها ندارد؛ فقط بر مومنین و پیغمبران حاکمیت دارد ولیکن منافقین و کافرین از دایره حاکمیت خدا خارجند. لذا خداوند حاکمیت مطلقه خود را اختصاص به زندگی آخرت داده و فرموده است که روز قیامت مَلِک و مالک انسانها می شود. همه حکومت ها در آن روز تعطیل می گردد و حاکمیت خدا بدون منازع و معارض بر تمامی انسان های گذشته و آینده دایر می گردد. در آن روز است که خداوند می فرماید: "لِمَنْ الْمُلْكُ الْيَوْمَ" سوال می کند که امروز پادشاهی مال کیست آیا کسی بجز خدا حاکمیت و پادشاهی دارد؟ تمامی انسان ها جواب می دهند که: "لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ"<sup>۱</sup>

و جای دیگر می فرماید: "وَعَنْتِ الْوَجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ"<sup>۲</sup> تمامی قدرت ها و انسان ها تسلیم خدای حی و قیوم می شوند.

<sup>۱</sup> مومن، ۱۶ = یوم هم بارزون لا یخفی علی الله منهم شیء لمن الملک الیوم لله الواحد القهار.

<sup>۲</sup> طه، ۱۱۱ = و عنت الوجوه للحی القیوم و قد خاب من حمل ظلما.

## سؤال و جواب در اطراف حاکمیت تشریحی خداوند متعال

در این جا این سوال مطرح می شود که چگونه در زندگی دنیا بسیاری و یا بعضی از انسان ها از دایره سلطه و حاکمیت خداوند متعال خارج می شوند و انسان های ضد خدا را بر خود حاکمیت می دهند و برای طاغوت ها سلطنت و پادشاهی به وجود می آورند؟ چگونه انسانی می تواند خود را از دایره حاکمیت خدا خارج کند با این که او محیط به ظاهر و باطن اشیاء و اشخاص است و امکان ندارد که انسان ها بدون مشیت و اراده او برای خود تصمیم بگیرند. اراده خدا را کنار بگذارند و در دایره حاکمیت خود یا دیگران در آیند. آیا تصور یک چنین آزادی برای انسان ها دلیل ضعف و عجز خداوند متعال نیست. در قاموس عقل و معرفت و یا مسائل توحیدی نسبت عجز به خدا محکوم است هرگز کسی یا چیزی نمی تواند خدا را در اراده خود عاجز کند و سبقت بر اراده خدا پیدا کند آنچنان که در قرآن می فرماید: "لا یحسبنّ الذین کفروا انهم سبقوا"<sup>۱</sup> و در احادیث وارد گفته شده است: "ان الله لا یُعصی بغلبه و لا یطاع باکراه"

تمامی فرضیه های توحیدی و دلائل عقلی نشان می دهد که کسی یا چیزی نمی تواند خدا را در اراده خود عاجز کند و یا در حرکت و فعالیت بر اراده خدا سبقت گیرد. پس چطور شما می گوئید که در زندگی دنیا اکثریت انسان ها و یا بسیاری از آنها از دایره حاکمیت خدا خارج شده و حکومت ضد خدائی به وجود می آورند؟ آیا این دلیل عجز خدا نیست؟

جواب این است که خداوند به اراده قاهره تکوینی خود بر تمامی انسان ها و موجودات دیگر تسلط کامل دارد. هرگز کسی یا چیزی نمی تواند خدا را در اراده خود عاجز کند یا بر خدا سبقت گیرد ولیکن خداوند انسان ها را آزاد و آگاه آفریده، به انسان ها علم و دانش داده و به آنها میدان داده است تا بتوانند براساس آگاهی و آزادی خود حاکمیت خدا و یا حاکمیت غیر خدا را بپذیرند، برای خدا یا برای غیر خدا حاکمیت و سلطنت به وجود آورند. خداوند شخص نیرومند و عالمی است مانند سایر اشخاص. گرچه بی نهایت علم و قدرت دارد ولیکن دوست ندارد که از سلطه و قدرت خود استفاده نموده تمامی انسان ها را چه بخواهند یا نخواهند در دایره حاکمیت خود مهار کند و دوست ندارد از

<sup>۱</sup> انفال، ۵۹= و لا یحسبنّ الذین کفروا انهم سبقوا. انهم لا یعجزون.

انسان ها سلب آزادی نماید. غذایی بر آنها نازل کند که چرا شیطان را بر خود حاکمیت داده‌اند و یا آنها را از رزق و روزی محروم نماید که چرا معصیت خدا نموده‌اند بلکه به انسان ها مهلت و آزادی می دهد تا به فکر و علم خود هرچه را بخواهند انتخاب کنند. خداوند ربوبیت خود را به آنها عرضه می کند، شیاطین هم همین طور حاکمیت و سلطه خود را به انسان ها عرضه می کنند و در این میان او را آزاد می گذارند تا هر چه را بخواهد انتخاب کند. انسان از این مهلت و آزادی سوء استفاده نموده از دایره حاکمیت و اطاعت خدا خارج می شود و در حاکمیت هوای نفس یا شیطان قرار می گیرد. خداوند مانع و مزاحم او نمی شود و باز هم به او مهلت میدهد، رزق و روزی در اختیارش می‌گذارد تا روزی که انسان تمامی نیروها و قدرت های خود را به صفر می رساند و همه آنها را در راه باطل و در راه هوای نفس و معصیت خدا به مصرف می رساند و در خلاء مطلق قرار گرفته مشرف به نیستی و نابودی می شود. در این احساس هم اگر به خدا پناهنده شود باز خداوند برای او تجدید قوا و نعمت می نماید، مگر تا روزی که در انتهای عدم و یا اسفل السافلین قرار گیرد. در آن حال برای او چیزی باقی نمی ماند مگر نتایج اعمال بد و عذاب ها و عقاب ها و انتقام ها و بغض و عناد انسان ها، که همه را برای خود بوجود آورده و در دایره آن عذاب ها و بلاها حبس می شود. و باز هم خدا در انتظار است که به او پناهنده شود، تحولی در او به وجود آید که بفهمد چگونه گمراه شده و خوددیت خود را از دست داده است.

با این حساب خداوند از انسان این چنین انتظار دارد که به فهم و آزادی خود خدا را انتخاب کند و به کمک عقل و شعور وابسته به خدا شود و حکومت های ضد خدائی را تعطیل کند. از آنجا که یک چنین انتخاب به علم و آزادی مطلوب خداوند است، به انسان ها مهلت می دهد تا روزی که از اشتباه خود برهند و به اقتضای علم و آزادی خدا را انتخاب کنند و در دایره اطاعت او قرار گیرند. پس خدا این عقل و آزادی را در انسان محترم می شمارد و دوست ندارد که به عامل جبر و اکراه انسان را به دایره اطاعت خود درآورد و به اقتضای همین علم و آزادی، تبعیض به وجود می آید. بعضی به علم و آزادی خدا را بر خود حاکمیت می دهند و طایفه‌ای شیطان را، تا روزی که فهم و شعور انسان ها بیدار شود و خدا را به علم و آزادی انتخاب کنند.

در این رابطه لازم است بدانیم که انسان ها نیز در موجودیت خود حالات مختلف دارند که در بعضی از آن حالات زمین و بیابان شناخته می شوند و در حالات دیگر آسمان های هفت گانه، و در درجات مختلف شناخته می شوند. در این حالات و طبقات فکری و علمی خداوند متعال اسماء اعظم و یا اسماء حسنائی دارد که به وسیله آنها بر تمامی انسان هائی که به نام آسمان و کوه و دریا و صحرا شناخته شده اند حاکمیت پیدا می کند و آنها را در خط اطاعت خود مهار می نماید. آن انسان هائی که به وسیله آنها خداوند بر تمامی انسان ها تسلط پیدا می کند و حاکمیت خود را گسترش می دهد ائمه اطهار (ع) می باشند. و در این جا بد نیست بدانیم که خداوند در حاکمیت بر انسان ها و تربیت انسان ها واسطه لازم دارد که ائمه اطهار (ع) واسطه این تربیت و حاکمیت می باشند. دلائل لزوم وساطت در تربیت انسان ها و نزول علم و دانش و حکومت و حاکمیت خدا بر انسان ها به معنای افاضه فیض بر اهل عالم، و قلع و قمع کفار و استیصال آنها، در مباحث گذشته روشن شد و احتیاج به تکرار نیست.

در این جملات که می گوئیم: و به نور عظمت تو که در برابر آن طور سینا خاضع شد و زمین طاقت مقاومت در برابر آن ندارد، آسمان ها و عمق دریاها و تمامی دریاها و نهرها و کوه ها تمامی این ها در برابر آن خاضع هستند؛ این جملات هم مانند جملات گذشته در دو مورد تفسیر و تاویل دارد.

تفسیر ظاهر این جملات این است که همین دریاها و کوه ها و صحراها و کرات آسمان و مخلوقات دیگر که قابل رویت هستند در برابر اراده و قدرت خدا و یا مجاری اراده و قدرت خدا که ائمه اطهار (ع) می باشند خاضع و خاشعند، و مشاهده می کنیم که خداوند در آیه سوره زمر می فرماید: "السموات مطویات بیمینه و الارض جمیعا قبضته یوم القیامه" این قبضه و یمین همان ائمه اطهار (ع) هستند که آنها را یدالله و عین الله و لسان الله نامیده اند.

تمامی کره زمین و انسان ها، روز قیامت در قیام قائم علیه السلام در قبضه تصرف آن حضرت هستند و آن بزرگوار از مسیر سیر معراجی آسمان ها و زمین ها را در سلطه خود قرار می دهد و در مسافرت های آنی به نام طی الارض و طی السماء به هر جای عالم که بخواهد و با هر چقدر جمعیت که لازم داشته باشد مسافرت می نماید. پس

اسماء الله و اولیاء الله که مظاهر قدرت خدا هستند بر تمامی آن چه بر زمین و آسمان است تسلط دارند.

و اما در معنای تاویلی؛ منظور از آسمان ها و دریاها انسان های دانشمندند، منظور از کوه ها انسان های قدرتمند، و منظور از بیابان ها و صحراها و درخت ها، سایر انسان های بیابان صفت و یا جنگل و صحرا صفت هستند. در این جهت هم همان انسان هائی که مظهر قدرت و حکمت خداوند می باشند به اراده قاهره خدا که خود آنها مظهر آن می باشند بر تمامی این انسان ها در هر وضع و مقامی که باشند تسلط کامل دارند. امام زمان (ع) در محیط سلطنت و حکومت خود آن چنان بر انسان های کره زمین محیط و مسلط است که نمی شود گفت قدرت آن حضرت به انسان های نزدیک به او بیشتر از قدرت و تسلط او بر انسان های دور و دورتر است. قدرت او یکنواخت است و تمامی انسان های کره زمین را بدون وساطت مامور و سرباز زیر پنجه قدرت خود قرار می دهد. کفار را در زندگی منزوی نموده آنها را از دایره زندگی خارج می کند و مومنین را با افاضه فیض تکوینی الهی به بی نهایت ثروت و قدرت می رساند.

### معانی شجره طوبا و تجهیزات وجودی ائمه اطهار

ائمه اطهار همان شجره طوبای بهشتی هستند که گفته اند هیچ خانه ای از خانه های بهشت نیست مگر این که شاخه ای از آن شجره به آن خانه پرکشیده و انسان های بهشتی از شاخه آن شجره آن چه می خواهند به دست می آورند. منظور از این شجره و شاخه ای آن، نور ولایت ائمه اطهار علیهم السلام است که هریک از دوستان خود را به آن نور ولایت و یا اسم اعظم مجهز می کنند تا آن چه را بخواهد به محض خواستن چنان باشد که خواسته است. نمونه نور ولایت و اسماء اعظم که اولیاء الله به کمک آن به آنچه بخواهند می رسند و آن چه بخواهند چنان می شود که خواسته اند، قدرت اعجازی پیامبران است. پیامبران در محیط نبوت و رسالت خود مجهز به اسماء اعظم الهی که همان نور و قدرت ولایت است می باشند و با به کاراندازی آن نور و قدرت می توانند مردگان را زنده کنند و یا هر چه بخواهند در هر زمان که بخواهند برای خود فراهم سازند و مشکلی در زندگی خود و یا امت خود نداشته باشند. موسی و عیسی اعجاز گر مجهز



به شاخه‌ای از شاخه‌های همان شجره طوبی هستند که اصل آن فاطمه زهراء سلام الله علیها و امیرالمومنین و پیغمبر اکرم و سایر ائمه اطهار می باشند. گسترش این شجره طوبی در قلوب اهل ایمان مانند گسترش نیروی برق در چراغ‌ها و کارخانه‌ها و ماشین‌آلات است که هر یک از آن چراغ‌ها و ماشین‌آلات مجهز به نیروی برق هستند و تمامی این نیروها از نقطه مرکزی تولید برق سرچشمه می‌گیرد و در ماشین‌آلات جریان پیدا می‌کند. ائمه اطهار علیهم السلام مرکز تابش و گسترش علم و قدرت خدا هستند که با آن علم و قدرت تمامی موجودات را در هر جا که بخواهند زنده می‌کنند و یا می‌میرانند و هر انسانی را که بخواهند با آن علم و قدرت مجهز می‌کنند که آن انسان تجهیز شده با اعمال آن قدرت و حکمت هر چه را که بخواهد بتواند برای خود و دیگران فراهم سازد. انسان‌هایی که حامل شاخه‌ای از شاخه‌های شجره طوبی هستند آن چنان اند که اگر در بیابان خشکی بنشینند به محض خواستن و اراده کردن بدون زحمت آن بیابان خشک را برای خود تبدیل به باغ و بوستان پر از میوه و اشجار در می‌آورند، به همان کیفیت که خدا می‌فرماید: "جنات عدن تجری من تحتها الانهار"

مولی امیرالمومنین (ع) در بیان مشهور خود به حارث همدانی می‌گوید: "یا حار همدان من یَمْتِ یَرْنی"

ای حارث همدانی هر کسی بمیرد از مومن و کافر به من مربوط می‌شود و تحویل من داده می‌شود و در اختیار من قرار می‌گیرد و من هر جور که بخواهم درباره او تصمیم می‌گیرم. اگر مومن باشد او را در بهشت قرار می‌دهم و اگر کافر باشد در جهنم. و گفته شده است که آن حضرت "قسیم الجنه و النار" است. انسان‌ها پس از گذراندن دوره زندگی دنیا از کانال مرگ در حوزه ولایت و قدرت آن حضرت قرار می‌گیرند زیرا مرگ به معنای نابودی نیست بلکه انتقال از دایره حاکمیت طبیعت به دایره حاکمیت ولایت ائمه اطهار است؛ مانند تولد طفل که از دایره حاکمیت رحم مادر به حاکمیت طبیعت و حاکمیت پدر و مادر منتقل می‌گردد.

با این حساب ائمه اطهار در ولایت تکوینی خود مظهر و مجرای اراده و قدرت خداوند متعال هستند. خداوند مدیریت کائنات و تمامی انسان‌های بد و خوب را به آنها واگذار کرده است. آنها در این زندگی دنیا ظاهر کننده علم خدا هستند و در زندگی آخرت ظاهر کننده قدرت و حکومت خدا می‌باشند. آنها حقیقتاً اسماء اعظم خدا هستند که

خداوند به وسیله آنها حاکمیت تشریحی و تکوینی بر تمامی کائنات پیدا می کند. حاکمیت تکوینی به معنای این است که اگر آنها نباشند آفرینش لغویت پیدا می کند چنان که گفته اند "اگر حجت خدا نباشد زمین اهل خود را فرو می برد" و حاکمیت تشریحی به معنای این که آنها مجرای علم و تربیت خدا هستند و همان ها در حکومت الهی آخرتی مجرای رحمت و غضب خدا می باشند، خداوند فیض خود را به وسیله آنها به تمامی انسان های مستحق بهشت می رساند و غضب خود را به تمامی انسان های مستحق جهنم. لذا در قسمتی از این جملات می فرماید: "به آن اسم اعظم تو که تمامی خلائق تسلیم آن هستند و باها به وسیله آن جریان پیدا می کنند و آتش ها در هسته مرکزی خود خاموش می گردند.

در اخبار و روایات مربوط به قیام امام زمان(ع) دارد که با قیام آن حضرت نیرو از آتش ها سلب می گردد و کنترل آتش ها در اراده آن حضرت قرار می گیرد. چنان که گفته شد آتش هم ذراتی است که مانند سایر موجودات روح دارند و زنده اند و به کمک آن روح حرکات سریع پیدا می کنند. همان طور که جان انسان ها و حیوان ها در اختیار خدا و اولیاء خداست، جان را می گیرند و می دهند، جان آتش ها و باها هم در اختیار خدا و اولیاء خدا می باشد. به آتش ها جان می دهد و اگر بخواهد جان آتش را می گیرند، که در این صورت انبارهای بنزین و بمب های هسته ای به صورت پودری بی جان و بی حرکت می شوند و از حرکت و احتراق باز می ماند مانند سرد شدن آتش برای ابراهیم خلیل.

در جملات دیگر می گوئیم: "خدایا تو را به آن قدرتت قسم می دهم که به وسیله آن غلبه بر تمامی تاریخ و انسان های تاریخ پیدا شده است"<sup>۱</sup>. این سلطان و قدرت همان اولیاء الله هستند که قهر و غلبه خدا به وسیله آنها در طول تاریخ شناخته شده است. خداوند به وسیله موسی و عیسی و پیغمبر خاتم و سایر اولیاء الله بر تمامی انسان ها غالب و پیروز بوده و این غلبه و پیروزی خواهد بود تا روزگار ظهور حضرت ولی عصر امام زمان(علیهم صلوات الله اجمعین).

<sup>۱</sup> و بسطلانک الذی عُرفت لک به الغلبة دهر الدهور و حُمدت به فی السموات و الارضین...

و در ادامه جمله می فرماید: "تو به وسیله سلطنت و قدرت در آسمان ها و زمین ها مورد حمد و ستایش قرار گرفتی"

### خداوند متعال در ورای تقدیراتی مانند سرکوبی دشمنان مورد ستایش است

در این جمله می خواهد قهر و غلبه الهی را در سرکوبی دشمنان و فراعنه و جباران روزگار و اتباع آنها از قهر و غلبه سایر ابرقدرت ها جدا کند. ابرقدرت ها بر بندگان ضعیف خدا غلبه پیدا می کنند و آنها را زیر سلطه خود قرار می دهند و با آن قهر و غلبه یک نظام ظالمانه به وجود می آورند. آنها در قهر و غلبه و سلطه خود مورد ستایش واقع نمی شوند بلکه در قضاوت عقل و دانش مورد ملامت هستند از این که اولاً بدون اذن و اجازه خدا و اولیاء خدا بر بندگان خدا تسلط پیدا کرده اند، آنها را کشته یا به ضعف و محرومیت دچار کرده اند. و اگر هم در شعاع قدرت و سلطنت خود به بندگان خدا خدمت کرده یا سرزمینی را آباد کرده باشند باز هم در آن خدمات و آبادی ممدوح و مطلوب خدا نیستند زیرا سلطه و تصرفات آنها در جهان و انسان بدون اذن خدا بوده است؛ مانند کسی که خانه ای را غصب کند و بعد از غصب نمودن، خانه را آباد کرده و یا به اهل خانه خدمت کرده باشد. آن آبادی ها و خدمات در زمینه غصب ملک خدا مطلوب خدا و مطلوب عقل و دانش نیست. با این حساب در خدمات و عمران و آبادی که داشته اند مستحق ستایش نیستند؛ چه برسد به این که به بندگان خدا ستم کرده اند. ولیکن خداوند متعال هر چه کند، جایی را خراب کند یا آباد نماید، عده ای از بندگان خود را نابود و یا احیاء نماید، همه این ها مطلوب بوده روی حکمت و مصلحتی است که به نفع بندگان و به نفع همان هلاک شدگان تمام می شود. همان ها که در سیل و زلزله و یا حوادث دیگر به اراده قاهره خدا نابود شده اند در آن نابودی یک چنان مصلحت و منفعتی نهفته است که روز قیامت به همان هلاک شدگان برمی گردد. اگر در عقل و شعور خود قاصر بوده اند از هلاکت کفر و گناه نجات یافته اند و اگر هم مقصر بوده اند از کفر و شرور آنها کاسته شده و مایه تخفیف عذاب آنها در قیامت شده است.

پس در انتها تمامی تقدیرات الهی خواه از نوع مرگ و خرابی باشد یا از نوع حیات و آبادانی همه این ها از نظر این که حکیمانه و از روی مصلحت است به نفع بندگان خدا واقع شده ، مطلوب و مرضی تمامی بندگان قرار می گیرد و تمامی خلایق از آن مقدرات

رضایت پیدا می کنند. حتی کسانی که در درکات جهنم قرار گرفته اند، وقتی مشاهده کنند که آن جهنم به سوء اختیار و اعمال کفر و گناه خود آنها بوده است خود را ملامت می کنند و بر تقدیرات خداوند متعال ایراد و اعتراضی ندارند. پس خداوند متعال در تمامی مقدرات و حوادثی که به وجود می آورد حمید و محمود است یعنی با آن مقدرات و حوادث مورد ستایش واقع می شود.

ستایش در آسمان ها به معنای ستایش خدا در نظر علما و عقلا و ستایش در علم و حکمت است. هرچه عقل و دانش مردم بیشتر گردد و عقلا کثرت پیدا کنند بهتر و بیشتر خدا را ستایش می کنند. و ستایش در زمین ها به معنای ستایش در نظر انسان هائی است که هنوز به عقل و دانش کامل نرسیده و در شعاع تعلیم و تربیت خدا انجام وظیفه می کنند. آنها نیز به دلیل علم و اعتقادی که به لطف خدا دارند و بطور اجمال می دانند که خدا هرگز ظلم و ستم نمی کند خداوند متعال را بر اجرای تمامی مقدرات ستایش می کنند. پس منظور از آسمان ها و زمین هائی که خداوند متعال را ستایش می کنند و خدا در آسمان ها و زمین ها محمود و پسندیده واقع می شود، اهل آسمان ها و زمین ها است. خدا محمود اهل آسمان ها، یعنی انسان های کامل و اولیاء خدا است و محمود اهل زمین ها، یعنی انسان هائی که در خط تربیت و اطاعت آنها انجام وظیفه می کنند. علم و دانش از طرف اولیاء خدا مانند باران از این آسمان ریزش می کند و در قلوب وابستگان و شاگردان مکتب آنها قرار می گیرد و ثمراتی مانند علم و تقوی به وجود می آورد.

و در عبارات بعد خدا را قسم می دهد به کلمه صدقی که برای آدم و اولاد او مقدر و مقرر شده است. می گوید: "و بکلمتک کلمة الصدقِ التي سَبَقَتْ لِأَبْنَاءِ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ. ذریته بالرحمة..."

### توضیح کلمه صدق و تقدیرات صدیقانه خدا

منظور از "کلمه صدق"، مقدرات حکیمانه خداوند تبارک و تعالی در تربیت آدم و اولاد او می باشد. آدم و اولاد او در مسیر فکر و اندیشه خود به هلاکت می رسند و در معرض وساوس شیطانی قرار می گیرند ولیکن خداوند متعال در آینده زندگی آنها وساوس

شیطانی را باطل می کند، آدم و اولاد او را به خط توبه و تقوی بر می گرداند و از آن خط آنها را به بهشت می رساند.

این جا دو عامل در زندگی آدم و اولاد آدم فعالیت می کنند، یکی عامل شیطانی که آدم و اولاد او را به کفر و گناه می کشاند و دیگری عامل رحمانی که آدم و اولاد او را به خط اطاعت برمی گرداند تا مشمول لطف و رحمت خدا شوند. این دو عامل که با یکدیگر در نجات آدم و یا هلاکت او مسابقه دارند، در این مسابقه عامل الهی بر عوامل شیطانی غلبه دارد و مسابقه را می برد و عاقبت کار آدم و اولاد او را به رحمت و برکت می رساند.

در جملات بعد خدا را قسم می دهد به کلماتی که به وسیله آن کلمات بر همه کس و همه چیز غالب است می گوید "به کلماتی که به وسیله آن بر همه چیز غالب شدی و به نور وجه تو، نوری که به وسیله آن برکوه طور تجلی کردی و آن کوه را کوبیدی و موسی را برابر آن جلوه خاضع و خاشع گردانیدی و به مجد و عظمتت که بر طور سینا آشکار نمودی و در آن مجد و عظمت با بنده خود موسی بن عمران سخن گفتی و باز چهره زیبای خود را در کوه ساعیر آشکار نمودی و در کوه فاران در برابر رسول خدا ظاهر شدی..."<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> و اسئلك بكلمتك التي غلبت كل شيء و بنور وجهك الذي تجليت به للجبل فجعله دكاً و خرّ موسى صعقا و بمجدك الذي ظهر على طور سيناء فكلمت به عبدك و رسولك موسى بن عمران و بطلعتك في ساعير و ظهورك في جبل فاران بربوات المقدسين و جنود الملائكة الصافين و خشوع الملائكة المسبحين و...

## بخش یازدهم

## غلبه خدا از مسیر کلمات

منظور از غلبه خدا به وسیله کلمات، غلبه از مسیر حجت و احتجاج است زیرا خداوند از نظر غلبه با قدرت، اسباب و ابزار لازم ندارد. او قادر و توانا، و بر همه کس و همه چیز مسلط است. آنچنان است که میفرماید: "السموات مطوَّياتٌ بيمينه و الارض جميعا قبضته" ولیکن خداوند به این غلبه از مسیر قهر و قدرت توجه ندارد و غلبه به این کیفیت مطلوب خداوند متعال نیست. غلبه مطلوب خدا از مسیر حجت و احتجاج است و این حجت و احتجاج بین خدا و انسان ها قابل ظهور است. او می خواهد با هدایت و راهنمایی خود انسان ها را به مصالح و مفاسد زندگی هدایت کند و بالاخره او را به زندگی بهشتی برساند.

در این رابطه انسان ها با دو دلیل و دو عامل با خدای خود اختلاف پیدا می کنند و با یک دلیل و یک عامل بین آنها و خداوند متعال توافق حاصل می شود. آن دو عامل منشاء اختلاف را قصور و تقصیر نام گذاری می کنیم و عاملی که موجب وحدت و اتحاد می شود را عقل و ایمان می نامیم. انسان ها با قصور و تقصیر خود با خدای خود در مبارزه هستند و خداوند با آنها مدارا می کند تا روزگاری که به عقل و دانش برسند و بفهمند که آن چه خدا می گوید حق است؛ تا این که از مسیر تقصیر و گناه محکومیت آنها به انتها برسد و در نظر خداوند تبارک و تعالی محکومیت قطعی پیدا کنند و بر خدا واجب شود که آنها را به هلاکت و نابودی برساند و در آتش جهنم محبوس گرداند.

تقصیر انسان ها به معنای این است که به حقانیت عمل و اجرای دستور آگاهی کامل دارند و به اقتضای حکم عقل و دستور پیغمبران و اقتضای جو حاکم و آمادگی محیط، خود را ملزم می دانند اطاعت خدا کنند ولیکن باز هم تابع هوی و هوس خود و یا هوی و هوس دیگران شده و در خط کفر و گناه فعالیت می کنند و موجبات رنج و زحمت خود و دیگران را فراهم می سازند. و اما قصور انسان ها به معنای این است که عقلشان به حکم الهی نمی رسد، و یا اگر می رسد ضعف و ناتوانی و یا حاکمیت و فشار محیط به آنها اجازه نمی دهد که از اوامر الهی پیروی نموده به وظایف خود عمل کنند. این دو

عامل ضعف عقل و یا کمی قدرت آنها باعث گناه و معصیت آنها می شود. خداوند متعال براساس اراده حکیمانه خود بایستی با قاصرین و مقصرین مدارا کند تا روزگاری که به عقل خود راه حق را از باطل تشخیص دهند و موجباتی فراهم شود که خود را در اطاعت و بندگی خدا قرار دهند.

مدارای خدا با مقصرین گروه اول به این کیفیت است که آنها را در خط زندگی و حرکت کفر و گناه آزاد نموده وسایل کار و فعالیت در اختیار آنها بگذارد و آنچه واجب و لازم است به آنها امکانات بدهد تا روزگاری که اعمال کفر و گناه آنها به آخرین نتیجه خود که آتش جهنم و عذاب های آخرت است برسد. حکمت خدا اجازه نمی دهد که کفار و گناه کاران را با اراده قاهره خود نابود کند بلکه خود را ملزم می داند به آنها مهلت دهد تا روزگاری که کفر و گناه آنها به ثمر برسد و آخرین نتایج از خط کفر و گناه که همان آتش جهنم است فراهم گردد و آنها را معذب نماید، تا در نتیجه اگر شکایتی دارند از خود شکایت داشته باشند که چرا اطاعت خدا نکرده اند و به دستور خدا و اولیاء خدا وقتی نگذاشته اند. اگر خداوند متعال آنها را پیش از آن که به آخرین نتیجه اعمال خود برسند معذب کند شاید از خدای خود شکایت داشته باشند که چرا با آنها مدارا نکرده و بر آنها غضب کرده است. خداوند متعال برای جلوگیری از یک چنین گلاویه ها و شکایات آنها را مهلت می دهد تا عذاب های مقدر از مسیر اعمال بد آنها دامن گیر آنها شود تا اگر شکایتی دارند از خود شکایت کنند.

و اما گروه دوم که قاصرین هستند کسانی که گرفتار ضعف عقل و کمی قدرت هستند و وادار به گناه و معصیت می شوند، خداوند متعال به عنوان یک ولی رؤف و مهربان خود را ملزم می داند که با آنها مدارا کند تا روزگاری که ضعف آنها بر طرف گردد و مشخص شود که آیا راه حق انتخاب می کنند و یا راه باطل را، و در اثر این انتخاب توام با آزادی کامل به مومنین یا مقصرین ملحق شوند و سرنوشت یکی از این دو طایفه را به دست آورند.

در این میان چیزی که برای خدا در این رفتار حکیمانه خود لازم است مربیان و وسائط تربیت هستند که خداوند آنها را رهبر جوامع قاصر و مقصر و یا مومن قرار داده است. اما مربیان الهی که همان پیغمبران و یا اوصیاء آنها هستند از نظر درک نقشه های تربیتی خدا و آمادگی روانی براساس آن نقشه ها متفاوت هستند. در این جا خداوند متعال الزام

پیدا می کند اراده حکیمانه خود را در ارتباط با دو گروه قاصرین و مقصرین در مسیر فکر و استعداد رهبر آنها که مجری احکام و دستورات الهی می باشند قرار دهد. حکم خود را برابر حکم آن پیغمبر و یا غضب خود را برابر غضب آن پیغمبر و صبر و مدارای خود را در مسیر صبر و مدارای آن پیغمبر تنظیم کند. یعنی اگر صبر و مدارای پیغمبر و یا حکم و علم و استعداد او مساوی با یک صدم یا یک هزارم علم و حکم خدا باشد مقدرات اقوام براساس آن یک صدم و یا یک هزارم تنظیم می شود. گاهی یک پیغمبر چنان استعداد صبر و مدارا با کافر و گناه کار ندارد که بتواند کفر و گناه آنها را تا آخر عمر تحمل کند، بر آنها غضب می کند و با استفاده از جنگ و مبارزه یا نفرین با آنها به مبارزه بر می خیزد. چاره‌ای نیست جز این که اراده حکیمانه خدا از مسیر فکر و استعداد های پیغمبر اجرا شود و عذاب های ابتدائی یا انتقامی خدا با تصمیمات همان پیغمبر توأم گردد. بر خدا واجب می شود دعای آن پیغمبر را مستجاب نموده و اقوام کافر و گناه کار را به هلاکت و نابودی بکشد.

### غلبه خدا از مسیر احتجاج و حجت

در میان پیغمبران الهی که در درجات مختلف صبر و استقامت قرار گرفته‌اند، فقط انسان های کامل در صبر و استقامت هماهنگ با خداوند متعال هستند. همان ها کلمات بزرگ خدا می باشند که خداوند به وسیله آنها آخرین حجت را بر کفار تمام می کند و راه عذر و گناه را کاملا به روی آنها می بندد و آخرین نقشه خود را درباره آنها جاری می‌سازد تا عاقبت به کلی از صفحه روزگار محو و نابود شوند و حکومت مطلقه الهی در روی کره زمین دایر گردد، مهلت و مدارا از کفار برداشته شود. پس با حساب این که خداوند از طریق احتجاج و دلایل منطقی بر ماسوای خود غلبه می کند انسان هائی که صد درصد هماهنگی با خداوند متعال دارند جائی که لازم است مدارا کنند مدارا می‌کنند و جائی که لازم است مهلت دهند مهلت می دهند و در جائی که بایستی غضب کنند غضب می کنند؛ همین انسان ها هستند که راه غلبه و پیروزی خداوند متعال را بر خلق خود باز می کنند. اگر پیروزی به معنای اعمال زور و قدرت از طریق غلبه قوی برضعیف باشد، خداوند متعال همه جا قوی و غالب است و در برابر او قدرتی وجود ندارد که بتواند



با او به مبارزه برخیزد، خدا را در کارهایش متوقف کند و یا نقشه‌های الهی را به تاخیر اندازد و بتواند چند صباحی در میدان با خدا بجنگد. تمامی قدرتمندان و نیرومندان عالم در برابر قدرت او هیچ‌اند و شاید یک ثانیه هم نتوانند در میدان زور آزمائی خدا را در کار خود متوقف کنند. دیگر این که خداوند تعالی برای نابودی بندگان متجاوز خود از طریق قهر و غلبه واسطه و وسیله لازم ندارد، بلکه همان اراده کن فیکونی او کافیهست. پس منظور از غلبه خدا به وسیله کلمات، غلبه به معنای احتجاج و حجت است که تمامی قاصرین و مقصرین در برابر حجت او محکوم‌اند. خداوند به مقصرین مهلت می دهد تا با نتایج اعمال بد خود رو به رو شوند شاید همان بدی ها و نتایج بد آنها را از خط کفر و گناه برگرداند و توبه کنند. و با انسان هائی که قصور عقلی و استعدادی دارند هم مدارا می کنند تا روزگاری که عقل آنها نیرو پیدا کند، اعمال بد خود را به بدی بشناسند و توبه کنند. انسان هائی که در این مهلت ها و مداراها می توانند صد در صد هماهنگی با خدا داشته باشند همان انسان های کاملند. لذا در حالات حضرت رسول اکرم (ص) داریم که ایشان گاهی که در معرض هجوم و حمله کفار قرار می گرفتند آنها را نفرین نمی کردند که با قهر خدا نابود شوند بلکه از خداوند متعال برای آنها مهلت می خواستند و دعا می کردند که خدا آنها را هدایت کند ولیکن انبیاء گذشته شاید در برابر هجوم مصیبت ها و اذیت های کفار بی طاقت می شدند و نفرین می کردند، خدا نیز آنها را نابود می کرد. پیغمبر اسلام (ص) و ائمه اطهار (ع) می دانستند که انسان های قاصر و مقصر تا انتهای عمر طبیعی مهلت دارند تا کفر و گناه خود را به ثمر برسانند، شاید به حق برگردند. بالاترین نمونه این صبر عظیم را حضرت سیدالشهداء (ع) نشان دادند. روز عاشورا که با آن همه مصائب رو به رو می شوند و می توانند با استفاده از قهر و غضب خدا و یا ولایت تکوینی که صاحب آن می باشند دشمنان خود را قلع و قمع کنند ولیکن به آنها مهلت می دهند تا با نتایج یک چنین فاجعه و جنایت رو به رو شوند؛ شاید در آن همه محرومیت ها و عذاب هائی که پس از کشتن امام خود ببینند آرزوئی در آنها پیدا شود که ای کاش به جای این که امام خود را می کشتند از او اطاعت می کردند. پس آنها "کلمات تامه الهی" هستند که خداوند به وسیله آنها بر قاصر و مقصر از امت ها حجت خود را تمام می کند و از طریق حجت و احتجاج بر دشمنان خود پیروز می شود.

در ادامه همین کلماتی که به معنای حقانیت و حجت خداوند متعال و غلبه او بر دو گروه قاصر و مقصر تاریخ است او را قسم می دهیم به نور وجه او که با آن نور بر کوه تجلی کرد و آن کوه در برابر تجلی نور خدا نتوانست مقاومت کند. می گوید: "خدایا تو را قسم می دهم به نور وجه تو که با آن نور برابر کوه تجلی کردی آن کوه را کوبیدی و موسی را به صعق و بیهوشی انداختی."

### معانی نور وجه الله

مطالبی بسیار عمیق و عجیب در شناخت نور وجه خدا بایستی ایراد شود که آیا این نور وجه خدا به معنای نور ذات خداست که بگوئیم خداوند متعال به ذات خود بر کوه تجلی کرده و آن کوه در برابر تجلی نور ذات مقاومت خود را از دست داده است و یا این که این نور، نور مخلوق است. یعنی خداوند نوری آفریده که اگر آن نور بر کوه جلوه کند مقاومت خود را از دست می دهد.

آن چه مسلم است در آن شب در کوه طور نمایشی از تجلی قدرت خدا به وجود آمده که در برابر آن تجلی موسی به حال بیهوشی افتاده است. نمی توانیم بگوئیم در آن شب حادثه‌ای به وجود نیامده و موسی یا کوه طور با چنین حادثه‌ای رو به رو نشده است. موسی در برابر حادثه بیهوش شده و جمعیت همراه او مرده‌اند، که بعد به اراده خدا زنده شده‌اند. یک چنین جلوه یا تجلی، متناسب با ذات مقدس خدا و وجود با عظمت او نیست زیرا حقیقتاً جلوه ذات یک حادثه است و نمی شود گفت ذات مقدس تجلی کرده و حادثه‌ای در آن ذات پیدا نشده است. لازمه تجلی ذات این است که خداوند به ذات و وجود خود روی شیئی یا شخص موثر واقع شود و خداوند با ذات خود فعلی از افعال خود را انجام دهد، با این که تمامی افعال و از آن جمله جلوه‌ها و تجلی‌ها به اراده خدا واقع می شود؛ یعنی حادثه حرکتی است که به اراده خدا در مخلوق ایجاد می شود نه این که حادثه و حرکتی به وسیله وجود خدا در وجود خلق خدا ظاهر گردد یا به وسیله وجود خدا در وجود خود او حادث شود.

مولی امیر المومنین (ع) در وصف فاعلیت خداوند متعال می فرماید: "فاعلٌ لا بِمعنی الحركات و الاله" یعنی فاعلیت خدا به ظهور حرکاتی نیست که در وجود او پیدا شود و

یا اسباب و ابزاری در حوزه وجود مفعول به کار برد مانند انسان که با حرکات وجودی و اسباب و ابزار کار خود را انجام می دهد. و ما نمی توانیم بگوئیم که جلوه نور در آن شب جلوه ای منهای حرکت باشد زیرا خواهی خواهی مفهوم تجلی و حرکت ملازم یکدیگر هستند. جلوه عین حرکت و حرکت عین جلوه است. نوری که تجلی می کند، حرکت می کند هر چند که آن حرکت یک ظهور ذاتی و وجودی منهای نقل از مکان به مکان و یا از زمان به زمان باشد. پس اگر قائل به جلوه وجود خدا و تجلی ذات او شویم لازمه این عقیده این است که خداوند به ذات خود جلوه نموده و با جلوه ذات خود کوه را کوبیده و یا موسی را به بیهوشی انداخته است. ولیکن اگر بگوئیم این جلوه به وسیله نوری بوده است که خداوند به اراده خود آن را خلق فرموده و آن نور را بر کوه طور تابش داده و در برابر آن تابش کوه طور مقاومت خود را از دست داده است، در این جا این جلوه، فعلی از افعال خدا خواهد بود که با جلوه نور انجام گرفته است؛ آن چنان که با نوری که خلق فرموده چهره ماه و خورشید را روشن می کند و یا با روحی که آفریده است به موجودات حیات می دهد. هم چنان که انسان با نیروی برق فلزات را ذوب می کند و یا ماشین ها را به حرکت در می آورد. در صورتی که انسان ها می توانند با به کار بردن نوری که نیروئی بسیار کوچک و ضعیف از نور کلی عالم است فلزات را ذوب کنند چرا ممکن نباشد که خداوند متعال با به کار بردن آن نور عظیم کوهی را بکوبد و ذوب نماید؟

### تجلی در کوه طور با نور وجه بوده نه با نور ذات

پس این عمل به معنی جلوه نور خدا که آن را خلق فرموده، یک عمل ممکن است و احتیاج به جلوه ذات نیست. چنین جلوه ای سازگار با قضاوت عقل در وجود مقدس خداوند متعال نمی باشد که بگویم با به کار بردن نور ذات و وجود خود روی اشخاص یا اشیاء اثر می گذارد. این اثرگذاری خواهی خواهی ملازم با حادثه ای است که در وجود خدا واقع می شود و ظهور حادثه در ذات مقدس خدا با عقل و دانش سازگار نیست. پس این جلوه، نوری بوده است که خدا آن را خلق فرموده آن چنان که نور خورشید جلوه کند و جسمی را یا فلزی را ذوب نماید. دانشمندان که به خاصیت نور آگاهی دارند می گویند که اگر این کرات و اقمار منظومه شمسی به کره خورشید نزدیک شوند و در معرض تابش مستقیم نور خورشید قرار گیرند متلاشی می شوند.

نور وجه خدا و یا "وجه الله" در این عبارت همان نور وجه خدا در آیات قرآن است که خداوند می فرماید: "همه چیز فانی می شود و وجه خدا باقی می ماند".<sup>۱</sup> همه جا این وجه الله و یا وجوه الله تفسیر به ائمه اطهار شده است و فرموده اند که ما وجه الله و نور الله و عین الله و یدالله می باشیم. البته آنها با نورانیت علم و حکمت و قدرت خود نور وجه خدا هستند. خدا به وسیله آنها و اعمال آنها و اراده آنها و فعل و انفعال آنها تمامی اعمال و افعال حکیمانه خود را انجام می دهد و آنها مجری اوامر و نواهی خدا هستند که خداوند با علم و عمل و حرکات و سکنت آنها و قیام و قعود آنها به وجهه الهی و آبروی خدائی خود شناخته می شود.

البته آنها هم مانند سایر اجرام نورانی خداوند متعال مجهز به نور عرش هستند. نور عرش مبدء کلی انواری است که در عالم خلق و خلاق ظاهر می گردد و ما در کتاب "توحید از دیدگاه علم" و "مبادی آفرینش" و سایر کتاب ها ثابت کرده ایم که اصول اولیه عالم خلقت که مبدء پیدایش تمامی مخلوقات هستند دو اصل است: اصل نور و اصل ماده، که از ترکیب نور با ماده و یا مناسب تر بگوئیم از تعلق نور به ماده، ماده دارای حیات و حرکت می گردد و سایر کمالات در او به وجود می آید. این اصل نور در تعلق خود به مواد و اجسام عالم در درجات و مراتب مختلف قرار می گیرد؛ از نور شمع تا خورشید، و چهره همه چیز را روشن می نماید و در انتها نور کلی عالم که همه خورشیدها و یا مظاهر نورانی دیگر در مقابل آن نور کلی شمع ضعیفی بیشتر نیستند. همه آن انوار به وجود انسان کامل تعلق می گیرد و آن انسان کامل مبدء تمامی انوار و ارواح و یا نیروهائی می شود که به کالبد جهان آفرینش حیات و حرکت می بخشد. ما اگر نور کلی عالم را آن چنان تصور کنیم که خورشید در برابر آن شمع ضعیفی بیشتر نیست اعتراف خواهیم کرد که اگر آن نور عظیم برچهره خورشید تابش کند آن را ذوب می کند چه برسد به قطعه کوهی و یا انسانی که هنوز به تکامل واقعی نرسیده و از عظمت خدا و یا انوار کامل الهی آگاهی کامل ندارد، و در عین حال که چنان استعدادی ندارد که بتواند در برابر آن نور بزرگ مقاومت کند تقاضا می کند که ذات خدا و یا وجود او را که فوق تمامی انوار است رویت نماید. پس در این جا خداوند به موسی می گوید اگر کوه در برابر

<sup>۱</sup> الرحمن، ۲۶ و ۲۷= کل من علیها فان و یبقی وجه ربک ذو الجلال و الاکرام.

جلوه نور وجه من، یعنی همان نوری که به انسان های کامل و اولیاء بزرگ خدا تعلق گرفته است مقاومت کند تو هم خواهی توانست در برابر رؤیت من مقاومت کنی. پس در این جا با دلائل قطعی عقلی و نقلی ضمن استفاده از ظاهر این عبارت که می گوید نور وجه خدا بر کوه تجلی کرده است بایستی اعتراف کنیم که آن جلوه، نوری بوده است که خدا آن را خلق فرموده و به وجود وجوه خدا که ائمه اطهار(ع) هستند تعلق گرفته است.

در ادامه جمله می گوئیم: "و بمجدک الذی ظهر علی طور سیناء فکلّمت به عبدک و رسولک موسی بن عمران و بطلعتک فی ساعیر و ظهورک فی جبل فاران بریوات المقدسین و جنود الملائکة الصافین..."

در این جمله خداوند دو جلوه نورانی خود را ذکر می کند. جلوه نور وجه خدا بر کوه طور و جلوه مجد و عظمت او بر طور سینا. گرچه ظاهراً نشان می دهد که این دو جلوه بزرگ جلوه نور بر طور بوده است که در واقع جلوه شیئی بر شیئی است ولیکن ظاهر امر نشان می دهد که جلوه نور وجه خدا بر کوه طور که آن را کوبیده است جلوه نور بر جسم است. زیرا نور در جلوه خود خیلی نیرومند است. هرچیز که در برابر جلوه نور قرار گیرد ذوب و یا خرد می شود. جلوه نور نظیر جریان نور برق در بعضی فلزات است که می بینیم آنها را ذوب می کند. همانطور که نور برق فلز آهن را ذوب می کند آن جلوه، کوه طور را هم ذوب کرده و قهرا در این جلوه صداهاى عجیب و غریبی پیدا می شود که باعث بیهوشی موسی و باعث مرگ همراهان او می گردد. پس مانعی ندارد که نور بر کوه طور جلوه کند.

### معانی مجد الله

و اما جلوه مجد خدا به معنای تجلی عظمت الهی در برابر شخص حضرت موسی است زیرا فقط انسان است که می تواند مجد و عظمت خدا را درک کند و خداوند مجد و عظمت خود را به او نشان دهد. جلوه مجد و عظمت خدا بر کوه طور و یا هر جسم دیگر بی معناست. مانند این است که یک انسان نیرومند و قدرتمند عظمت خود را به درختی یا کوهی نشان دهد و افتخارات خود را با آن ذکر کند، که البته ذکر افتخارات و جلوه عظمت بر شیئی غلط است. خداوند متعال ضمن این که خود را در آن شب در کوه طور

به عظمت یادآوری کرده است شاید ذره‌ای از جلال و عظمت وجودی خود را هم به موسی نشان داده باشد. آن جا می‌فرماید: "انّی انا الله لا اله الا انا"<sup>۱</sup>، و خود را به عظمت ستایش می‌کند، بایستی در برابر موسای پیغمبر جلوه‌ای از وجود خود را هم به نمایش بگذارد تا موسی بداند که چه خدای عظیم‌الشانى دارد که تمامی قدرت‌ها در برابر او ضعیف‌اند. وقتی که موسی یا هر پیغمبر دیگری به عظمت خدا آشنا می‌شود تمامی قدرت‌های بشری و انسانی در برابر فکر یک چنین انسانی ضعیف جلوه می‌دهد و دیگر آن پیغمبر از هیچ قدرتی نمی‌ترسد و به این قدرت‌های پوشالی انسانی اعتنا نمی‌کند. خداوند در سوره "مدرثر" به پیغمبر اکرم دستور می‌دهد که خدای خود را تکبیر کند و بزرگ بشمارد. می‌فرماید: "و ربک فکبر" پروردگارت را تکبیر کن. وقتی که انسان‌ها احساس می‌کنند که پیغمبر به چه خدائی مربوط است و از چه پشتوانه‌ای برخوردار است در او طمع نمی‌بندند که شاید با تطمیع و تهدید او را وابسته به خود نمایند. لذا خداوند در این نمایش‌ها مجد و عظمت خود را به پیغمبر مامور خود نشان می‌دهد تا همه قدرت‌ها در مقابل او ضعیف‌نمایش دهند و آن پیغمبر را قوی دل گردانند. به همین جهت پیغمبران در طول مدت تاریخ که با قدرت‌های بزرگ طاغوتی در مبارزه بوده‌اند تسلیم هیچ قدرتی نشده‌اند و در برابر پادشاهان تواضع ننموده و در خط فکر و دعوت خود به استقلال زندگی کرده‌اند. چنان مستقل و استوار، که قدرتمندان تاریخ مشاهده می‌کردند یا بایستی تسلیم آن پیغمبر شوند تا غائله جنگ و مبارزه بخوابد، و یا آن پیغمبر را به خود واگذارند و نگذارند کسی از مردم عوام و ساده با آنها تماس پیدا کند، و یا این که او را بکشند و از بین ببرند. قدرتمندان تاریخ غالباً راه دوم و سوم را انتخاب کرده‌اند زیرا نتوانسته‌اند پیغمبری را از وابستگی به خدا باز دارند و وابسته به خود کنند.

### ظهور مجد و عظمت خدا در فکر موسی(ع)

خداوند در شب کوه طور که عصای موسی را تبدیل به اژدها کرد و ید و بیضاء به موسی بخشید، ضمن همین معجزات و ضمن تکلم با حضرت موسی مجد و عظمت خود را به موسی نشان داد. موسی فهمید که تمامی قدرت‌ها در برابر قدرت خدا صفر است. فرعون

و امثال فرعون محکوم به اراده و قدرت خدا هستند و کاری از دست آنها ساخته نیست. لذا با جرات و جسارت کامل آن قدرت های طاغوتی فرعونی را نادیده گرفت و عاقبت او را در برابر قدرت خود به زانو درآورد. و همین طور حضرت عیسی علیه السلام با این که فاقد اعتبارات مادی ظاهری بود و از نظر حسب و نسب بهانه پیدا می کردند که شخصیت اجتماعی او را بکوبند، با همه این ها تمامی قدرت های مادی و مذهبی زمان را در برابر خود به زانو درآورد و تفوق خود را به همه آنها نشان داد.

پیامبران همه این موفقیت ها را از مسیر این حقیقت بدست آوردند که توانستند خدا را در آن مجد و عظمت ربوبی مشاهده کنند و عظمت او را درک نمایند. پس ما اگر جلوه نور بر کوه طور را جلوه ظاهری به حساب آوریم که کوه طور در برابر جلوه نور استقامت خود را از دست می دهد ولیکن آن جلوه مجد و عظمت را بایستی در واقع جلوه عظمت خدا در برابر شخص موسی و یا پیغمبران دیگر بدانیم.

در احادیث وارد شده است که خداوند هر انسانی را که به نبوت مبعوث می کند در ابتدای بعثت، چند ماده قانونی را با او معاهده می بندد؛ از آن جمله: او را به یگانگی بپرستد و شرک به او نیاورد، و قائل به "بداء" باشند یعنی یقین پیدا کنند که خداوند مقدرات اشخاص را به سوی سعادت تغییر می دهد، و از جمله آن معاهدات "خلع انداد" است یعنی در مسیر دعوت و نبوت، خود را به هیچ قدرتی وابسته نکند و منت کسی را نکشد بلکه راه هدایت را نشان دهد تا هرکس طالب سعادت و هدایت است به او بگردد و هرکس طالب سعادت نیست به ضلالت و گمراهی کشیده شود. این عدم وابستگی و استفاده نمودن از قدرت های مالی و مادی در این حقیقت ظهور پیدا می کند که خداوند آنها را به مجد و عظمت خود آگاه می کند.

### ظهور مجد و عظمت خدا بر حضرت عیسی (ع)

به دنبال بیان ظهور مجد و عظمت خدا در کوه طور، از جلوه خدا برابر حضرت عیسی در کوه "ساعیر" خبر می دهد. منظور از جلوه هائی که ذکر می شود جلوه های علم و قدرت خدا در ارتباط با همان پیغمبر، و انسان هائی است که در زمان و یا آینده زمان پیدا می شوند و می توانند جلوه های الهی را در ارتباط با آن پیغمبر درک کنند. "ساعیر" ظاهراً یکی از کوه های فلسطین است. فلسطین سرزمین هجرت ابراهیم و ظهور

پیغمبران از نسل آن حضرت از طریق اسحق و یعقوب است تا آن جا که متصل به ظهور حضرت عیسی می شود. و شاید در این جا می توانیم بگوئیم که حضرت عیسی آخرین پیغمبر از فرزندان اسحق و یعقوب است، و دوران بین حضرت عیسی و حضرت محمد (ص) دوران فترت بعد از پیغمبران نامیده شده است. "فترت" با تاء منقوط به معنای سستی و یا و خوردگی یک رشته اتصالی می باشد. در آن جا که قوای وجودی انسان رو به ضعف می رود و روابط اجزاء و اعضاء با یکدیگر سست می شود از این ضعف و سستی تعبیر به فترت می کنیم. فتور هم مبالغه از همین فترت است. خداوند متعال در سوره "تبارک" آن جا که در باره ارتباط اجزاء عالم با یکدیگر بحث می کند و خبر می دهد که موجودات عالم هر کدام روی حکمت الهی با یکدیگر ارتباطی محکم دارند، انسان ها را طرف خطاب قرار داده می گوید: در خلقت موجودات آسمان و زمین مطالعه کنید ببینید آیا در آنها ضعف و فتوری پیدا می کنید؟ مثلاً جایی که لازم است ماه و ستاره باشد، ماه و ستاره خلق نشده، و یا در جایی لازم بوده کوه و صحرائی آفریده شود که آفریده نشده است؟! نمی توانید ایراد و انتقادی بر خلقت عالم بگیرید و کاری خلاف حکمت و مصلحت پیدا کنید.

در این جا که گفته اند بین حضرت عیسی تا ظهور حضرت خاتم (ص) فترت به وجود آمده، برهان این حقیقت است که در این دوران که تقریباً نزدیک به ششصد سال بوده است پیغمبری به وجود نیامده و یا اگر به وجود آمده از بنی اسرائیل نبوده، و یا این که پیغمبر صاحب کتابی نبوده است. در این مدت پیشوایان مسیحیت و یا پیشوایان قوم یهود، آنها که اهل علم و تقوی بوده و به تعلیمات موسی و عیسی آگاهی داشته اند مردم را هدایت کرده اند، و تمامی آنها از طریق تعلیمات پیغمبران گذشته در انتظار ظهور خاتم پیغمبران بوده اند. و نظر به این که تعلیمات حضرت عیسی و یا تورات حضرت موسی تا اندازه ای سالم و دست نخورده در میان مردم بوده است احتیاج به پیغمبری نبوده که ظاهر گردد و از طریق وحی و الهام مردم را هدایت نماید. لذا می توانیم بگوئیم که حضرت عیسی (ع) آخرین پیغمبر از بنی اسرائیل و یا آخرین پیغمبر تا زمان حضرت خاتم (ص) بوده است. گرچه بین عیسی و موسی علیهما السلام پیامبرانی از عرب و یا بنی اسرائیل شناخته شده اند که از آن جمله یحیی (ع) در کودکی می باشد ولیکن آن



پیغمبران صاحب تعلیمات و یا کتاب مستقل نبوده، با مندرجات تورات و انجیل مردم را هدایت کرده‌اند. پس در این جا ظهور عیسی و ظهور علم و قدرت الهی به وسیله حضرت عیسی از آن جلوه‌های ممتاز و مشخص بدون سابقه است و تنها جلوه‌ای که می‌تواند جلوه الهی را در ظهور حضرت عیسی تحت الشعاع قرار دهد ظهور حضرت خاتم پیامبران (ص) و ظهور اسلام و قرآن به وسیله آن حضرت است. لذا ظهور حضرت عیسی یک جلوه ممتاز و مشخص است که در کتب آسمانی و یا در لسان اولیاء خدا قابل ذکر است. ظهور حضرت عیسی از چند جهت نمایش گر جلوه خداوند متعال است.

اول: پیدایش مادر حضرت عیسی از یک مادر عقیم. مادر حضرت مریم و مادر یحیی هر دو خواهر بوده‌اند؛ یکی همسر زکریا و دیگری همسر عمران، و هر دو نازا بوده‌اند. ولی در عین عقیم بودن در انتظار پیدایش فرزندی خیلی زیاد با خداوند متعال ارتباط داشته و اهل نماز و نیاز بوده‌اند تا بالاخره هر دو به کیفیتی معجزه آسا برخلاف قوانین طبیعت صاحب فرزند شده‌اند. با دلائل و قرائن می‌شود گفت که پیدایش حضرت مریم و حضرت یحیی پیغمبر هر دو در دوران پیری این دو خواهر اتفاق افتاده است زیرا فاصله بین ظهور حضرت عیسی و یحیی خیلی زیاد نبوده است. هر دو خواهر به خدا نالیده‌اند و تقاضای فرزند کرده‌اند.

خداوند ابتدا دعای مادر مریم را مستجاب کرد و دختری به نام مریم به او بخشید. او که نذر کرده بود بچهٔ رحم خود را وقف راه خدا کند و از حقوق مادری صرف نظر نماید، نذر او مورد قبول واقع شد. او در حالی که به انتظار پسر بود، دختر به دنیا آورد و چون نذر کرده بود بچهٔ رحم خود را وقف عبادت کند براساس وفای به قانون نذر ملزم شد که بچه خود را گرچه دختر است به بیت المقدس بسپارد تا تمام عمر خود را در عبادت و خدمت به بیت المقدس بگذراند. لذا بعد از آن که طفل خود را تا حد رشد و بلوغ پرورش داد، او را به خدمه بیت المقدس تقدیم کرد و حضرت زکریا شوهر خاله او عهده دار کفالت مریم شد.

پیدایش مریم از دو جهت جلوه الهی است. اول در اصل پیدایش از یک مادر عقیم، آن هم در سنین پیری، که با قرائن می‌شود گفت سن او از پنجاه و شصت متجاوز بوده است. دوم انتخاب زکریای پیغمبر از میان خدمهٔ بیت المقدس برای کفالت مریم، که از طریق قرعه کشی به کیفیتی صد در صد مربوط به ارادهٔ خدا صورت گرفته است. زیرا

قرعه به این کیفیت بود که قلم های نی خود را روی آب بیندازند و قلم کسی که به کفالت انتخاب می شود به زیر آب فرو رود. آن قلم، قلم زکریای پیغمبر بود در حالی که قلم چوبی هیچ وقت به زیر آب فرو نمی رود مگر به اراده قاهره خداوند متعال. این دختر و فرزند او در آینده مظهر جلوه الهی شدند.

زندگی و عبادت مریم یک زندگی غیر طبیعی بود. او هرگز از اطاق عبادت خارج نمی شد؛ نه لازم بود کسی بر او وارد شود و آب و غذایی برای او ببرد و نه او برای طلب حوائج و رفع نیاز به کسی مراجعه کند. زکریا که براساس امر کفالت، گاهی آب و غذا برای مریم می برد مشاهده می کرد که بهترین شربت ها و غذاها در اختیار مریم هست. می پرسید از کجا این ها را برایت آورده اند؟ و شاید خیال می کرد که دیگری برای مریم غذا آورده است. مریم جواب می داد این غذاها از سوی خدا برایم نازل می شود. و البته غذاهای بهشتی چنان نیست که مدفوعی داشته باشد تا انسان به آب و تطهیر مبتلا گردد. آن چه مسلم است کسی از خدمه بیت المقدس نتوانست قد و بالای مریم را ببیند چه برسد که با او تماس پیدا کند؛ چنان که خداوند حجاب مریم را مورد توجه قرار داده و فرموده است: "فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا"<sup>۱</sup>

این حجاب یک حجاب غیر معمول بوده است و الا حجاب معمولی که با چادر و روسری در برابر مردم نمایان گردد قابل ذکر نیست. آن یک حجابی بوده است که کسی نتوانسته سایه مریم را ببیند چه برسد که با او تماس پیدا کند. این دختر مورد توجه خداوند متعال قرار گرفته و به ماوراء طبیعت و عالم فرشتگان ارتباط پیدا کرد. از آنها صدا می شنید و وحی و الهام و پیام فرا می گرفت؛ و فرشتگان او را تعریف و تمجید کرده و آینده زندگی او را نوید می دادند. زکریای پیغمبر که مشاهده کرد چگونه دعای آن دختر مستجاب می شود و مائده بهشتی بر او نازل می گردد، تقاضای خود را درباره پیدایش فرزند جدی گرفت و از خداوند متعال تقاضا کرد پسری به او مرحمت کند. دعای او اجابت شد و خداوند فرزندی به نام یحیی به او بخشید.

این جلوه ها در پیدایش حضرت مریم و یحیی، و نزول مائده بهشتی بر مریم، افکار مردم را متوجه خداوند متعال کرد و آنها را در انتظار ظهور حضرت عیسی قرار داد. ظهور

حضرت عیسی به دنبال این آیات، برای انسان های مومن و متفکر عجیب و غیر عادی نبود. چیزی بود که می توانستند آن را قبول کنند و بدانند که خداوند متعال بر کارهای عجیب تر و مشکل تر از این ها قادر است.

خداوند تعالی کم کم فکر حضرت مریم را به این حقیقت متوجه کرد که بایستی صاحب فرزندی شود و همچون سایر زنان و مادران طفلی را بپروراند و به ثمر برساند. مریم که براساس نذر مادر خود و تصمیم شخصی منزوی شده و در گوشه عزلت به عبادت مشغول بود، ازدواج را برخلاف نذر خود و مادر خود می دانست. تعجب می کرد که چگونه می تواند صاحب فرزندی باشد با این که شوهر نکرده است. در این حال فرشته به او می گوید: "همین طور بدون شوهر، و خدا می خواهد این فرزند را آیتی از آیات خود قرار دهد و قدرت خود را به نمایش بگذارد" و هنوز مریم نمی داند که چه می شود و نمی تواند تصمیم بگیرد که مشاهده می کند حامله شده و زایمان او نزدیک است. از ترس این که مبدا مردم بر حمل او آگاهی پیدا کنند و یا زکریا سرپرست او از این حادثه آگاه شود نیمه شب راه بیابان در پیش گرفت و به خارج از شهر رفت. شاید در بحران عجیبی به سر می برد که با این حمل به ظاهر نامشروع چه کند و جواب مردم را چه بگوید، که در همین بحران روحی نیمه های شب بیرون شهر پای درخت خرما زایمان واقع می شود. به ناگاه زیر پای خود پسری را مشاهده می کند و می گوید: "کاش مرده بودم و نامی به نام مریم در افکار و اذهان مردم نبود". حال چگونه این طفل را به جامعه خود تحویل دهد و زنی پاک و با ایمان شناخته شود. به ناگاه کودک به صدا درآمد که ای مادر خیالت راحت باشد من مایه عزت و آبروی تو هستم نه این که مایه ذلت و بی آبرویی تو باشم. به شهر برگرد و میان اقوام خود برو و جواب مردم را به من واگذار کن. مریم دانست که این آیتی است الهی و خداوند متعال جواب گوی تمامی مشکلات می باشد ولیکن با همه این ها بحران روحی و اضطراب درونی او به جای خود هست. طفل را بغل گرفت و به میان قوم خود آمد. تمام مردم از زن و مرد او را محاصره کردند و به عمل نامشروع متهم نمودند و پرسیدند که طفل را از کجا آورده است. مریم به کودک

اشاره کرد که سوالات خود را از او بپرسند. کودک به سخن درآمد و جواب های قانع کننده‌ای به مردم داد.<sup>۱</sup>

زندگی حضرت عیسی(ع) تا انتهای عمر که حدود سی سال بود تماماً معجزه و آیت الهی بود. نهضت مذهبی او و تفکرات او، تعلیمات و اخبار غیبی او و همه چیز، هرکدام به جای خود آیتی از آیات الهی بود. مرگ او نیز مانند ولادتش آیت بزرگی بود؛ که خداوند کس دیگری را به نام و شکل عیسی در اختیار دشمنان عیسی گذاشت و عیسی را از حشر با آن مردم نجات داد.

با این حساب می توانیم ظهور حضرت عیسی و مریم علیهما السلام و آن همه معجزات و تعلیمات را که سراسر آیت الهی بود "طلعت الهی" بنامیم. یعنی چهره خدا به وسیله حضرت عیسی ظهور کرده و وانمود شده است.

### فرق بین طلعت خدا و وجه خدا

در این جا بد نیست بین این دو کلمه "طلعت الهی" و "وجه الهی" مقایسه‌ای به وجود آوریم که چرا ظهور حضرت عیسی و معجزات او طلعت الهی شناخته شده و به ظهور اسلام و ائمه اطهار (ع) وجهه الهی و یا وجه الله گفته شده است. ائمه اطهار علیهم السلام وجوه الله هستند، چنان که در همین جملات می خوانیم: "بِوَجْهِكَ الْبَاقِي بَعْدَ فَنَاءِ كُلِّ شَيْءٍ" و خداوند در قرآن می فرماید: "كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَ يَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ"

طلعت از کلمه طالع و طلوع، به معنای ظهور ابتدائی شیئی و یا شخص است. ظهور خورشید را در اولین مرتبه طلوع می نامند. همچنین طلوع ماه و ستاره. در واقع می توانیم طلوع شیئی یا شخصی را نمایشی از دور بدانیم پیش از آن که به واقعیت و حقیقت خود جلوه کند؛ مانند کسی که نمایان می گردد و وارد خانه شما می شود. از این ورود و نمایانگری تعبیر به طلوع می کنند و می گویند: طَلَعَ عَلَيَّ الْفُلَانُ

و اما وجه، وجهه شخص یا شیئی و ظهور واقعی و حقیقی آن می باشد. کسی یا چیزی که به تمام وجود خود و علم و عمل خود شناخته می شود یک چنین جلوه‌ای را "وجه"

<sup>۱</sup> سوره مریم آیات ۱۶ الی ۳۳

می نامند. خداوند به وسیله ائمه اطهار و ظهور اسلام، چنان که هست با تمام علم و قدرت و حکمت خود شناخته شده است؛ آن چنان که با ظهور اسلام هیچ حقیقتی از حقایق وجودی او مکتوم و مجهول نمانده است. خدا در مکتب اسلام چنان که هست خود را معرفی نموده و ائمه اطهار نیز چنان که خدا هست او را شناخته و به دیگران شناسانده‌اند.

جلوه خدا به وسیله انبیاء دیگر، طلوع نامیده می شود زیرا یک جلوه کامل نیست آن چنان که علم و حکمت خود را به تمام معنا به نمایش بگذارد. خداوند به وسیله هر پیغمبری بر پایه استعداد و توانایی آن پیغمبر علم و حکمت خود را به نمایش می گذارد و نظر به این که پیغمبران دیگر مانند پیغمبر اسلام و ائمه اطهار در انتهای کمال قرار نگرفته و هر کدام در مرتبه‌ای از مراتب نبوت و حکمت هستند قهرا جلوه علم و حکمت خدا بوسیله آنها نیز یک جلوه صد درصد کامل نیست، و کتاب هائی که بر پایه فکر و استعداد آنها بر آنها نازل می شود کتابی نیست صد درصد کامل و جامع تمام علوم و حقایق. با این حساب پیغمبران مجرای طلوع و ظهور ابتدایی علم و قدرت خدا هستند و هر کدام با علم و عمل و معجزات خود طلعت الهی شناخته می شوند ولیکن پیغمبر اسلام و ائمه اطهار مجرای ظهور علم و قدرت الهی می باشند. نظر به این که انسان های کامل در انتهای کمالند، خداوند علم خود را و دین خود را به وسیله آنها کامل گردانیده و اعلام خاتمیت نبوت و تمامیت علم و حکمت نموده است که فرموده: "و تَمَّتْ کَلِمَةُ رَبِّکَ صَدَقًا وَ عَدْلًا لَا مَبْدَلَ لَکَلِمَاتِهِ" انعام ۱۱۵

به این مناسبت ظهور علمی و عملی حضرت عیسی را "طلعت خدا" نامیده و جلوه اسلام را به وسیله پیغمبر و ائمه اطهار "ظهور خدا" نامیده و فرموده: "و بظهورک فی جبل فاران"

به دنبال ذکر طلوع و ظهور خداوند، وسائط و وسائل این طلوع و ظهور را ذکر می کند، می فرماید: "آن طلوع و ظهور به وسیله ربّوات مقدس و فرشتگان صف کشیده و یا فرشتگان خاضع و خاشع واقع شده است"

## معانی ربّوات مقدس

خداوند درآیه‌ای از آیات قرآن هم در ارتباط با وضع فکری و استعدادی حضرت عیسی کلمه "رَبَّوَه" را به کار می‌برد، می‌فرماید: "وَأَوَيْنَاهُمَا إِلَى رِبْوَةٍ ذَاتِ قَرَارٍ وَ مَعِينٍ"<sup>۱</sup> یعنی عیسی و مریم را در ربوهای که منشاء آرامش و استقرار و دارای آب صاف بود جای دادیم. کلمه رَبَّوَه از رَبِّي به معنای تلّ و یا کوه کوچکی است که از خاک تشکیل شده باشد و یا از زمین روئیده باشد. مشاهده می‌کنید که کوه‌ها کوچک و بزرگ از سنگ تشکیل یافته‌اند. بعضی کوه‌های کوچک که تل و تلال نامیده می‌شود و از سنگ خالص و یا خاک و سنگ و یا خاک خالص تشکیل یافته است طوری مرتفع و بلند است که انسان سرگردان در بیابان می‌تواند بالای آن تل‌ها برود و تا اندازه‌ای خود را از وحشت برهاند. حضرت عیسی و مریم علیهما السلام در اواخر زندگی خود از نظر این که مورد آزار دشمنان و تحت تعقیب قرار گرفته بودند قهرا در بیابان‌ها و کوه‌ها زندگی می‌کردند و از آب و علف بیابان استفاده می‌نمودند. دلیل این همه اذیت و آزار همین بوده که آن دو نفر در اوج فکری و ایمانی قرار داشتند و سایر مردم در چنان وضعی نبوده و قهرا در وضعی نازل‌تر و پست‌تر از آنها قرار داشتند. همین تفاوت وضع فکری انسانی که متریقی است و به مقامی شامخ رسیده است با مردمی که فاقد ایمان و کمال هستند منشاء تضاد و تنازع بین آنها می‌شود. افراد نازل و پست نمی‌توانند انسان‌های پیشرفته را در زندگی تحمل کنند، قهرا موجبات اذیت و آزار آنها را فراهم می‌کنند. در این آیه شریفه خداوند وضع فکری و ایمانی عیسی و مریم را معرفی می‌کند و می‌فرماید آنها را در جای بلندی و مکان بالائی قرار دادیم که در آن مقام و مکان می‌توانستند از فیض لطف و علم الهی بهره‌مند شوند.

"ربوات مقدسین" در این جملات از دعای سمات ناظر به همان وضع فکری عیسی و مریم است. آنها به همین دلیل که اوج گرفته‌اند و ترقی کرده‌اند در یک مکان مرتفع و درعین حال مقدسی قرار گرفته‌اند و خداوند از مقام و موقعیت فکری آنها تعبیر به تل و یا "رَبَّوَه" نموده است. ولیکن ظهور فرشتگان چه به حال صف کشیده و چه به حال

خضوع و خشوع در برابر عظمت خداوند متعال مربوط به وضع فکری و روانی پیغمبر اسلام است. در میان پیغمبران فقط پیغمبر اسلام است که می تواند فرشتگان را در همان وضعی که خلق شده اند و عوامل اراده خدا می باشند ببیند. فرشتگان هر جا که بر پیغمبران گذشته چه در خواب و چه در بیداری، نازل شده اند خود را به صورت انسانی در آورده اند و با آن پیغمبر تماس گرفته اند؛ با این که فرشتگان در وضع ذاتی و وجودی خود فاقد صورت و مشخصات می باشند و در جا و مکان مخصوصی قابل رویت نیستند. فرشتگان برای تماس با پیغمبران اجباراً به صورت انسانی که با آن پیغمبر مانوس است ظاهر می شوند و پیام الهی را می رساند ولیکن تنها پیغمبری که در اوج فکری و ایمانی خود چنان وضعی پیدا کرده که به حالت لقاء الله رسیده است و می تواند فرشته را در همان وضع ابتدائی خود ببیند پیغمبر اسلام است. در این رابطه آن حضرت می گوید:

"جبرائیل را چنان دیدم که وجود او مشرق و مغرب عالم را فرا گرفته بود" و مولی امیرالمومنین آن جا که فرشتگان را تعریف می کند می فرماید آنها اطوار هستند:

"فَمَلَأْنَّ اطواراً من ملائکته"<sup>۱</sup>

اگر فرشتگان در وضع ابتدائی خود دارای صورت و مشخصات باشند با کلمه "افراد" معرفی می شوند، در حالی که حضرت آنها را با کلمه "اطوار" معرفی می کند. یعنی فرشتگان مانند روح در بدن انسان، حقیقتی هستند که گاهی از راه سامعه و گاهی از راه باصره و گاه لامسه و... جلوه می کنند. جلوه های مختلف دارند ولیکن یک حقیقت بیشتر نیستند. پس در این جا تنها پیغمبر اسلام است که فرشتگان را در وضع ابتدائی خود می بیند. او در مقام و شانی قرار گرفته که می تواند بدون واسطه، فیض علم و حکمت را از خدا فرا بگیرد ولیکن عیسی و مریم در مقامی نازل تر قرار گرفته اند که از آن مقام تعبیر به رَبْوَه می کند.

در این دو جمله، ربوات مقدسین مربوط به طلوع علم و حکمت خدا در کوه ساعیر است و جنود و ملائکه مربوط به ظهور علم و حکمت خدا در جبل فاران می باشد. در شرح حالات روحی و روانی پیغمبران در مقایسه با حالات روحی و روانی پیغمبر اسلام گفته اند که هر وقت فرشتگان بخواهند به اذن خدا بر پیغمبری نازل شوند لازم است که به صورت

<sup>۱</sup> نهج البلاغه خطبه اول، فراز ۱۹

انسانی درآیند و با آن پیغمبر در عالم خواب یا بیداری تماس حاصل کنند. یعنی فرشتگان در وضع ابتدائی خود که انوار و ارواح مجرد هستند قابل تماس با پیغمبران نبوده‌اند و برای این که تماس حاصل شود لازم است از وضع ابتدائی خود تنزل نموده و در قالبی مثالی به صورت انسانی که پیغمبر با آن مانوس است تماس پیدا کنند و پیام الهی را به پیغمبر برسانند. در حالات هیچ یک از پیغمبران نگفته‌اند که آنها توانسته‌اند فرشتگان را به حال مجرد و نور مطلق و نامحدود ببینند بلکه آنها را به حال تنزل دیده‌اند، به همان کیفیتی که اهل ایمان و تقوی فرشتگان را در قالبی مثالی و در عالم خواب می‌بینند. ولیکن پیغمبر اسلام فرشتگان را در همان حال مجرد منهای شکل و حدود دیده و با آنها تماس حاصل کرده است و بلکه در سیر معراجی خود از وضع مجرد فرشتگان بالاتر رفته و ماوراء وجودی فرشتگان را که وجود خداوند متعال است مشاهده کرده است. چنان که در داستان معراج می‌گویند، رسول خدا (ص) به همراه جبرائیل به جایی رسیدند که فرشته در آن جا متوقف شد و به پیغمبر گفت که از این جا به بالاتر جایی است که فقط شما می‌توانی عروج کنی و عبور نمائی. اگر ما فرشتگان بند انگشتی از این جا به بالا برویم شعاع نور عظمت خدا ما را می‌سوزاند. پس رسول خدا فرشتگان را به حال مجرد می‌بیند. فرشتگان در حال تجرد اطوار نوری هستند نه این که مثال های نورانی باشند، و در این حال حدود و قیودی در وجود آنها نیست و قابل شماره و اشاره نیستند که کسی بگوید آن جبرائیل و آن میکائیل و آن دیگری اسرافیل است. با این حساب، نور خدا به وسیله فرشتگان بر پیغمبران دیگر طلوع می‌کند و اما در برابر پیغمبر اسلام ظاهر می‌گردد.

در عبارات و جملات دیگر این دعا ضمن تعبیرات مختلف، حقایق متنوعی را ذکر می‌کند. می‌گوید: پروردگارا تو را به برکاتی قسم می‌دهم که به وسیله امت پیغمبر اسلام به ابراهیم خلیل اختصاص دادی و به آن برکاتی که به وسیله امت عیسی علیه السلام به اسحاق صفی خود برکت دادی و در امت موسی علیهما السلام برای یعقوب اسرائیل خود ظاهر ساختی و به آن برکاتی که به وسیله عترت پیغمبر و اهل بیت او و امت او برای رسول خدا ظاهر نمودی.



در این جا لازم است بررسی شود که این برکات چیست و چگونه اسحق پیغمبر از عیسی و امت او برکت گرفته است و یعقوب از امت موسی و ابراهیم خلیل از امت پیغمبر اسلام و پیغمبر اسلام از اهل بیت خود و عترت خود.

در شناخت این برکات لازم است که نقش انسان برای انسان و موجودیت انسان ها برای یکدیگر روشن گردد؛ که آیا موجودیت انسان و یا ارزش او بستگی به زیادی مال و ثروت دارد و یا عامل اساسی برکت مندی در درجه اول انسان ها برای انسان ها هستند و در درجه دوم مال و ثروت آنها برای یکدیگر. زندگی منهای انسان، و یا با رقابت و عداوت انسان با انسان چه وضعی پیدا می کند، و زندگی به کمک انسان و در شعاع محبت و خدمت او چه وضعی دارد؟

برای تصور این دو وضع، انسانی را به نظر بیاورید که با میلیون ها مال و ثروت و همه جور تجهیزات و تشکیلات تنها و تنها زندگی می کند. کسی همراه او نیست. فقط اوست و یک زندگی مجهز همراه همه نوع تجملات. و باز انسان دیگری را در نظر بیاورید که با آن همه ثروت و تجهیزات در محاصره دشمنان خود قرار گرفته و هر انسانی همراه حربه خود به او حمله ور است. و انسان سوم را در وضعی به نظر بیاورید که همراه تمامی دوستان و فداکاران از زن و فرزند و دیگران زندگی می کند؛ با انسان هائی که در خدمت یکدیگر هستند و لذت می برند از این که کمک افراد نوع خود و یا پیشوایان و دوستان خود هستند. این سه نوع زندگی را به نظر بیاورید و ببینید که کدام یک از آنها زندگی ایده آل و با برکت است. زندگی انسان اول توام با وحشت و غربت، و زندگی دوم یک جهنم دائمی دست به گریبان بلاها و مصیبت ها، و زندگی انسان سوم یک زندگی ایده آل و با برکت می باشد. از این راه کشف می کنیم که که بزرگ ترین ثروت برای انسانها، انسانها هستند.

در درجه اول انسان ها مرکز ثروت و قدرتند و در درجه دوم مال و ثروت به کمک انسانها رمز قدرت و ثروت است. در یکی از کلمات قصار خود، مولای متقیان امیرمومنان می فرماید: "عَجَزُ النَّاسِ مِنْ عَجَزِ عَنِ اِكْتِسَابِ الْاِخْوَانِ وَ اعْجَزُ مِنْهُ مَنْ اِذَا ظَفَرَ بَواحِدٍ مِنْهُمْ تَرَكَهُ"<sup>۱</sup> یعنی عاجزترین انسان ها در کسب قدرت و ثروت همان انسانی است که

<sup>۱</sup> نهج البلاغه، کلمه ۱۱

نمی‌تواند دوستی و محبت انسانی را جلب کند تا از این راه یک برادر ایمانی و انسانی مورد انس و آشنائی و محل اعتماد و اطمینان داشته باشد. کسی که در میان میلیون‌ها نفر جمعیت در وحشت و غربت به سر می‌برد و تنها زندگی می‌کند. از او عاجزتر انسانی است که برای حفظ مال و ثروت و از مسیر تضییع حقوق، برادران و دوستان خود را از دست می‌دهد. این حقیقتی است که مولا علیه‌السلام ضمن جمله‌ای کوتاه بیان کرده است. اساس و محور همه خوشی‌ها و ناخوشی‌ها در دنیا و آخرت انسان‌ها هستند. تا زمانی که انسان‌ها به ثمر نرسند و در خدمت و محبت یکدیگر قرار نگیرند زندگی انسان به ثمر نمی‌رسد و مفهوم و معنا پیدا نمی‌کند. در این جا بعضی از روایات می‌گویند: "حیات الارض بالانسان و حیات الانسان بالعلم و حیات العلم بالایمان و حیات الایمان بالیقین و حیات الیقین بالاخلاص" یعنی فقط انسان ملاک و محور حیات و تمدن زمین است که اگر انسان نباشد زندگی نابود می‌شود هرچند که آبادی زمین برابر آبادی بهشت برین باشد.

با این حساب اگر بخواهیم سعادت و برکت زندگی یک انسان را به نظر بیاوریم که کم است یا زیاد، بد است یا خوب، بایستی انسان‌هایی را در نظر بیاوریم که به او مربوط اند و بین آنها انس و محبت و دوستی و آشنائی پیدا شده است. هرکس که از این افراد بیشتر داشته باشد، بیشتر خوشبخت و سعادت‌مند است و هرکس کمتر، کمتر. به همین مناسبت پیغمبران پیش از آن که به آبادی جهان اشتغال پیدا کنند به آباد کردن انسان مشغول می‌شوند. سعی می‌کنند انسان‌ها را پرورش دهند و آنها را به تمدن علمی و ایمانی برسانند تا در جوار آنها و در ارتباط با آنها خوشبخت و سعادت‌مند زندگی کنند. نظر به این که شجره وجود انسان‌ها دیرتر از هر شجره‌ای به ثمر می‌رسد و تا به ثمر نرسد زندگی بشر مفهوم و معنا پیدا نمی‌کند، زندگی انبیاء و اولیاء هم بر پایه تأخیر ایمان و تمدن انسان‌ها به تاخیر افتاده و زندگی آخرت به آنها اختصاص یافته است.

برای کشف معانی که در این جملات یادآوری شده است لازم است انسان‌های تربیت شده و به ثمر رسیده از شجره‌های هر یک از پیغمبران نامبرده را بررسی کنیم تا بدانیم چگونه به وسیله انسان‌های پاک و با ایمان از نسل این پیغمبران و یا امت آنها خداوند به زندگی آنها برکت داده است.

بدیهی است که جامعه انسانی و کل بشریت در ارتباط با یکدیگر پیکره بزرگی هستند که از اجزاء و اعضاء و احشاء و امعاء و اعصاب و رگ ها و استخوان ها تشکیل یافته است، به طوری که هر عضوی و هر جزئی از این اجزاء و اعضاء در شعاع عضوی بالاتر و محکم تر ارزش خود را به دست می آورند و منشاء اثر واقع می شوند. اگر استخوان ها نباشند گوشت ها و عضلات در بدنه بدن مقاومت ندارند و نمی توانند قوام داشته باشند و انجام وظیفه کنند هم چنین اعصاب که به معنای سیم کشی اعضای بدن است اگر نباشد خون ها در رگ ها و رگ ها نمی توانند مقاومت داشته باشند و یا اگر رگ ها نباشند خون ها در عضلات منشاء اثر نیست و همه این ها در ارتباط با قلب و سر، و در انتها در ارتباط با عقل و ایمان و علم و عرفان می توانند منشاء اثر باشند و ارزش واقعی خود را بدست آورند. کل بشریت در ارتباط با یکدیگر و تمدنی که به وجود می آورند همین طور هستند؛ اعضاء ضعیف تر در پناه اعضاء قوی تر و آن قوی ترها در شعاع از خود بهتر و قوی تر ارزش خود را به دست می آورند. به طوری که در کل بشریت نمی توان فردی را پیدا کرد که زائد و غیر لازم باشد و در جامعه ارزشی نداشته باشد. انسان ها و جامعه انسانی را می توانیم به مخروطی تشبیه کنیم که در رأس آن مخروط انسان های دانشمند و اندیشمند قرار گرفته اند و بقیه انسان ها در شعاع هدایت و حمایت آنها انجام وظیفه می کنند. در نتیجه مشاهده می کنیم که کل آفرینش و تمامی برکات مادی و معنوی خداوند متعال در شعاع حیات و زندگی همین انسان ها از نوع عالی آن گرفته تا پست ترین انواع ارزش پیدا می کند. شما فکر کنید اگر در جهان، انسانی وجود نداشته باشد ارزش جهان تا حد صفر و زیر صفر تنزل پیدا می کند و ارزش خود را از دست می دهد. هر نعمتی در شعاع وجود انسان نعمت شناخته می شود و هر نعمت و بلائی هم در ارتباط با انسان نعمت و بلا شناخته می شود. اگر خلقت انسان نباشد، خلقت جهان لغویت پیدا می کند و همه چیز ارزش خود را از دست می دهد، و آن خدای با برکت هم که تا بی نهایت مبداء این همه فیوضات و برکات است وجودی خود را در زمینه ظهور انسان و در زمینه فکر دانش انسان ها ظاهر می سازد. اگر انسان نباشد خداوند قلمی روی کاغذ نمی برد و یا در راه آفرینش و آفریدن قدمی بر نمی دارد. آن چه خداوند از نعمت ها و لذت ها که در دنیا و آخرت آفریده است، سبب اصلی ظهور همه آنها فقط انسان است.

## بخش دوازدهم

## ظهور برکات به وسیله انبیاء

در این جا پس از آگاهی کامل به ارزش وجودی انسان، به این معنا که اگر باشد همه چیز معنا و مفهوم پیدا می کند و اگر نباشد همه چیز معنای خود را از دست می دهد، می توانیم برکات وجودی انبیاء را در نظر بگیریم که از آنها به بشریت چه برکاتی می رسد و بشریت برای آنها چه برکاتی هستند.

## معانی برکات، که همان برکت گیری انسان از انسان است

به طور اجمال می گوئیم که کل بشریت در ارتباط با پیغمبران به جای فرزندان و پیغمبران به جای پدر و مربی آنها هستند. و حالا می توانیم بفهمیم که وقتی پدرانی میلیون ها میلیون فرزند دارند که هریک از این فرزندان برای آنها یک جهان وسیع و نامتناهی هستند، چگونه پیغمبران که به جای پدر هستند از این فرزندان و کثرت آنها برکت گرفته اند. یک پیغمبر وقتی وارد بهشت می شود و در خط تربیت و شفاعت او میلیون ها نفر انسان به بهشت کشیده می شوند، این میلیون ها نفر همراه بهشتی که در اختیار آنهاست وابسته به همان پیغمبر اند. این میلیون ها نفر هر کدام یک زندگی بهشتی دارند و آن پیغمبر برابر همه آنها زندگی بهشتی او گسترش پیدا می کند، به طوری که هر انسانی به همراه بهشت خود یک برکت نامتناهی و بهشت نامتناهی برای همان پیغمبر است. بنابراین ابراهیم خلیل یک شجره با برکت است که از امت خود و نسل خود از طریق اسحق و اسماعیل برکت یافته و میلیون ها نفر فرزندان او و یا وابسته به فرزندان او داخل بهشت می شوند، و بهشت خود را مدیون هدایت و فعالیت پدر بزرگوار خود می دانند. پس ابراهیم به اضافه آن همه انسان و زندگی بهشتی آنها یک شجره با برکت است. همین طور تمامی پیغمبران و بخصوص پیغمبر اسلام که میلیون ها نفر وابسته به خود دارد که آنها را به بهشت می کشاند و به همراه آنها شجره ای با برکت خواهد بود. پس این امت های عظیم وابسته به انبیاء، برکات وجودی آنها هستند و

به همراه آنها تمامی آفرینش در اختیار پیغمبران قرار می‌گیرد و لطف و کرم خدا برای آنها بقاء و دوام پیدا می‌کند.

به دنبال این جملات، دعائی به صورت صلوات برای شخص پیغمبر به ما می‌آموزد، که ما با تکرار این جملات بر پیغمبر و اولاد پیغمبر صلوات می‌فرستیم. این صلوات گرچه به وسیله ما دعائی برای شخص پیغمبر است ولیکن در واقع دعا به شخص خودمان می‌باشد زیرا این دعاها و صلوات که ما را وابسته به شخص پیغمبر می‌کند و در زمره افراد او قرار می‌دهد؛ گرچه ما خود یک نفر هستیم که با دعا و صلوات به شجره وجود پیغمبر پیوسته شده‌ایم و با این پیوستگی، بر امت عظیم پیغمبر یک نفر اضافه نموده‌ایم ولیکن از آن طرف میلیون‌ها میلیون نفر امت پیغمبر به ما که دعا کرده‌ایم وابسته و پیوسته شده‌اند. آن چنان است که ما در این تجارت، یک نفر به پیغمبر اسلام بخشیده‌ایم و میلیون‌ها نفر از امت اسلام وابسته صمیمی پیدا کرده‌ایم. در حکمت صله رحم مولا امیرالمومنین علیه السلام به کسانی که قاطع رحم هستند می‌گوید: "شما یک نفر که رابطه خود را از صد نفر خویشاوندان خود قطع نموده‌اید آنها یک نفر ضرر کرده‌اند اما شما یک نفر صد نفر ضرر کرده‌اید که با قطع رحم آنها را از خود جدا ساخته‌اید"<sup>۱</sup>.

صلوات هم همین خاصیت را دارد. ما با این دعاها و صلوات ساده خود را به شجره با برکت محمد و آل محمد علیهم السلام وصل می‌کنیم و از این راه چنین افتخاری به دست می‌آوریم که برگگی و یا برگ گلی در آن شجره عظیم هستیم. ما با این خودبخشی، که یک نفر به آنها پیوسته شده‌ایم، شخص پیغمبر و آل او و میلیون‌ها نفر را به خود پیوست داده‌ایم، که افتخار برادری آنها را پیدا کرده‌ایم. پس این صلوات در واقع دعائی برای خود ما می‌باشد که خداوند به این وسیله ما را برگگی در شجره عظیم بشریت و انسانیت قرار می‌دهد.

اگر ما این رابطه را از دوستان خدا قطع نمودیم با این قطع رابطه، خدا و اولیاء خدا یک نفر ضرر کرده‌اند و ما میلیون‌ها نفر و یا بی‌نهایت نفر، بلکه محبت خدا و اولیاء خدا را از دست داده‌ایم و در شهر بهشت که مدینه فاضله الهی است جا و مکانی نداریم.

<sup>۱</sup> خطبه ۲۴ نهج البلاغه

در این جملات ما صلوات خود را پاداش ایمان خود به پیغمبر قرار می دهیم. می گوئیم: "پروردگارا ما در زمان آن پیغمبر غایب بودیم. او را ندیدیم و مشاهده نکردیم ولیکن به گفته‌های او و مربیان حقیقت و عدالت اجتماعی ایمان آوردیم. خدایا پاداش ایمان ما را این چنین مقدر کن که برکات و رحمت خود را بر این پیغمبر و آل پیغمبر نازل کنی. در واقع جزای ایمان خود را در خیر و برکتی می دانیم که به شخص پیغمبر می رسد. اگر کسی بگوید که چرا در برابر ایمان و تقوی برای خود از خدا چیزی نخواستیم جواب می دهیم که آن چه را خواسته‌ایم گرچه ظاهراً برای شخص پیغمبر خواسته‌ایم ولیکن در واقع آنچه خواسته‌ایم به صورت میلیون و میلیارد برابر برای خودمان خواسته‌ایم. ما در این دعا مانند میوه درختی هستیم که از خدا خواهش می کند به آن درخت آب و غذا و نیرو و قدرت بدهد و ضعف وجودی درخت را برطرف نماید. گرچه آن میوه برای درخت دعا می کند ولیکن در واقع آن دعا برای خود میوه است. هرچه درخت قوی تر باشد دوام و قوام آن میوه بهتر و بیشتر است. همین طور ما انسان ها به لطف خدا برگ و یا میوه‌ای در شجره نبوت و ولایت هستیم که هر چه آن شجره قدرت و برکت بیشتری داشته باشد ما بهتر و بیشتر از آن درخت برکت می گیریم .

الحمد لله اولاً و آخراً و انا العبد - محمد علی صالح غفاری

کلیه آثار استاد حاج شیخ محمد علی صالح غفاری را می توانید در وبلاگ ایشان به

آدرس زیر ملاحظه فرمائید:

[www.salehghaffari.persianblog.ir](http://www.salehghaffari.persianblog.ir)